UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228581
UNIVERSAL
LIBRARY

لا یعلم تأویلہ الا اللہ والراسخون فی العلم

الحمد للہ کہ رسالہ عجیب و غریب در تاویلات آیات متشابہات و حروف مقطعات مطابق احادیث و اقوال اہل بیت مشتمل

۱۳۰۳ھ

مسمّیٰ بہ

تاویل الراسخ

مالہ من ناسخ

مصنفہ

جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول سلالۃ السادات افضل الفضلا محقق زمانی حضرت مولوی حکیم سید محمد حسن صاحب

در مطبع رضوی دہلی باہتمام سید میر حسن طبع گردید

و ۲۹۷۶۹۱
۲۷-۳ م

تاویلات الراسخ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حامداً و مصلیاً و مسلماً - بعد ازین این رسالہ ایست مسمی بتاویلات الراسخ مشتمل بر معدبہ تاویلات و تعریفات و تحقیقات جمع کردہ محمد حسن بن سید کرامت علی امروہی ترکمانی جلالی حسینی مرحوم معیار مطالعین کتب تصوفیہ در تفسیر بعض آیات و حروف مقطعات و احادیث قدسیہ گویا ابتشیت برای این فن شریف کہ بہ ترتیب حروف ابجد اعنی ا ب ت ث ہا بخاطر نور چشم محمد مظہر الہادی ہمشیرزادہ بقید تحریر در آوردہ و باللہ التوفیق -

مقدمہ در چند امور ضروریہ

(۱) اہل عقل و تمیز خوب دانند کہ حقایق اشیا در نفس الامر ثابت پس گوش نباشتہ شود بطرف قول مشککہ کہ در ثبوت ہر شئی حتی درین قول نیز شکی دارند و نہ بخیال عندیہ توجہ باید کرد کہ ثبوت ہر شئی را تابع خیال خود گمان برد پس درینصورت ثبوت اشیا در نفس الامر بدو گونہ متصور یکی آنکہ شئی بنفسہ موجود در خارج باشد چنانکہ اجسام نزد عامہ عقلا دوم آنکہ شئی خود موجود اگرچہ نباشد لیکن ورا منشا موجود باشد کہ ازو منتزع توان کرد مثل فوقیت و تحتیت و سرد و مستمدار احکام نفس الامریہ (۲) مفہوم از سہ حال خالی نباشد. یا واجب باشد یا ممکن یا ممتنع ممتنع آنچہ موجود شدن نتواند چنانکہ اجتماع نقیضین و ممکن را نسبت وجود و عدم برابر باشد ہمچو دو پلہ ہای ترازو وقتیکہ مساوی الوزن باشند یکی مائل نمیشود تا چیزی خواہد شد ممکن را وجود بلا علت نتواند پس از اہل بحث و اتفاق گزیر باید کرد کہ وجود ممکنات را از اتفاقات شمارند و او لویت وجود یا عدم بدون رسیدن درجہ

وجوب متصور نباشد ورنه راجح و مرجوح برابر توان. پس واضح گشت که موجود ممکن بی واجب
نباشد. و واجب آن خداست یعنی خود است و آن سوای وجود مطلق دیگر نتوان پس ارواح
خدا یعنی خود بخود بلا ایجاد و واجب نتوانند نه اجزاء لایتجزی چنانکه قول آریه است زیرا معنی
انسانیت مصدری از زید و عمرو منتزع است نه از زید و دیوار پس در منشاء وجود مطلق انسان
لابد نسبت بدین دستور معنی بودن از ممکنات موجوده و واجب منتزع است پس اگر مابین واجب و ممکن منشاء
مشترک باشد پس چنانکه ممکن محتاج وجود مطلق خود باشد واجب نیز محتاج مطلق خود باشد.
پس واجب یعنی خود بخود نشد پس لابد وجود حقیقی مطلق آن واجب یعنی ضروری الوجود خدا باشد
و پس که اولا معنی بودن از وی فهمیده شود و بعده از مقیدات و ممکنات بالعرض و بالتبع مراد ما
از وجود حقیقی مطلق از ذیل لفظ وجود جسته شود و آن یگانه ایست لیس کمثله شیء صفتی دارد
و نیست موجودی غیر وجود مطلق حقیقی پس لا اله الا الوجود المطلق الحقیقی معنی کلمه باید
دانست و هم اینما تولوا فثم وجه الوجود الحقیقی یقین از آیه اینما تولوا فثم وجه الله باید کرد و هو
معهم اینما کانوا صفت وجود حقیقی باید خواند و نحن اقرب الیه من حبل الورید غور در حق وجود
حقیقی باید شود و نحن اقرب الیه در حق متوفی به نسبت وجود حقیقی بلا تکلف راست آید معنی معیت
و قرب مطلق با مقید چنانکه مفصل آید و علی هذا آیات و احادیث دیگر را قیاس باید کرد.
ازینجا معنی شعر سلسلة الذهب مولانا جامی دریافت باید شود **بیت** در بیان بارگاه الست
بیش ازین پی نبرده اند که هست و عامه مطلق را موجود ندانند. و چنانکه نزد محقق سوای معنی انسان
زید و عمرو و غیره چیزی نیند پس موجود نزد صوفی وجود حقیقی مطلق باشد و نزد عامه زید و عمرو و غیره
مقیدات موجود اند ازین رو پی مطلب آیات مذکوره نه برند و در معنی معیت و قرب غیره
حیران باشند پس نزد صوفی هستی مطلق موصوف بجمیع صفات پسندیده باشد و عیوبیکه
مقید وار و مطلق از دیاک مثلا از صفت مقید محاطیت است که از مطلق او که محیط بطور احاطه
مطلق است مر مقیدات را منتفی است پس عیب مقید مطلق را نه رسد که اگر محاطیت مقید

راانبوده احاطه مطلق صورت نه بستی وجمله کارخانه وجود است که عدم مطلق چیزی نیست و مقیدات
در مطلق مندمج باشند نه مندرج مغائر پس در آن حق وجود یگانه ذاتی کثرت نبود که مدان
مقیدات توانند مندمج بود لیکن بطور اندماج صفات اعتباریه امنانی و بطور اندماج کثرت در وحدت
نه بطور حلول و ظرفیت و آن او لا صفات بسائط اند پس تعینات مثل او نبود و نه نام از و ثابت شد و از
تعینات مثل او نبود و نه نام همچو ترکیب حروف هجی که بیست و هشت حرف در عرب باشد هزارها صور الفاظ
بتقرر و تعین شد و عالم اعیان بالایجاب حسب امکان بجعل بسیط متقرر شد که اثر بر و مرتب نبود
پس خواست که بجعل مرکب بر آنها اثر مرتب نماید پس عالم را ایجاد کرد پس صورت اول که اثر بر و
مرتب شد که از زمانه و زمانیات پاک است عقل اول قلم اعلیٰ روح اعظم حق مخلوق به سروش هم بود
برهم بر آن واو همچو آفتاب است در کارخانه وجود و دیگر همچو شعاعها تا آنکه جبریل در صف آخرین او
و در صفت اوست یوم یقوم الروح والملائکة صفا و هم وارد بنظر کمال محو بحق او در وجود بنظر حقیقت
وجاء ربک والملک صفا صفا وهم وارد و ما خلقنا السموات والارض وما بینهما الا بالحق وهم وارد
ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش و مفصل این
و عامه علماء اسلامیه ورا واجب مغائر عالم گویند و گر چه از لفظ روح تحاشی کنند مگر اعلی موجودے
که در عالم کثرت است دیگر نیست و چون ترکیب اعیان از اسما بالایجاب حسب امکان عالم
است پس از صحبت اهل تناسخ کناره باید جست بالخصوص از صحبت آن جمله جهنیان که در
نسبت اشیاء حادثه حال طالب سبب اند که در نسبت آسودگی زید و خواری عمرو قائل تناسخ
شده انفعال نیک و بد را در پیدایش اول سبب گویند و با وجود قول شان به ترکیب آفتاب
و ستارگان از اجزای لا یتجزی که همه می بر با بودنا مند محتاج صانع ندانند و حرکات و سکنات
آنها و انتظام عالم را از عادت دهر و هم موهوم مجهول پندارند و در حقیقت موجود
حقیقی همون دهر مجهول الذات مبدء مکان و هم مبدء زمان است و عدم مطلق چیزی نیست
که علت موجبه وجود ممکن تواند ـ

(۳) وجود خیر محض ست چنانکه در مدارک حکمت ثابت گشته و برای تنبیه این امر
مثالے آرند که بدی در اشیا بنظر عدم ست و خیر بنظر وجود و مجعول از صفات
مذمومه است که اولاً نسبت واجب ممتنع است و واجب و ممتنع تحت قدرت
نیایند ورنه واجب واجب و ممتنع ممتنع نمانند پس شرط اختلاف افراد عالم اختلاف
افراد امکانست که عبارت از عدم وجوب و امتناعست پس امکان امری وجودی
نیست که محتاج بجعل باشد پس اربعه را زوجیت و ثلثه را فردیت ممکن بود که اربعه
فرد و ثلثه زوج نشد پس وجه آسودگی زید و تنگی عمرو از اختلافات امکان حقایق
ایشانست که در وجود مطلق ثابت و مندمج بوده از فرق عطا امکان در ہندی بلفظ
ہونہار تعبیر کنند و امکان چونکه امر لیست عدمی پس بنفسه در ایجاد ممکنات بلا واجب کافی
نیست که هر دو طرفش بنظر ذات مساویست و گو بظاہر بنظر خود هر کس خیالی کند که مرا
امکان سلطان روم حاصل لیکن چون غور کرده شود بنظر انتظام عالم ممکن نبود پس
نگفته شود که خداوند آفتاب را بدین کلانی باختیار چرا آفرید و ذره را باین خردی
چرا ایجاد کرد زیرا حسب امکان عالم صور اعیان از ترکیب اسماے تقرر یافت و آنچه
در اعیانست همچو زوجیت اربع و فردیت ثلثه متبدل نشود باید دانست که اہل چین
قدیم معتقد وحدت وجود اند و گویند که او قابل و فاعل ست بلا علم و اختیار در ایجاد عالم
و حضرات صوفیه تقرر اشیا بالایجاب گویند و حق را فاعل و قابل و عالم و صاحب اراده
دانند و نسبت ترتب آثار بر اعیان لیکن اراده او را اجزافی ندانند که ایجادش ا
باراده و علم مطابق تقرر عین دانند۔

(۴) چون انتظام عالم مشاہد ست و ما عالم مقیدات ہستیم و علم را کمال دانیم پس مطلق ما
بالضرور که مبدء خیرات و کمالاتست عالم و علیم باشد ورنه در ما مقیدات این کمال از کجا آید پس
از صحبت آن دهریه بر حذر باید شد که معترض باشد که صانع واجب عالم اگر عالم را ایجاد

کرده باشد پس ایجادش یا بغرض باشد پس محتاج شد یا بغیرغرض نباشد پس لغو شد ونداننده که شق
ثالث درینجا موجود که نه بغرض ست نه لغو بلکه بنظر فائده رسانی عالم کثرت هست که در حق منده هیچ
ست و انتظام عالم کثرت برین ترتیب شیقی و وجود عالم با متعددات که از کمالات ست وجود
صانع عالم هویدا چنانکه بر عالم ترتیب سیارها به تحقیقات جدید ظاهر شده که از آفتاب هر یازده
سیاره بوجه مناسب انتج که عقل کلی بدان ترتیب خواهد ۔

(۵) طریق اسلام ابوهریره از حضرت صلی الله علیه وسلم دو گونه رسیده یکی عام فهم که عقل
جزوی دریابد دوم **خاص فهم** که عقل کلی را شاید پس عام فهمان روح اعظم را خدا دانند
و سند شان آیه قرآنیست ان ربکم الله الذی خلق السموات الآیه یعنی بدرستی خدای شما آنست
که پیدا کرد آسمانها و زمین و ما بین آن هر دو را در عرصه شش روز یعنی زمانه باز مستوی شد
بر عرش و مستوی و خالق و مخلوق جداگانه و جابر یک دلیل نشان ست که وجود
مطلق از محیط و مستوا برا و بر ثبوت این روح ولد مدار احکام دوزخ و جنت که هر که
معتقد احکام او شد نجات یافت و هر که منحرف شد تباه و مقابل انبیا شد که انواع معجزات
و پیشینگوییها برین گواه و درین طریق بسیار فرقند که بعض برین قانع و بعض منکر وحدت
وجود و بعض معتقد وحدت وجود بطور اتحاد که عالم را بمقابلش عکوس و ظلال گویند چنانکه شمع
و عکوس او در آبگینها و گویند که اهل عقل یک شمع دانند و صاحب خیال معتقد وجود
عکوس شوند و اینچنین کسان در بعض مشائخان یافته شوند که معترض بر اهل اتحادند۔
و خود از اهل اتحاد اند. و خاص فهمان معتقد وحدت وجود بطوریکه کثرت عالم امتظاهر هند ارند
معتقد روح اعظم در عالم کثرت باشند و آیات مذکوره را بنظر کمال محو و محق روح اعظم در
صفت وجود مطلق گویند و در اوائل این فهم خاص قابل اخفا بود که ابوهریره رضی الله عنه
بخوف قطع بلعوم اظهار منتظر مود ولیکن درین زمانه بقول حافظ **بیت** سعد اگر عارف سالک
بکس نگفت چه درحیرتم که باده فروش از کجا شنید. بیه طشت از بام افتاد پس معتبر را سهم

جرأت اظهار کلمات حضرات افتاد که درین زمانه اکثری بخیال فهمیده نافهمیده اند نظر بران خواستم که بعض الفاظ حضرات صوفیه را شرح دهم تا در غلط فهمی طالبی نیفتند و معترض از اعتراض اجتناب نماید ـ

(۶) چون در عالم کثرت وجود روح اعظم ظاهر شد که هر که بمقابل ارشادش رفت و بمقابل انبیا آمد حسب ارشاد تباه شد و بجا تعلیم سید که درین عالم سرنا هستی دو مرتبه الست ـ

یکی ازل تا زمان قیامت که منقسم بهفت حصه شده بهفت روز معتبر که بعصر روز هفتم ولادت این آدم صفی الله علیه الصلوة والسلام شد بعد از یک کم لکهه دره آدم که از روز ششم می آمدند. و بر خاک آدم صفی الله در وقت عصر یکو چهل سال باران رنج و راحت افتاد و تا قیامت آن عصر بشام شود پس درازی این روز اخیر قیاس باید کرد و برین تحقیق وارد نشود که قبل از شش روز وجود آدم علیه السلام صانع بیکار بود زیرا مراد از شش و هفت روز حصص زمانه ازل است ـ

دوم ابد بعد از نفخه و بروجود قیامت که لامهای پیشینگوئی حضرات انبیا مارا تا بدروازه رسانیده چنانکه از امارت قیامت زور و شوکت عرب عراة و حفاة بود که بدرجه غایت رسید و دیگر صدها امور گذشتند و آنچه روبروی ماست دروازه قیامت او را باید گفت خروج ثانی یاجوج والی رشیا و اهل جزائر با امن بعد هزار سال حسب مفصل ۳۸ حزقیل و بستم مکاشفات یوحنا ست زیرا خروج شان سه مرتبه در کتب منزل ست یکی از سد ذوالقرنین که ما بین آرمینه و آذربیجان حسب بیضاوی در بند که احمد مختار در آنجا جهاد میکرد بسته بود و بقولی در شمال بلغار متصل طوبه که عثمان پاشا جهاد میکرد و قلعهای عظیم در آنجا است و بقول ابن عباس و واثق بالله و وهب بن منبه متصل تاره تویل که حد منتهای غربی ترکان در مملکت سیبریا ست در رود و قلله کوه مدل بسته بود و حق آنست که ذوالقرنین حسب قول ابن منبه از ارض روم ممالک آذربیجان از نسل یافث بود

مسمی بکورش کیقباد چنانکه از فصل ششم و انبال و فصل ۱۲ یشعیا هم ظاهر و در هر مقام
مذکور بنای کرده و درکوه ارل سد مذکور قوی بود و آن در زمان اول حضور صلی الله
علیه وسلم تا زمان نزول سوره کهف بدستور بود و خبر از شکست او داده
بیش. و در آخر زمان حضور صلی الله علیه وسلم که حضرت زینب در آن وقت ام المومنین
ست. رضی الله عنها حسب صحاح سته سد مذکور شکسته شد این اول خبر شکست او
بود که درین روزها برابر زمین ست و بار دیگر خروج ثانی ایشان بعد هزار سال چه
اہل اسلام موعود بود چنانکه در احادیث صحیحه و حسنه و ضعیفه در رسالهٔ الکشف عن
مجاوزة هذه الامة عن الالف از سیوطی موجود که بعد هزار سال من قیامت ست و
معنی این حدیث منافی حدیث ما المسئول عنها با علم من السائل ظاهر میشد. و نیز بعد
هزار سال سه صد سال گذشتند و قیامت نیامد. لیکن در فصل چهارم و پنجم و ششم
و بستم مکاشفات ظاهر کرد که خداوند چهار خلفا صاحبان شمشیر سپه سالار تشریف
خواهد آورد و تا هزار سال شیطان را مقید کنند. و بعد هزار سال کشاده شود
و قیامت برپا گردد که قیامت اولی شوکت در یاجوج و ماجوج هویدا شود که بر
اطراف ممالک مقدسان یعنی اہل اسلام مسلط شوند و این درین زمانه مشاہد
و کسانیکه از شبہات احادیث که در مقدمه ایشان وارد واقف نیند و از جغرافیه
مبینه حضرت ابن عباس رض ہیئته و واثق بالله و غیره مطلع نیند درین تحقیق
اگر اعراض نمایند حرجی نیست که نا واقفانند معذور باید داشت و خروج
ثالث بعنقریب عرصه خواهد شد هنگامیکه مسیح علیه السلام تشریف آرد و دجال را
قتل کند و سواری او که عبارت از ریل ست از اصفهان تا دمشق جاری گردد
و مهدی علیه السلام قبل از و تشریف آرد و قبل از انجاب بنی اصغر که عبارت
از نصاری روم اٹلی و یونان. حوالی موالی سلطان اسلام ست مملکت سلطان و

بر ممالکت بیت مقدس مسلط شود و حسب تصریح فصل ۳۸ و ۳۹ حزقیل و سبتم مکاشفات در آنجا اہل رشیا یعنی ماجوج وغیرہ خواہد رفت و بدعای مسیح تباہ خواہند شد پس وجود قیامت از پیغام ۶ بار یکہ بدروازہ مار ارسانیدہ ظاہر و بیخ تناسخ برکندہ شد و حقانیت اسلام درین ضعف حال بر اہل عقل و نقل غیر مخفی۔

(۷) چون مشاہدات حضرات انبیا را بچشم خود معائنہ کردیم کہ قبل از ما ہزارہا سال بودہ اند باز مطابق یا فتیم فرمودہ ایشان را پس اعتقاد پیغمبران کہ آنان را استبار بودند عبارت از ایمان ماست بر آنحضرات کہ آنچہ فرمایند راست باشد نہ دروغ کہ سخنان ہزارہا سال کہ بما منقول شد مطابق یا فتیم البتہ این قدر ضرور ست کہ چون ارشاد از قبیل ست در بعض مقام عرف محاورہ یا زبان می افتد کہ ما مثلاً ریل گوئیم آنان بوجہ سواری خر دجال فرمودند و در بعض مقام تشبیہ و کنایہ آن وقت بود کہ ما بر معنی حقیقی محمول داریم و در خرابی بعلمی گرفتاریم یا منکر نبوت و اہل نیچر میشویم مثلاً در نسبت عذاب قبر قول امام غزالی بسیار صحیح ست کہ در عالم مثال یک پہلو بہ پہلوی دیگر می در آید و این از عالم مثال بعید باشد و اہل نیچر خلاف مشاہدہ و معائنہ گویند و منکر میشوند و ابلہ درین گرفتار اند کہ اگرچہ خلاف معائنہ است مگر درین عالم ست بدستور مذکور در حالات یاجوج و ماجوج مردمان ناواقف از جغرافیہ مصرحہ تفاسیر معتقدہ شان احادیثیکہ دارد بر معنی حقیقی محمول وا اند و مطلق معائنہ را اعتبار ندارند و عجب ست از ایشان کہ چگونہ معتقد کتب منزلہ اند کہ اعتقاد بر عقل موقوف ست و اہل نیچر منکران احادیث اند و واقف از تشبیہ جغرافیہ ہر یکی را بر محل خود داشت پس آنچہ ما نوشیم مقتبس از قرآن و احادیث و کلمات صوفیہ بر ثبوت نبوت خواہد بود وباللہ التوفیق۔

بیان تاویلات وغیره بطریق اثبت

بحث الف

الله آن بتحقیق اهل وحدت وجود یعنی هستی حقیقی ست زیرا وجود حقیقی محتاج الیه کل امورتا همه آن
محتاج الیه کل آن واجب الوجود پس هستی مطلق حقیقی آن بذاته واجب الوجود ست که نادانان آنرا
صفت تابع شئ دانسته اند که بدون هستی کدام چیزی نتوان که هستی با و منضم باشد که انضمام
وجود منضم الیه ست پس عالم وجود حقیقی آن عالم وجود است و پس و ورای عالم وجود
نیستی ست نه عالم و وجود البته از عالم وجود بمعنی ظهور عالم وجود که عبارت از هستی مطلق
مرتب الآثار محیط ظهور و بطون و اول و آخر ست بالا و کنه وجود مطلق سوای او نتوانند و انچه صاحب
انسان کامل فرمود که عالم وجود و فوق عالم وجود ست مراد از وجود ظهور او و ورنه ۵
دور هستان بارگاه الست ، بیش ازین پی نبرده اند که هست ، و انچه در قرآن مجید در صفات
حق فرمود جمله بحق وجود حقیقی مطلق ثابت که اهل رسم او را موجود نگویند مختصر از دو را مردم مقدمه گذشت
وحق وجود سرمدی وجود حقیقی یگانه را دو مرتبه مفهوم یکی اجمالی دوم تفصیلی و تو که نمونه حضرت
هستی در خود غور کن که در ذات تو همچنین دو مرتبه مفهوم کرمرتبه اجمالی وحدت مرتبه اصول ست
و مرتبه تفصیلی مرتبه کثرت مرتبه فروع تا من عرف نفسه فقد عرف ربه ترا ظاهر شود و بدون عمل
بر حدیث خیال بخنن تواند پس در مطلق تو که وجود حقیقی ست مرتبه اجمالی مرتبه واجبیه کلیات
و اصول ست و مرتبه تفصیلی امکانی مرتبه جزئیات و فروع و هویدا است که در مرتبه اجمال بعد
مرتبه ذات مراتبها ست و مرتبه ذات در خارج که موضوع محمول نسبت دران متصور نشد
در اصل مرتبه نیست بلکه ورا الوری از مراتب که اصل شئ یا وجود ذهن ست شئ به نسبت
مشاهد ممکن و وجود به نسبت حق گفته شد زیرا عقد در آنجا ممکن نیست و مراتب بعد از ذات
ثابت توان کرد که عقد باید بست پس اول مرتبه احدیت ست یعنی مرتبه ذات که
ذات را ذات توان گفت و بس و آن مرتبه الیست نافی کثرت و این را الله

ماخوذ از وله گویند پس درحقیقت این تسمیه اشاره بعدم تسمیه الیست ومرتبه دوم لابشرط شی ست
که بمرتبه وحدت تعبیر کنند عامه قابله مر همه مفهومات را و آن مسمی برحمٰن ست ماخوذ از رحمت بمعنی
لینت که در اکثر محسوسات قابلیت را لینت درکار بدان مناسبت باین اسم مسمی و مرتبه سوم مرتبه
واحدیت بشرط لا عامه فاعله ست مسمی برحیم ماخوذ از رحم که بروگیری فرماید و این مرتبه جامعه ست
بدین وجه نبود ورنه نام بکلیه مفهومات مسمی چنانکه بمقام اجمال خواهد و آسم عبارت از آن ذات
باشد که بتعین صفات گیرند و اسما و صفات حق دو گونه اند یکی آنکه در مکنون غیب حق بدان مسمی
متصف که مبدء هش نفس ذات حق باشد مثل وجوب ذاتی و واجب بالذات دوم آنکه ممکنات را
حصه بالتبع حاصل مثل علم و عالم و حیات و حی وغیره وچنانچه از حروف تهجی بست و هشت کیب
کلمات بیحد متصور از ترکیب اسما اولاً ثبوت اعیان بیحد شد که نظر آنرا باید گفت که ثبوت
آنها را بالایجاب بجعل بسیط بالضرور توان گفت که چون حق تعالی خود را دانست آنچه در وی مندمج
بود بطور اندماج مقیدات در مطلق همه را دانست پس ثبوت اشیا بالایجاب شد چنانکه
ممکن بانتظام عالم بود که اربعه را زوجیت لازم و ثلثه را فردیت و از جعل خلاف این متصور
نباشد بعده اعیان ممکنه ترتب آثار را بجعل مرکب بالاختیار که جزائی نبود ترتب آثار مجعول
کرد پس بجعل مرکب در آن اعیان آثار مترتب شد و عامه مرتبه ترتب آثار را بوجود تعبیر نمایند
و ازینرو قائل بجعل مرکب شدند که ماهیات را متصف بوجود کرد ـ الحاصل آن هستی واحد
بلاعدد اولاً بصورت روح اعظم مظهر ذات بنظر اسما کمالی جلوه گر شد که تعبیر بامر رب و رب
و روح و حق مخلوق به و قلم اعلی و در فارسی ابر و شید و در هندی هیرن برهم کرده میشود
و بمقام انانیت قایم و بنظر کمال ظهور وجود حقیقی درین صورت در قرآن مجید دارد ان ربکم الله الذی
خلق السموٰت والارض وما بینهما فی ستة ایام ـ چنانکه در مقدمه گذشت و تو در خود غور کن
که روح تو اثر روح اعظم ست چنانکه در سابق اشارت نمودیم و از مثل حق مخلوق فی عالم
ارواح کلیه بظهور آمد حتی بمقام اعدام اسما جمالی او مظهری مسمی بشیطان صورت گرفت

پس ازین مقام شیطان بر خلاف رحمٰن گفته شود ورنه وجود مطلق را بر خلاف نباشد و چون ترتیب
در کارخانهٔ حکیم از ضروریات و ممکن نه که خلاف حکمت کلیه در ظهور آید نظر بران لعبه مرتبه ارواح آن کره
هستی را از خطوط عالم مثال جلوه کرد که مرتبه اوسط میان عالم ارواح و شهادت باشد بعد ازو
عالم شهادت در درین عالم بصورت انسان کامل جلوه گر شد و خلیفه گردانید که صورت خاص اوست در عالم
شهادت برای روح اعظم باشد آن انسان کامل ست که بمقام اصلی روح خود قایم بوده بر روزی فرمود
و حقیقت بروز و تمثل باید و چون وجود مطلق بصورت روح اعظم مقام کعبه برای آدم متمثل گشت پس
انجا بطور صدر متبرک شد و در طور برای موسیٰ تجلی فرموده گفت که بروز سبت جلوه گری خواهیم کرد چنانکه
در کتاب خروج موسیٰ ست یعنی بهزار هفتم و این تجلی نمونهٔ آن تجلی خواهد بود یعنی بشکل مصطفی صلی الله علیه
وسلم در هزار هفتم آدم که سبت بمعنی هفت آید پس ازینجا ارواح حضرات انبیا بروز روح بطلبه صفات
آمدند و روح حضرت سیدنا حضور احمد علیه الصلوٰة والسلام مظهر ذات او و تمثل و بروز تناسخ
نبنید چنانکه باید پس جمله عالم کثرت ظاهر حق وجود و غیر موجود بلکه از اعتبارات واقعیه که آثار برو
مرتب که آن کثرت عالم بمقابل وجود موجودی دیگر نباشد لیکن ثابت ست نه جزو حق ست که حق از دو دیگر
مرکب شده باشد یا حق بطرف او تحلیل گردیده معاذ الله چنانکه هویدا خواهد شد. نه حق جزو عالم که عالم
از حق و غیر حق موجود شده باشد نه حق در کثرت حلول گردیده که اولاً کثرت بوده و در وی حق وجود درآمد
الله [illegible] ری مثل کره موجود در خطوط اعتباریه در حمایه ریگانه در ذات لیکن کثیر الصفات
و غیر محض جواد مطلق با ترتیب و دهر مسه زمان و زمانیات و همه مسه مکان و مکانیات
ذات مجهوله معلوم الصفات ذات الاذوات محیط ذاتی بطور احاطهٔ مطلق مر مقیدات را
نه بطور ظرف مظروف را نه عین هو بهو برای کثرت که از کثرت ذات او کثیر شود و از
شکستن چوب لے ذات او شکسته شود نه غیر اوست بمعنی مباین و جداگانه
قرب اشیاست بطور قرب مطلق با مقید و با هر شے است بمعیت مطلق با مقید
و تو در خود غور کن که مطلقی بنظر اوصاف اعتباریه که نه کثیر شده نه غیر آنها و حق کماست

بمعنی کامل نه مرکب از اجزای جوهر نیست بمعنی صاحب کمال نه بمعنی از ممکن که حکما بدان تعبیر کنند
پس بدان معنی نه جوهر نیست نه عرض و باز جوهر و عرض غیر او اعنی مباین او موجود نباشند نه کلیست
بمعنی که افراد کثیره دارد نه جزئی فردی دیگر پس معنی قل هو الله احد ازینجا ظاهر که بگو تو که
حقیقت او هستی خدای یگانه نه زیرا هستی مطلق اگر دو باشند هر یکی محتاج مطلق خود باشد
و مطلق هستی پس هستی مطلق هستی مطلق نباشد و کل اشیا محتاج هستی ست و او صمد بی نیاز ست
لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد ازینجا واضح زیرا ولد یا والد یا کفو اگر فرض کرده شود پس آیا او موجود
باشد یا معدوم و معدوم بر دو گونه ست یکی معدوم ثابت که بنفسه موجود نباشد بلکه در ذهن ماخوذ از
موجودی باشد پس او مساوی بالماهیت یا در جنس نشد پس نه والد شد نه ولد و کفو و معدوم
مطلق داو چیزی نیست و موجود او خود ست در هر صورت البته او را مظاهر و شیون و عکوس
و ظلال و مراتب وهمیه و خیالیه اعتباریه پیداست که همه ها بمعنی مقید ست و از کثرت مظاهر کثرتی
در معنی ظاهر نشد و چنانکه مظهر او نشان اول قریب بذات وجود حقیقی بصفت هدایت و جمال و کمال
روح اعظم ست که از وجهات او همچو شعاع عالم بدستور مظهر اول بعد از ذات وجود حقیقی بصفت
اضلال شیطان بمعنی بعید که الشیطنة هو البعد پس ازین روح شیطان مقابل روح اعظم
مظهر رحمن ست و باز اثر ست از روح اعظم که از عکوس صفات جمالی بظهور آمد پس ازینجا غلبه
روح اعظم راست و چون روح اعظم آن عین وجود انیست که در کثرت مظاهر وجود حقیقی برابر او
نیست پس ما تردید به که مغایرت اعنی مباینت واجب و ممکن تا مانند نظر بر تعینات ساخته اند گفتند
که رب واتیست مقتضی وجود در فی الحقیقت عین روح اعظم را وجود حقیقی لازم ست گاهی
در زمانه معدوم نبود و اشعریه که در نظر شان نیز عالم موجود جداگانه از واجب ست گفتند
که واجب وجود مقید ست و چون اندرین صورت شرکت ممکن با واجب لازم بالخصوص در
وجود که بغیر از واجب موجود نتوانند گفتند که میان صفات ممکن و واجب اشتراک لفظیست
و معنوی پس ازین قول از ورطه شرک خلاص گشتند لیکن اهل عقل و نقل معتبرین بر ایشان

معترض که شرکت لفظی چگونه خلاف بداهت تواند که معنی علم چنانکه در زید ست همچنان در عمرو
و چنانکه در حادث بدستور در قدیم قدم و حدوث فارق نتواند شد که مغائر بالذات باشد و اہل
اتحاد بطور شمس و شمس گفتند که روح اعظم اگرچه ازین لفظ تحاشی کنند بطور شمس ست و عالم
بطور شمس پس ازین روا از شرک خالص جستند کل حزب بما لدیهم فرحون و فرقه اہل اتحاد در ایران
بکثرت و هم بسیاری در ہند ہستند اہل وقوف از مواعظ و کلام ایشان مطلع شوند که او زبان
بگویند که مذہب وحدت وجود حق ست لیکن اینان معتقد سوای وحدت وجود اہل وحدت اند چون
روح اعظم او لا ہفتاد ہزار وجه متمثل یعنی کثیره که ہر وجهش ہفتاد ہزار زبان دارد تا آخر حدیث
که ہر وجهی ملکی مقرب ہمین و ہر زبانی ملک کروبی که بصور چند مجند ارواح متمثل و در حقیقت متمثل
عین متمثل باشد مگر بصورت و احکام متفاوت قول اہل اتحاد ست که خدا ہمچو شمع ست که در آئینهای
متعدده تافته اہل خیال دانند که چند شمع اند و اہل عقل شمع واحد و کلمات سبحانی وغیره را بنظر اتحاد
گمان برند و بنظر بعض که قائل مباینت اند برتخالف آثار مثل و متمثل او فتاده و از اہل وحدت شنیده بودند
که وجود واحد ست و عالم کثرت از امور اعتباریه پس عالم کثرت را در وہم مخلوق گفتند و مثل قول
سبحانی را بنظر غلبه سکر محمول کردند الحاصل وجود حقیقی ذات حق ست و بس که مغائر او بمعنی مباین
چیزی نیست و چون اہل شہود بطرف قید خود می نگرد خود را بنده پندارد که العبد باقی بیده والمولاست
پس ازینجاست قول مولنا ~ دست او را حق چو دست خویش خواند : تا یدالله فوق ایدیهم براند
این مقام کمال ست پس باید دید که این عبد کدام اسم ست مثلا مسیح عبدالله بود و حضور صلی الله علیه
وسلم عبده و مقام عبودیت چون غالبتر ست مرجع جمله اسما پس مرتبه حضور عبده باید دانست که اعلی
ترین مقامات رسیده ~ ای ختم رسل قرب تو معلومم شد : دیر آمده ز راه دور آمده : اگر کامل ست
بالکلیه نرسیده و خصوصیت از نظر او برطرف شده انانی خود در امحو در انانی حق دانسته انا الحق
وغیره بگوید والله اعلم بالصواب +

۴ انا عبارت از وجود ست بمعنی ظهور که از خود تعبیر بدان کرده می شود مطلق باشد یا مقید مظهر باشد یا ظاهر

وانانیت نسبت بانا و قیاس انانیت برو باید کرد و در حدیث ان فی جسد آدم لمضغة الحدیث انا عبارت
از ذات است بصفت ظهور و زیر این مقام اخفی جان ست بمعنی قابل که فی الحقیقت قابلیت خفی تر ست
و زیر او مقام اسما ست و او ست عرش رحمن و زیر خفی مقام اعیان ست که بسر معبر و زیر سر مقام روح
ست که مظهر روح اعظم ست و زیر روح مقام فواد عالم اسرافیل یعنی مثال ست و زیر فواد مضغه
عالم شهادت مقام جبرئیل و زیر مضغه جسم براق که در نمونه جمله عالم اجسام موجود پس صاحب شیخ در
اگر از اهل وحی بود از مقام اخفی جان خفی اسما عرش تا مقام جبرئیل وحی حاصل کند و اگر از اهل الهام
بود هم از مقامات مذکوره الهام حاصل نماید و او را صور هر مقام متمثل شود پس عوام اند که وحی
از آسمان هفت شداد آید و در اصل از هفت مراتب بالای جسم آید که بنظر علو رتبه آسمانها معبر
دریجا غور در خود کنی که خود را شناسی تا خدا شناس شوی و چون معتقد انانیت حق در خود حیثیت شدی
پس در دیگر امور چرا شک آری غنیمت بنسبت هر مظاهر خوب گفته ؎ ز مهرش سینها چو لا نگه برق ؛
دل هر ذره در جوش انا الشرق ؛ و سعدی علیه الرحمة بنظر اطلاق در سفته ؎ مرا در ارسد کبریا و منی ؛
که ملکش قدیم ست و ذاتش غنی که منی بمعنی من بودن ست و ایمان را مراتبها ست مرتبه اول ایمان
تصدیق کلمه ست مرتبه دوم با اسلام مرتبه سوم با احسان مرتبه چهارم صریح الایمان و آن مرتبه عبارت
ازین مقام انا ست که تعوذ به رو هر کس نشوانند که حضرات صحابه مطابق حدیث مشکوة مروی از ابوهریره
دریافت کرده بودند که اهل وسواس از وسوسه اند و صریح الایمان همون فطرت ست که در حدیث
وارد که کسی مولودی نیست مگر آنکه مفطور بر فطرت ست پس پدر و مادرش او را یهودی کنند او را
یا نصاری یا مجوس ز انکه ظاهر ست که در وقت ولادت از انای مطلق غافل نباشد که اگر سبب نبد
و جواب دادن تواند من بگوید بلا لحاظ دوی گو بعد ولادت صور کثیره در نظرش آیند و در
قید خودی و دوی گرفتار شود پس درین وقت بر مذهب پدر و مادر رود و مخفی نماند که اطلاق
اسم الله که بفارسی بجز التفسیر کنند گاهی بر وجود اطلاق باید که با نا عبارت کنند و گاهی بر
جامع جمیع اسماء مرتبه رحیم ازینجا معنی شعر مقوله بهلول باید فهمید ؎ چه خوش گفت بهلول

فرخنده فال: که من از خدا بینی بودم و سال: که مرتبه انا زمن از مرتبه اسم رحیم دوم مرتبه تقدم وار دیگی
مرتبه الله دوم مرتبه رحمن ـ ۳ اعتباری وانتزاعی واختراعی و وهمی و فرضی به دو معنی اطلاق یابد یکی بر
فرضی محض بلا منشا چنانکه انیاب الاغوال و بدین معنی مدار احکام نفس الامریه نباشد دوم بمعنی فرضی که خود
در خارج نباشد مگر منشاء او بطوری باشد که از وی این معنی فهمیده شوند مثلا از جسم واحد تثلیث و تربیع
و تخمیس و تسدیس و دوائر مختلفه معانی متمیزه در وی اعتباری بودن کثرت عالم بمعنی دوم ست
که از وجود واحد حقیقی بمراتب خودها فهمیده شوند که باهم دگر متمیزند و متغائر و بران احکام نفس الامر
مرتب پس بنظر منشاء واحد اند مگر بنظر مراتب کثیره ۴ استوا تفسیرش از زیر لفظ حلول باید فهمید که
عبارت از حلول نیست ۵ احاطه و آن بچند وجه متصور یکی مثل احاطه ظرف مظروف را و این به نسبت وجود
حقیقی مر ممکنات را غیر متصور دوم مثل احاطه مطلق مر مقیدات و قیودات را عام از انکه مطلق عین واحد مثل
هیولا باشد به نسبت صورها بطور احاطه کلی مر جزئیات را و وجود مطلق حقیقی عین واحد به نسبت مقیدات
و قیودات بدین معنی محیط است و تحقیق این از ذیل لفظ مطلق باید دانست ۶ اصطفا برگزیدگی
و اجلا از وی بروز ست که ذکرش بیاید ۷ انبا و آن عبارت از خبر دادن ست بالخصوص از آینده
و چون انواع عالم طرح بطرح ست پس خبر از آینده نیز یک طرح اوست لیکن در ان نیست مگر ناواقف را
و آن بچند اطوار متصور یکی بطور مسمریزم که اکثر اهل فرانس ازان عامل دوم بطور شگن مثلا اگر سگی
بلا سبب ظاهری گریه کند اکثر بلا آید سوم معاینه ریکها و خطوطیکه بر دست حق تعالی و شکمها در بعد تمام
خلقت در چهل روز نوشته است که در عرصه چهل روز گوشت و نطفه باند مثل ایام نطفه و علقه و مثل ایام
مضغه در عرصه چهل روز گو هماند و نا واقفین از طب بی مطالب حدیث نبرده اند حتی که بعض ادیان راهی خلاف
مشاهده نموده اند چهارم بخشکی دماغ که اکثر دیوانه گان را افتد پنجم بنجوم که
از مناسبات عالم ستارگان دریافت کنند ششم برمل که بمناسبات
شکلی گفته آید هفتم بجفر بمناسبات حروف هشتم بنظر آثار چنانکه اطبا
یا دیگر عقلا از معاینه آثار بگویند نهم بکشف عالم مثال در خواب یا در بیداری

با ایمان باشد چنانکه اولیا را باشد یا بے ایمان چنانکه خواب بخت نصر حسب
فصل دوم دانیال وخواب ریان بادشاه مصر حسب توریت وقرآن مجید لیکن اینها همیشه است
نیایند گاهے صحیح وگاهے ناصحیح پس تخمین وظن مانند مگر وقتیکه پیغمبر تسلیم کند چنانکه
خواب بخت نصر وریان حضرت دانیال ویوسف تسلیم کردند۔ دهم آن نبوت حقه است تخصیص
الٰهی که کسب را درو مدخل نباشد آن باصطفا حق است که گاهی غلط نشود چنانکه پیشینگوئیهای
صحیحه توریت وانجیل وقرآن که اگرچه در آنها تشبیه ومحاورات بکثرت مگر گاهی غلط نشده پس ازین
مخصوص بخصوصیت الٰهی گفتیم که آن خصوصیت بوحی الٰهی پیدا است که ده دوازده صورت دارد
که گاهے از مقام انا وگاهے از مقام اخفی تا مقام فواد جبریل باطوار گوناگون باشد پس
تو هر خطره را بشناس که از کدام مقام ست ؛

ب بروز وآن عبارتست از ظهور چیزیکه باوجود قیام خود بصفت خاص وشکلی وغیره متمثل
شود که بانسان مانند خلقی ونفسانی در باز نیفتد واین قسم تخصیص علاء اصطفاست اگر روح
اعظم بنسبت کدامی فرماید این حقیقت او نار وهند بسیت وخالش در شاهدات شمس ومشمس ست
که از زوال شمس نقصانی در شمس نیفتد پس گاهی بصفت خاص گاهی با جمیع صفات ممکنة البروز
پس بنظر ثانی اتحاد بازرا یا بروز تام باشد تا آنکه در بعض اوقات در کتب شده منزله باسم احد تعبیر ده شده
چنانکه در فصل ۳۳ سفر مثنی وفصل سوم حبقوق وفصل دوم دانیال وغیره حضور صلی الله علیه وسلم را
بوصفی تعبیر کرده که مخصوص بحق روحست اعنی روح اعظم وچون الیاس بروز ادریس ست ودر بخاری
حدیث معراج مذکور که حضرت موسی وعیسی حضور صلی الله علیه وسلم را برادر صالح ونبی صالح فرمودند و
آدم ونوح وابراهیم پسر صالح ونبی صالح گفتند وادریس باوجودیکه از اجداد حضور صلی الله علیه وسلم است
اند برادر صالح گفت پس عبد الله بن عباس وابن مسعود وتاویل گفتند که مراد از ادریس الیاس است
ازینجا وبسوص لحکم دارد که الا الیاس هو الا ادریس وشراح چون برین نکته مطلع نشدند تفسیرش واجبی
نکردند وهمین دستور باوجودیکه الیاس علیه السلام بسیار قبل از ملاکی علیه السلام بوده است لیکن

در کتاب آنجناب شبرسته بشارت اولی خبر آمدن الیاس دوم خبر مسیح سوم خبر نبی اعظم حضور صلی الله
علیه وسلم پس حسب باب اول انجیل یوحنا چون یحیی تشریف آورد و یهودیان ازانکه بروز
مطلع نبودند از یحیی علیه السلام دریافت نمودند آیا تو الیاس هستی یا مسیح یا نبی اعظم و الیاس
را بعینه بلا بروز گفتند پس یحیی علیه السلام انکار کرد که من الیاس یعنی بلا بروز بعینه نیستم و
چون مسیح علیه السلام تشریف آورد یهودیان دریافت کردند که تو کیستی فرمود که من مسیح هستم
یهودیان گفتند که آمدن مسیح موقوف بر آمدن الیاس است و الیاس هنوز نیامد و مسیح علیه السلام
فرمود که مراد بعثت الیاس است و او یحیی بود پس یحیی از الیاسین بود و بجای الیاسین در قرآن
چنانکه مولانا جامی در شرح فص ایناسیه کلمه الیاسیه تصریح فرموده الیاسین واقع پس الیاس را دو کس است
پس نسبت مهدی علیه السلام انچه وارد که نام من بنام من و نام والدین بنام والدینم خواهد بود از همین
مقام است که از اعلا محمد بن خواهد بود و نسل حسین سول نما و جناب مرشدی و مولائی حافظ سید
حضرت شاه رسول نما هر دو بین از محمدین بوده اند منظر کمال اتحاد در فصل هشتم دانیال بعد ذکر چهار سلطنت
اعنی بخت نصری کیانیه سکندری رومیه ذکر ده شاخ است که از سنه چهار صد و ده مسیحی شروع شدند و تا
سنه شش صد و ده مسیحی تمام گشتند بعده ذکر شاخ یازدهم هرقل است بعده ذکر حضور صلی الله علیه و
سلم بنظر اتحاد بدان الفاظیست که روح اعظم را شاید بعده ذکر مسیح است که از مهدی سلطنت یابد و
ذکر مهدی علیه السلام نیز بدان لفظیست که نسبت حضور صلی الله علیه وسلم اداکرده ازینجا در یهودیان
چنانکه ذکر حضور صلی الله علیه وسلم و خبر مهدی علیه السلام نیز بود ازینجا قول عبدالله بن سبا بود که حضرت
محمد علیه السلام بار دگر تشریف آرد و خیالش ناصحیح بود که نسبت بروز نمیگفت و چون گفتیم که با اتحاد
بروز و بازرسیم فرقیست قوی که از فنا بروز فنا را بازی لازم نباید چنانکه از فنا تمثل روح که بطور عیسا
موسی شد فنا تمثل لازم نباشد چنانکه در تناسخ لازم است پس ازینجا در کتب مقدسه مجموعه توریت
انجیل و قرآن در بسیاری مقامات حضور علیه السلام را بلفظی تعبیر رفته که مخصوص بوجود بصورت
روح اعظم است که مستوی بر عرش است و عرش او را چهار ملک سه بکرد ذی النور نقاب حائل

همون بروز روح اعظم حضور صلی الله علیه وسلم و بروز حمله عرش چهار خلفا است الله ابوبکر و ذی النورین
فاروق چنانکه در فصل اول گذشت و چهارم مکاشفات یوحنا فصل ۴ ازینجا معنی آن حدیث باید فهمید که سری
حمله عرش زیر عرش اند و بالای شان بر نشری کاصل اوشان زیر عرش و بروز اوشان خلفاء اربعه
بر فرش و از زمات حضور سید المرسلین نبی معنی نقصانی در بار لازم نیست و معنی لوجعلناه ملکا لجعلناه
رجلا باید فهمید که اگر گردانیم محمد علیه الصلوة والسلام را حسب عهد فصل ۲۲ عقوق ملک گردانیم حسب
وعده فصل ۲ اشعیا و ۵ مردی از نسل یشید اند مشغول اعنی شیبه عبد المطلب عبد اد و نا عبد الله
این چنین مطالب نفائس هیچ این رساله است که طالبین را اشف و خورسند خواهند شد و نادانان از دوام
خواهند کرد که بتعصب انبده شده اند که از تمثل روح بر طور اقرار نمایند بصورت حضور صلی الله علیه و
سلم منکر باشند حالانکه در فصل بستم خروج وغیره تجلی طور را نمونه دولت حضور صلی الله علیه وسلم فرموده است
و ازینجا عظمت حضور صلی الله علیه وسلم با وجود حدت وجود قیاس باید نمود از مقام زمانه حضور صلی الله
علیه وسلم را در فصل ۲ دانیال و جابجا در انجیل زمانه بادشاهت خدا گفته است والله اعلم بالصواب
ت (۱) تمثل عبارت از ظهور چیزیست که با وجود قیام خود متنزل بصورت دیگر شود چنانکه
جبریل بصورت وحیه الکلبی و بصورت اعرابی و این عام تر از بروز است زیرا در بروز اندرون جسم
تمثل شرط است سوای از آدم که بروز روح اعظم است و در تمثل شرط نیست که گفته شود که اسیچه بصورت
انسانی بیاید وفات باید بر بروز است ورنه عام تمثل چنانکه در کشمیر سید علی همدانی را چهل جا در یکروز دعوت
شد با وجود قیام خود بمکان در چهل جا دعوت خورد و چهل غزل فرمود که متواتر یا بطور استفاضه شهرت
دارد و از زوال تمثل نقصانی در ممثل نمی افتد پس ازینجا تمثل روح اعظم در مقام کعبه برای آدم شد که
آنجا بجای صدر مشترک گشت و برای موسی بر طور شد و برای انبیاء بنی اسرائیل در تابوت سکینه قیاس
باید کرد و در رویت حضور صلی الله علیه وسلم روح را بصورت امرد منظر همین تمثل بود و بروز قیامت بکمال
جمال و جلال متمثل شود که موعود است و تو خود در خود غور کن که در یکوقت در چندین مقام خود را خیال
کنی لیکن خیال کامل متصور شود و بصورتیکه خواهد بر خلاف خیال ناقص این تناسخ نیست رد توضیح

نگاه میدارد چنانکه از شمس و شمس نقصانی نیفتد بدانکه صندوق سکینه موسی نمونهٔ زمانهٔ حضور صلی الله
علیه وسلم و صحابه کرام خلفاء اربعه و سنته باقیه عشره مبشره و هفت اهل کتاب اهل کلیسای اصحاب
که در زمره هشتاد تن در مکه ایمان آوردند و ذکر آنها در فصل ۴ مکاشفات ست و در حضرات حسنین بود
که بر طور مشاهد و کشانیده شده بود و در تفسیر حسینی از نام عبریان اشاره کرده ایم و آنچه در انجیل یوحنا وارد
که روح را بر مسیح همچو کبوتر حضرت یحیی متمثل شده دیده همین حالت چنانکه در بعض اعراس حضور خواجه بزرگ
رضی الله عنه مشاهده و بلکه معاینه افتاده که دو ارواح بصورت کبوتر آمدندی جا می‌نشستی و چون قل تمام گشتی
بر فلکی چون حرجه زیاده شد آن آمدن بند و بردی این فقیر موقوف شد. (۲) تناسخ عبارت ست
از تعلق روحی بجای دیگر که از جای اول تعلق گسیخته شود و اکثر یهود و نصاری و اهل اسلام منکر تناسخ اند
بالخصوص اهل اسلام چون به پیشینگوئی حضرات انبیا علیهم الصلوة والسلام مطلع شدند که تا بدروازهٔ
قیامت ارسانید چنانکه در مقدمه گذشت پس تعلق ارواح صدیقین و شهدا در حوصلهای طیور در عالم
مثال با وجود متعلق شان بجزء اصلی جسم خود با تمثل ایشان در عالم شهادت همچو بعض مقدس تناسخ
نشد که در و شرط گسیختن تعلق ازین عالم کرده ایم پس همچو تمثل تناسخ نشد بلکه از انواع مسخ باد که حسب آیه اولئک
هم الصدیقون والشهداء جمله اهل اسلام صدیق اند یا شهید زیرا در حدیث مشکوة ست که مثل مبطون و
غریق وغیره شهید اند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و این تعریف تناسخ مستعمل ما. ازانکه در بعض مسائل کرده ایم
غور باید کرد **ث** ثبوت و آن بر دو گونه باشد یکی خارجی که خود بخود و بلا انتزاع موجود باشد همچو زمین
و سطح نزد عامه عقلا و دوم آنکه در خارج خود نباشد لیکن منشاء آن بطوری باشد که این معنی منتزع توان شد مثل
تحتیت از زمین و فوقیت از سطح که ثبوت هر دو انتزاعی ست گو در خارج نیند و این هم دار و مدار احکام
نفس الامر پس انتزاعی گردد در وضع زرگه تحتیت را فوقیت و فوقیت را تحتیت نتوان کرد پس ثبوت کثرت
عالم در وحدت وجود از قسم ثانیست که موجود در خارج نیند ثابتند همچو ثبوت دوائر صغیر و کبیر
مدیره واحد که موجود نیند و باز دار و مدار احکام مختلفه **ج** (۱) جزء را اطلاقش بر دو معنی آید یکی بر
جزء حقیقی که با او معنی دیگر آمیخته معنی ثالث شود مثلاً حیوان که با ناطق آمیخته انسان شد پس ...

جزء انسان نیست که از زید و عمرو آمیخته معنی انسان حاصل شده باشد پس هر ظهور شان وجود جزء
وجود شد دوم تحلیلی که از ظهور جزء کل برود چنانکه جسم متصل چهار گز را چهار پاره کنیم آن چهار گز متصل را
میبرد ازین معنی نیز زید جزء انسان نیست که از وجود زید انسان معدوم شده باشد بلکه تحقق زید عین تحقق
انسانست و ولد در اصل والد را جزء است زیرا که کلیت جسم والد با نطفه بعید چه الی ملتفه میرسد (۲)
جعل بر دو گونه است یکی بسیط که عبارت از نفس تقرر اعیانست یا ایجاب که آثار بر آنها مرتب نیست دوم جعل
مرکب که بر تقرر اشیا آثار مرتب شوند و عامه مرتبه ترتب آثار را وجود گویند و فی الحقیقت مرتبه تقرر اعیان
بر مرتبه ترتب آثار مقدم ست و عامه طلبه معقول یونانی بالخصوص خوانندگان سلم و شروح شرح این
معنی واقف نشده و سرگردانی مانند که هیچ از وصول نباشد (۳) هوهویت گوهرست بمعنی
مروارید و اطلاقش بر نفس شیء آید از هیچاوات حق را در رسائل بجوهر تعبیر کرده ح ۱ حصه عبارتست
از کلی اعتباری بنظر خصوصیت چنانکه فوقیت آفتاب حصه خاص ست از فوقیت کلی اعتباری و خود
کلی نیست پس چه جای که اعتباری تا او را قسمه باشد پس بنده منظر فرق ست حصه هذا ایست (۲)
حلول عبارت ست از در آمدن چیزی موجود در موجود دیگر و آن بر دو قسم ست یکی سریانی که از تقسیم
محل تقسیم حال لازم آید چنانکه از تقسیم پارچه تقسیم رنگ او دوم طریانی که در وی چنین تقسیم لازم
نباید لیکن مشتق از حال گرفته صادق بر محل آید چنانکه از حلول سطح در جسم جسم را مسطح توان گفت
بخلاف ظرف و مظروف که گو مظروف موجود در ظرف باشد لیکن صدق مذکور لازم نباشد و بخلاف
استوا که عبارت از تعلق مجرد با مادیست تعلق تصرف چنانکه روح انسانی بر جسم و بدن مستوی و
متصرف ست بل از استوا رب اعنی روح اعظم بر عرش که مناسب اوست معنی تقریب باید فهمید و آنچه
در آیت ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش
وارد مراد از استوا استیلای ربست استوا است و برابر شد نشست بر کار خود که عرش بمعنی کار آید
که در شش روز زمین و آسمان و ما بین آن سر دو آفرید و بروز هفتم آدم صفی الله را پیدا کرد و آرام گرفت
و با این معنی استوا نه حلول ست نه موجب ظرفیت خ (۱) خیر آن وجود مطلق ست و حکما

تخصص نموده اند که از وجود بنظر وجود شر نباشد بلکه وجود سراسر خیر باشد وچنانکه از معنی انسان عماده معنی
مطلق زنیست از دیدان وغیره نقصانی هم نیست پس دیدان بنظر خود نیکو باشند ودر زنا خوبی مرد وعورت
بلذت مجامعت بد نیست بدی در عدم نکاح ست وعلی هذا در شراب بدی از وجه زوال عقل ست علی هذا در
قتل بمعنای دست وشمشیر بد نیست اگر بطور حق باشد بدی در زوال صورت انسانی بطور ناحق ست (٢)
خاتم النبیین ان مثل سیم سفید را گفته است که حقیقت ومشکوة او اسم رحمن ست وخاتم الاولیا مثل طلا
که او حصه از انست وحقیقت ومشکوة او اسم رحیم پس خاتم انبیا با وجودیکه در نشاء انسانی مستفید
از خاتم الاولیا مسیح ودیگر انبیا باشد لیکن مشکوة خاتم الانبیا که اسم رحمن ست مفید مشکوة خاتم الاولیا
است چنانکه طلا از نقره خریده شود پس اولویت خاتم الانبیا راست این کلام در تنزل برای تاویل
کلام حضرت شیخ اکبر گفتیم ورنه مطابق حدیث صحیح خاتم الانبیا اندرون محل طلا است وفرق ست مابین
طلا وانچه در طلا بین باشد ف دهر آن بر سه معنی اطلاق یابد یکی بر زمانه که عبارت از مقدار حرکت است
یا یک متجدد در النسبت دیگر قیاس نموده شده دوم بر آن سیال سوم بر ذات مجهول الوجود که نسبت جمله اشیا
بدان کرده میشود در زمان ومکان وخلا وملا همه از اعتبارات اوست پس دهریه آنرا از امور موهومه
پندارند در حقیقت حسب حدیث صحیح او خداست مبدء عالم موجود حقیقی بمعنی لا تسبوا الدهر فان الله
هو الدهر ازینجا باید حسب ف ذات الشی نفسه وجوهره وذات الاذوات هو الوجود باید دانست که هر جا حرف
لفظ ذات در قرآن وحدیث بر حق تعالی وارد نشده زیرا ذات ماخوذ از ذو لفظ اسم اشاره وتانیث است
وآن ولنسبت حق متصور نشود لیکن در ما بعد استعمالش علما نموده اند بدین وجه ذات الاذوات گفته شد
ازینجا فرق مابین ذات وشخص ظاهر که اطلاقش بر جسم وجسمانی اکثر ر روح الشی نفسه وجوهره
وروح اعظم معبر بروح وربست چنانکه در قرآن مجید در سوره فجر وجاء ربک والملک صفا صفا ودر
سوره نبا در تفسیرش واقع یوم یقوم الروح والملائکة صفا وهو الذی تمثل فی الطور لموسی
فقال انی انا الله لا اله الا انا وفی مقام کعبته انا آدم وبرز بتجلیة صفة صفته فی الانبیاء ویسمی هذا
البروز بالاصطفاء وبرز بجمیعة الاوصاف فی ذات نبینا محمد صلی الله علیه واله وسلم کما برز حملة العرش

الاسد والبکر وذوالنور الانسان والعقاب بصورة الخلفاء الاربعة کما سبق والذین لم یطلعوا علی
هذه الحقیقة قالوا العبد بن خلیفة الرسول والعلی خلیفة الله والحق ان خلیفة الرسول الهاشمی علیه
السلام هو خلیفة الله فی الارضین کما وقع فی الکتب المنزلة الالهیة وقد یطلق الروح علی النفس
الناطقة الانسانیة والنفس الحیوانیة والنفس النباتی ایضا و روح القدس آن رحمن ست
که آن تحت قدرت نیست و نزد بعض عبارتست که عبد و عین حقیقت خود حقیقت حق بداند و در
عین صفات خود صفات حق که صفت عبد محو شود و صفت حق منعکس باشد و روح قدس
بنظر بزرگی جبرئیل را هم گویند این معنی دیگر ست و در کتاب کشف الاصطلاحات هر چند بسیاری
تفصیل کرد مگر بحقیقت اعنی بر اسم عام روح الحق و بر روح مقدس نفس رحمانی و روح القدس جبرئیل
نرسید و انکار امام رازی بر روح الحق از عدم غور در معنی هر دو آمد از عدم دریافت روایت دیگر ست که
بر جناب مرتضی مخصوص نیست اگر مخصوص باشد چه حرج که علی مرتضی باب حکمت ست بسبب حدیث رضی
الله عنه وکرم الله وجهه **ز** زیارت بالخصوص زیارت کعبه شریفه و قبر حضرت نبی علیه الصلوة والسلام
و قبور صحابه و تابعین و کاملین از اولیاء الله رضوان الله علیهم اجمعین الا بوجه خصوصیت تمثل و بروز نه
روح اعظم با نزول روح القدس ست در لطیفه ذات و صفات الشان که در مقام جمع و جمع الجمع
قائم اند پس در حدیث از مقام وارد که من رانی فقد رای الحق بدانکه **شعر** هر مرتبه از وجود حکمی
دارد گر فرق مراتب نکنی زندیقی پس با وجود اعتقاد فاینما تولوا فثم وجه الله وجه خصوصیت
این مقامات همچو تعظیم فرشتگان مر آدم را باید فهمید که اسرار کشف ایشان همچون بطلان
پیدا است **س** (۱) سما اطلاق او بر چند معنی آید یکی بر بلندی و انزلنا من السماء
دلیل اوست و گاهی بر سبع شداد و امداد که حبک دارند والسماء ذات الحبک دلیل اوست گاهی
بر مراتب عالیه از مضغه چنانکه در حدیث ان فی جسد آدم لمضغة وارد چون انا عبارت از ذات حق
ست پس نزول وحی از وست و گفته میشود که از آسمان می آید (۲) سریان و آن بر دو قسم ست
یکی بر صورت حلول سریانی که وجودی مثل عرض در موجودی مثل جوهر در آید مثل سریان هوا در جسم

دوم بصورت ظهور مطلق بصور مقیدات پس سریان مثل انسان مطلق در زید و عمرو حلول نتوان گفت
علی هذا سریان کره با خطوط صغیر و کبیر پس ظهور و سریان مطلق وجود را در مظاهر حلول نتوان گفت
(۲۳) وسعت گاهی بمعنی احاطه کلی جزئیات را گفته میشود چنانکه احاطه مطلق انسان بنسبت
مقیدات خود بسبب ایجاد و ام متصور یکی لحاظ قید در بصورت صدق مطلق بر مقید نباشد دوم بعدم
لحاظ قید و درین حرجی نیست که مطلق بر مقید صادق آید بلکه صدق مطلق بر مقید در بصورت لازم و
گاهی مطلق را گیرند بصفت مثلا احاطه کلی اند در بصورت صدق مثل انسان کلی بر جزئیات لازم نیست زیرا که کلی
ظاهر است و جزئیات دران مندمج اند در باطن و از تعدد جزئیات مثل زید و عمرو و غیره تعدد در معنی کلی لازم
نیاید بخجه معنی انسان و گاهی مثل احاطه هیولی مر صور اعیانیه او احاطه واحد مر جمله اعداد را شبین مثل
زید مر لوازم و لطیفه شیون خود را وحق وجود که شیون خود را احاطه و وسعت دارد مثل احاطه واحد مراتب
اعداد را و احاطه جسم سطوح را و احاطه سطوح مر خطوط را و جسم موجود حقیقی نزد حکماست و سطوح فرضی اتفاقی
و چون حق هیولای کلست بمعنی قابل که با وجود وحدت نقش در جمله سازی بدان نظر مختفی در اردو فرموده شعر
سب مین پورا ہی کسی مین کم نہین ؛ بلکہ سرتا پا وہی ہم نہین ؛ و گاهی وسعت احاطه بنظر فرضیت
متصوره دیگر مثلا وسعت اعتقاد بر هیچ میدارد و اینمعنی در وجود حقیقی و ممکنات منتفی ست (ش)
شر مطلق عدم محض ست و شر اضافی آن بنظر اضافت بطرف عدم ست چنانکه در میر گذشت
و بنظر اضافت جهتی بطرف وجود و شر نمیشود (ص) صوفی منسوب بصوف است و در قبیل صوفیان
از غایت انکساری صوفیوش بودند و التصوف ماخوذ من ربه مصفی الحال کما قال سیدنا الجنید
رضی الله عنه و ابن مصفی الحال در عمرها و مجاهده ها حاصل میشود و آنهم در بعض اوقات نه در
جمیع اوقات (۲) صفت عبارت از وصف ست که بعوض واو تا در آخر زیاده کرده شده
و صفات ذاتیه خدا مثل وجوب و حیات و علم و غیره نه عین ذات اند بمعنی اول عین چنانکه می آید
و نه غیر او بمعنی ثانی نزد اشاعره گو مستند ایشان نفس ذات حدست (ض) ضلالت گمراهی و آن
از صفات عباد است گو ضلال بمعنی گمراه نمودن این صفت خداست بدان نظر مضل ست پس وجود

حقیقی واجب چنانکه هادی ست بدستور مضل مظهر اول ذات باسمای کمالی قریب باطلاق چنانکه روح
اعظم بصفت هادی برآمد بر عکس او باسمای جلالی بعید از اطلاق مظهر مضل شیطان و جمله مظاهر جهود
خیر محض **ط** طور و آن عبارت از حالتست که بنسبت امیر بشان معبر مثلا بنظر عمرو عرب گفته شود
بچه حالت بنسبت زید امیر گفته شود بچه شان ست و هر دو از امور اعتباریه و اضافیه اشیا صاحب اطوار
و شیون میباشند افراد مختلفا غند و هستی حقیقی واجب او جوهات و شیونند که عبارت از ممکنات اند
و آن هستی صاحب آن ممکنات چنانکه شان اطوار و شیون ست که بلفظ او و صاحب اضافت نمود حمل
میمانند چنانکه زید را بنسبت حال او باو حمل میکنند و مواطات نمیکنند پس واجب ممکن نتواند شد بلکه
واجب باو و ممکن و ممکن را او و واجب توان گفت **ظ** ظرف موجودی مستقل ست که موجودی
دیگر مستقل یا غیر مستقل درو درآید چنانکه کوزه و آب و جوهر و عرض پس ظهور حق در مظاهر ممکنات
موجب ظرفیت و مظروفیت نیست زیرا هستی مطلق موجود ست نه مظهر و نیز ظهور فعلیت را گویند و بطون
عدم را و مظهر مفهوم در باطن باشد و فعلیت نه اردیگر بنظر عوام چنانکه گذشت **ع** و **غ** عرش
و اطلاقش بر چند معنی آید یکی بر تخت چنانکه بروز قیامت روح بر عرش یعنی بر تخت متمثل شود و آیه و
یوم یقوم الروح و الملائکة صفا و حدیث که حق تعالی اولا بصورت منکر متمثل شود که مردمان یعنی
عامه لا حول خوانند باز بصورت معروف تمثل کند پس سجده کنند جمله دلیل تمثل ست و دلیل تمثل حق
بر تخت حدیث دیگر ست طلب باید کرد دوم بر کار چنانکه در آیه و کان عرشه علی الماء وارد و تفسیرش
در توریة تکوین ست که روح خدا بر آب متصرف بود و آب عبارت از وسعت استعداد و عالم مثال ست
و هر حکمی که درین عالم آید از عرش آید یعنی از عالم مثال و رحمن بمعنی قابل ست و در اول تکوین موسی
وارد که خدا تعالی اولا آسمان و زمین پیدا کرد یعنی ارواح علیین و عالم مثال که هنوز زمین و آسمان
جسمانی بوجود نیامده بودند بدین وجه که ذکر آنها در ما بعد سفر باید که روح خدا بر لجه آب متحرک بود پس آن
لجه عبارت از وسعت ست و آب عبارت از استعداد پس معنی کان عرشه علی الماء مطابق این باید فهمید
و مطابق توریة در سوره طه است تنزیلا ممن خلق الارض و السموات العلی الرحمن علی العرش استوی

ما فی السموت والارض وما بینهما وما تحت الثری یعنی نزول قرآن از خدائیست که بید اکرد عالم
مثال وارواح علیین بلند رحمن بر عرش متصرفست برای اوست آنچه در آسمان و زمین جسمانی وما بین آن
هردو وآنچه زیر زمین ثمناکست سوم اطلاق عرش بر قلب مومن آید که عبارت از احدیت روح وجسم ست و
گفته شود قلب المومن عرش الله ومراد از مومن مومن کامل ست ومعنی ثم استوی علی العرش از ینجا
دیگر باید فهمید در تفسیر شیخ در تکوین دارد که بعد پیدایش آسمانها وزمین در عرض شش روز بر روز هفتم
آدم صفی الله را پیدا کرده آرام گرفت یعنی بردل آدم یعنی آن کاریکه خواسته بود بر وی مستوی شد ورا
آمد وکاریکه خواست تمام کرد که باز آدم دیگر پیدا نشود چهارم بر مقام خفی که عبارت از اسماست که اسما
عرش رحمن اخفی ست والله اعلم بالصواب (۲) (ع) واین لفظ بر بسیاری معنی مستعمل منها
عین الشی لنفسه که هو هو محمول اولی شود ولتغایر در مفهوم هم نباشد چنانکه انسان عین انسان ست بمعنی
حیوان ناطق نیز غیر انسانست ومطلق ازین معنی عین مقید نمیباشد نه مقید عین مطلق وگاهی عام ازین
میگویند تا شامل حمل شایع هم شود جائیکه مبداء ومنشا هر دو مفهوم یکی باشند پس ازین و
واجب و وجود صفات خدا را عین ذات وجود حضرات صوفیه میگویند وگاهی اطلاق عینیت
بر آن دو مفهوم می یابد که مبائن یعنی جدا گانه موجود نباشند پس ازین معنی غیر آنکه دو مبائن جدا گانه
موجود باشند وازین معنی انسان چنانکه عین انسانست هم عین زید وهم عین ضاحک پس
بدین معنی هر مطلق ومظهر وشان عین یکدیگر میباشد نه غیر پس ازین معنی هر عدد مغایر واحد نیست
وهم سطح که از جسم منتزع ست مغایر جسم نیست وگاهی در جای عین از یک معنی وغیر بمعنی دیگر فرا گرفته میگویند که نه عین ست ونه غیر چنانکه صفات حق اند نه عین هو هو بحمل اولی نه غیر که مبداء او
مبائن ذات باشد پس از نفی غیریت بیک معنی عینیت بجمیع معانی لازم نمی آید چنانکه در لا اله الا الله
می آید (ف) فرد عبارت از نفس کلی طبیعی ست بنظر خصوصیت چنانکه زید عین انسان ست وهر
مطلق موجود را فردی لازم نیست بلکه موجود مطلق کلی را فرد ضرورست وموجود مطلق را انشاء ومظهر
ضرورست و واجب الوجود وجود حقیقی بنفس لضرورت جزئی ست او را فردی ممکن نیست

نماز اطلاق من امکان فردیت لازم آید که بر کن صادق آید پس ممکنات او را افرادی نتوانند شد
بدین صورت که واجب از ممکن و ممکن را ز واجب توان گفت نه سو بهو و آنچه در بحث قرب نوافل
وارد که کنت سمعه الذی یسمع به الحدیث آن بنظر حقیقت برفع وجود از انهاست نه آنکه سر قوت و اعضا
بنظر کثرت که موجود نیند واجب تعالی ست ق(۱) اقرب گاهی بر اتصال فر و موجود اطلاق می یابد
چنانکه زید با عمرو قریب ست و گاهی به نسبت مطلق با مقید و مظهر چنانکه انسان قریب با زید ست
بلکه به مطلق قریب تر بمظاهر خود ست پس قرب هستی حقیقی با مظاهر و شیون خود ست همین معنی
و بر همین قیاس معیت باید ساخت پس درین صورت خمیا شند و شان مگر سومی وجود حقیقی
ست و نه پنج مگر ششمی وجود حقیقی ست و نه کم و نه زیاده مگر او بهمراه آنان ست جائیکه باشند و
این بخلاف تثلیث نصاری چنانکه در ذیل لفظ نصارا واضح خواهد شد که آن موجب زیادتی
عدد ست و این نیست مگر سراسر توحید (۲) قلم آن عبارت از وجه خاص روح اعظم ست از ینجا
شعر مولانا جامی باید فهمید ع محمد کش قلم چون نامور ساخت ٭ ز میمش حلقهٔ طوق کمر ساخت
و آن اصل روح حضور ست و میم قلم بر سر نگر نام مبارک از ینجاست ورنه قلم دیگر را چه یارا
که حضرت صلی الله علیه وسلم را نامور نماید (۳) نسبت آن هر دو گونه است یکی تقسیم عدد کل بطرف
احاد ست که موجب انتفای کل ست چنانکه عشره را اگر بر پنج تقسیم سکینیم عشریت میرود دیگر
تقسیم مطلق ست بنظر مقیدات و مظاهر و شیون که مستلزم تحقق مطلق میباشد و در حقیقت
این تفصیل ست نه تقسیم ک(۱) کل گاهی بمعنی کامل آید پس مستلزم اجزا نیست و وجود حقیقی
کل بمعنی کامل ست و گاهی بمعنی مرکب این مستوجب اجزا است چنانکه انسان کل مرکب از حیوان و
ناطق (۲) کلی گاهی بمعنی کل مجازا مستعمل و اکثر استعمال کرده میشود بر مفهومیکه نفس تصورش مانع
وقوع شرکت افرادی نباشد چنانکه انسان بنظر زید و عمرو و بکر و جزئی بر عکس او ست و
باید دانست که حکما را در وجود کلی طبعی سه قول ست یکی آنکه وجود افراد راست و کلی از و
منتزع و آنان موجود را منحصر در مشخص دانسته میگویند که اگر کلی طبعی موجود باشد پس

تشخص یا ور کلی موجود و متشخص منضم باشد پس قبل از تشخص متشخص شد یا در کلی معدوم و
انضمام موجود با معدوم کی متصور نتوان کرد لغیر از علاقه ذات انسان در بین آنان
چگونه معنی انسانیت و احد از زید و عمرو منتزع است و از زید و دیوار نه و آنچه در جواب
میگویند که آن علاقه مجهول الکنه است آنان ندانستند که بالبداهة آن علاقه مجهوله خارجه
از زید و عمرو نیست پس آن عبارت از کلی است که موجود است که بر آن احکام مرتب و موجود
و متشخص محصور نیست چنانکه قبل از دلیل سنگ فرض کرده و معنی کلی نفهمیده که تشخصات در
باطن کلی مندمج اند نه منضم و موجود نیند دوم آنکه کلی در ضمن افراد موجود است که تشخص در کلی آمیخته
موجود شده و اینان نیز معنی کلی نفهمیده اند چنانکه در قول ثالث بیاید سوم آنکه وجود کلی را
بنفسه است و ما به الاشتراک و الامتیاز شئی : احد ذات کلی است و شرکت و فردیت که هر دو مفهوم
متغایر اند در بطونش مندمج و گو مفهوم اشتراک و امتیاز دو اند مگر در شئی و احد بطور جهات اختلاف
حیثیت متحد میشوند پس حاجت انضمام تشخص هیچ نیست و مشترک و کلی بودنش
بنفسه جزئی از ممتاز بودنش در صورت افراد میدهد مثلاً انسان موجود است و بنفس تصورش
مانع وقوع شرکت نیست پس بنفسه بودنش مشترک مستلزم بودنش صاحب امتیاز است در صور
مختلفه و اطوار متنوعه و وجود حقیقی خارجی چونکه واجب عین واحد است او را کلی نتوان گفت
چنانکه می آید (۳) کلکی اوتار — اوتار عبارت نزد هنود ان از ظهور حق روح اعظم است بصورت
بروز و کلکی بمعنی دور کنند و کلک یعنی نقصانست و مراد پیشین گویان هنود از کلکی اوتار
همین حضور احمد علیه السلام اند و پس چنانچه از جمله اوصاف ذاتیه مبینه شان ظاهر که عین
اوصاف ذاتیه حضور علیه السلام چنانکه سابقین شان بیان کرده اند گو اهل زمانه نفهمیده و مفصل
در رساله چهارم کتاب تفسیر مطالعات الاسرار ظهور آن حقیقت روح اعظم دو مرتبه بیان کرده ایم
و گو هنود هنود ان نسبت مرتبه اول نیز تا حال منتظر اند و بینک در مرتبه ثانیه بروز آن حقیقت
بصورت مهدی قایل اند مگر موعود اول در زمان شاه عادل شاکه دیب یعنی نوشیروان

ایرانی که سورج بنسی اولاد او را برباد کرد حضور علیه السلام نه. و بس که ظهور کرده و هر قدر ذکر
راجگان سابق از زبان کلکی اوتار که نوشته اند همه قبل از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوجود
آمدند پس سخت نادانی کسی است که باز انتظار نماید و اهیر و لون و گرنته و مون وغیره همه قبل
گذشتند. و بعض نادان بنظر تعداد اشخاص این سلاسل همه را اهل اسلام نویسند و تماشا آنکه
بنظر تعداد السنین تا شاه عالم گوید و بنظر تعداد اشخاص تا عالمگیر اول این از ناواقفی است و
لا اله الا الله کلمه طیبه الیست مفید تو حب. و ثواب خواندنش در زمین و آسمان نگنجد معنیش
بطور عامه آنست که لا نفی جنس است و آله اسم آن ماخوذ از اله و هم دیگر اقوال در این است
و لفظ ال در عربی و سنسکرت و ایل در عبرانی قریب التلفظ و المعنے چنانکه الوهیم عبری و اللهم
عربی و الام سنسکرت قریب التلفظ و بدلیل آیت قرآنی لو کان هولاء آلهة ما وردوها آله
بمعنی مستحق عبادت که منحصر در عین و احد است جمعش آلهه بطور مشاکلت بنظر اتحاد شان در
مثل آیت و اتخذوا من دون الله آلهة لعلهم ینصرون ط و امر و ظاهر است که لا اله الا الله در یهودیان
نیز موجود چنانکه در توریت هنوز موجود است پس قول کفار مکه ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة
از این رو محض دروغ بود و بقول کفار مکه مذکور هنوز بدستور یهودیان قایل توحید وجودند که
مثل کفار مکه از لا اله الا الله آله را ایک الله گفته باشند و آیه ذیل بر یهودی والهنا والهکم اله واحد
لا اله الا هو دلیل عامه اهل اسلام است پس اله در کلمه طیبه بمعنی مستحق عبادت در نفس الامر
است و الا بمعنی غیر و الله اسم آن ذات واجب الوجود مغائر عالم پس ترجمه چنان شد که نیست
مستحق عبادت غیر خدا پس نزد شان چنانکه بر یهودیان تهمت کردند کفار مکه معنیش غلط فهمیدند.
که آله بمعنی معبود چنانکه باعتبار لغت در خیال داشتند دانستند یا از شرارت گفتند چنانکه قول
شان در سوره ص منقول است اجعل الآلهة الها واحدا که کرد این پیغمبر از تنکیر لفظ آله در کلمه همه
معبودان را الله واحد و غلطی شان در سوره مائده ص بیان کرده شد که مراد ما از آله نه لغوی است
که اعتراض کرده شود پس اگر بودندی انهما الهه وارد دوزخ نگردیدندی و عامه خدا روح اعظم را

میگویند گو این لفظ تحاشی نمایند زیرا الله ذاتی را که بعد عالم کثرت بر دراز ان کسی نیست
و آن نیست مگر روح اعظم پس این کلمهٔ توحید مخالف مذهب کفار بطور عامه بطریق ما کو رست پس این
عامه نیز و حقیر مومن اند نه فقط مسلم زیرا بر تعلیم انبیا و حضرت ختم المرسلین عم اند که بعامه حسب روایت
ابو هریره کرده شده دلائل قرآنی برین مثل ان ربکم الله الذی خلق السموٰت و الارض
و ما بینهما تا آخر و تمثل حق بر طور و بر کعبه و بروز قیامت که مستلزم اثنینیت ما بین خلق
و حق ست و وجود مطلق با جمله و از جماعه مبرا و علی هذا البیار اند و عامه را همین قدر کافی ست
که گفته شد لیکن ازین معنی ترقی باید کرد که نزد عامه مسلم که آله در لغت بمعنی معبود ست خواه
مستحق عبادت باشد یا نباشد چنانکه مضروب آنکه برو ضرب واقع شود خواه بوجه حق باشد یا بوجه
ناحق و لتعلیم کفار در ینجا نه بمعنی اصطلاحی بود که قرآن در باب مقرر کند بلکه بطوریکه کفار
بفهمند و بدستور ند گو چنانکه فهمیده ند پس بدان نظر فهمیب کفار از کلمهٔ لا اله الا الله که جمله
معبود ان را یک لله نمود راست و درست ست گو قول موحدان بهود نشنیده باشند
و بدان جهت ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة گفتند زیرا ظاهر ست که در آیهٔ لو کان هولاء آلهة
ما وردوها معنی حقیقی لغوی آله مراد باتفاق نمیتواند ور نه دروغ لازم آید بلکه در ینجا بمعنی شفیع
ست که عبادت بتان شفیع فهمیده میکردند و از لفظ غیر بمعنی مباینت و جدائی غیبت بجمله
معانی لازم نمی آید و نظیرش آیهٔ ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار ست و در حدیث صحیح
من یشغلک عن ربک فهو صنمک وارد که هر شی مشغول عامه را از خیال وجود مطلق
میدارد پس هر چیزی رب آله شد که باهم مباین و مقید مطلق نیند و معبودی باید که بهمه وجوه
مرجع امور باشد و آن ذات حقیقی وجود ست و بس که غیری یعنی مباین و جدا از و چیزی
دیگر متصور نیست پس ترجمهٔ کلمه طیبه ان شد که نیست
موجودی در زمین باشد یا در آسمان در ارواح باشد یا در
اجسام غیر خدا یعنی جدا از خدا پس وجه ثواب قائلش برین رو هم نزبین

[illegible]

و آسمان بلکه در جمله عالم از ارواح و امثال و اجسام نمی گنجد زیرا جمله عالم را غنیش حصر کرد
اندرین صورت عبادت بتان نا جائز شد که مفید مطلق نبند و جمله آیات توحید برین معنی
دال زیرا اصل وجود حقیقی خارجی مطلق چیزی نیست پس معنی لیس کمثله شیء صادق ظاهر
و حصر اول و آخر و ظاهر و باطن در و باهر پس معنی هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن بنظر
تقدیم ضمیر مفید حصر ازینجا بلا تکلف شود و آیه فاینما تولوا فثم وجه الله بوجه اتم برو دال و معنی
ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا اصغر من ذلک ولا اکبر الا هو
معهم اینما کانوا بلا تکلف و اضح و آیه و الله علی کل شیء محیط بلا تاویل درست و معنی سوره اخلاص
بدلیل برهان عقلی که گوید تو آن وجود مطلق حقیقی خارجی الله یگانه است زیرا غیر او و مباین
غیر شی و خارج متصور نیست بوجه آنکه غیر شی موجود باشد یا معدوم ثابت یا معدوم محض و معدوم
ثابت از ذات باشد پس جدا از و نتوانند شد و معدوم محض چیزی نیست و موجود را وجود است
چنانکه در زیر لفظ وجود دلیلش بیاید پس بی نیازی او ظاهر و بهمین دلیل نفی ولد و والد و
کفو ازینجا نیز پوشیده و چون چیزی جدا و مباین هستی مطلق حقیقی را نیست که قریب ترین
اشیا مفید مطلق هست و سوای وجود حقیقی قریب ترین و مفید مطلق شافی و مقیدی نیست پس
عبادت چیزی باید کرد که مفید مطلق قریب از شهرگ باشد و هم ظاهر و هم باطن و هم اول و هم آخر
او باشد و درینجا معنی اجیب دعوة الداع اذا دعان الایه باید دانست که جواب و هم خواننده را چون
خواننده را که خوانان نفس عین جواب ملت بلبیک ٥ الله الله گفتن لبیک است ٭ این همه
سوز و گداز ست پیک ما ست ٭ پس باید که جواب طلب کنی از من و ایمان آرند بمن اندرین صورت
از ظاهر انانیت بباطن خود که هویت ست توجه باید کرد پس عبادت مقیدات و شفیعات سوای و
بدینجهت سودمند نیست گو شعر کافران سجده که بر روی بتان میکرد ٭ بهر او و سوی تو بود و همه
سجده وی تو بود ٭ بی شبه صحیح لیکن بطریق مفید نیست پس عبادت این مقیدات سوای وجود
نازیبا و نقص و کملین خواه روح اعظم باشد یا بوجه دیگر بوجه نزول روح القدس و حقیقت شان و

صفات شان مرجع ست (۲) لوح و آن اسم رحمن ست حقیقت محمدی صلعم که قابل جمله است هم
اسم روح محمدی صلی الله علیه و اله وسلم که قلم اعلی روح اعظم بر آن بنوشت که هرچه دران عالم
پیدا است دران مندرج ساخت ازینجا مطابق فصوص الحکم در کلمه طیبه برای بدل حرف واو ترک کرده شد
پس ازینجا معنی محمد رسول الله بلاواو باید فهمید که مقصود از الله یعنی از هستی مطلق محمد آمد که رسول
خود ست این مطابق فصوص الحکم نوشته شد هم مطلق آن بلاقید را گویند و اطلاق بر چند گونه
متصور یکی اطلاق کلی بنظر جزئیات و درین صورت حمل کلی بر جزئیات از ضروریات دوم اطلاق
جزئی بنظر حالات و شیون و اطوار و اوصاف مثلا زید بنظر نوم و لفظ مطلق ست و درین صورت
مشتق از حال گرفته حمل توانکرد چنانکه زید را نایم یا مستیقظ توان گفت نه نوم و تیقظه و در جائیکه
مشتق درست نباشد بلفظ ذو اضافت کرده محمول توان کرد و از همین قسم اطلاق جسم ست بنظر سطوح
و سطوح بنظر خطوط و خطوط بنظر نقاط و واجب الوجود را چنانکه در ذیل لفظ وجود خواهم نوشت که
آن مطلق در وجود حقیقی جزئی و بمظاهر کلی و جزئی ست جزئیات متصور نیست و با وجود ظهور در کثرت
در وحدتش نقصانی عاید نمیشود چنانکه قول حکما در نسبت هیولا واحد شخصی بنظر صور جسمیه نوعیه
کثیره حاله است پس بر ممکنات و شیونات و مظاهر محمول نتوانند شد بلکه واجب را گفته خواهد شد که از انضمام رجب
ممکنات ست و ممکنات را گفته خواهد شد که آن صاحبان واجب اند که بدون واجب موجود نشده اند گشتند
و در اطلاق حق هستی شبهی از اطلاق کلی بنسبت افراد و شمه هی از اطلاق شخص واحد هیولی
با صور اعتباریه است پس در بعض احادیث کلام بعض نسبت و در دیگر بعض نسبت دیگر **فائده** باید دانست
که موجود در اصل مطلق میباشد چنانکه زید بنسبت نوم و یقظه اگر از اعتبارات فرض کرده شود
و گر قید مثلا سواد بنسبت جسم موجود خارجی باشد آن قید نیز از موجودات میباشد و در کلیات
موجود در اصل کلی طبیعی ست و مقیدات از امور اعتباریه واقعیه پس آنچه در عوام طلبا مشهور ست
که وجود مطلق از انتفاء جز سفسطه نیست و چون در حقیقت موجود در اصل کلی طبیعی باشد مثلا
انسان و صدق انسان بر انسان کلی طبیعی اولاً و بالذات ست و صدق او بر زید و عمرو

اگر بنظر قید گرفته شود نباشد و گر بنظر عدم لحاظ قید بگیریم همون انسالست جناب شیخ جهان آبادی
مرحوم در نسبت جزو مطلق فرماید که اگر کلی باشد چه حرج که بالذات واجب آمن مطلق ست و بالتبع و بالعرض
ممکنات موجوده والله اعلم بالصواب (۲) مظهر جای ظهور که عبارت از اعتبارات واقعیه مطلق ست
وچون در حقیقت سوای وجود حقیقی واجبی خارجی جمله واقعیات عالم خیال ست که انتزاع
ازو میکنند بانتزاع واقعی نظر بران سوای خدا هستی مطلق عالم را وهمی میگویند و گاهی
عکس وظل ومرات وآئینه هم می نامند چنانکه در شعر ذیل بطور منع الخلو فرمود که خلو ممکن نباشد
نه بطور جمع ۵ کل ما فی الکون وهم او خیال ٭ او عکوس فی مرایا او ظلال (۳) متشابه آن
آیتیست وهم لفظی در آیت که بنظر تشابه معنی دیگر میشن سوای خدا و راسخون دیگر نه اند چنانکه قول شافعی
ست ونزد حنفیه سوای الله و بعض راسخون فی العلم دیگر نه اند چنانکه در کتاب نور الانوار اصول
در نزول شرط نوشته که منزل علیه را ضرورست که واقف متشابه باشد پس در آیت لا یعلم
تاویله الا الله بر لفظ الله وقف لازم نشد بدانکه نزول این آیت برای نصاری نجران شده
بنظر آنکه لفظ ابن در انجیل بنسبت مسیح وارد و معنای او نیز در راسخین فی العلم مظهر اسم رحیم ست
چنانکه در ذیل لفظ نصاری بیاید که مخصوص مسیح نیست و مثل مسیح هم آدم مظهر اسم رحیم وآن
مثله کمثل آدم دلیل اوست مگر نصاری غیر راسخ فی العلم بطوری دیگر می فهمیدند که از و کفر
شان لازم آمدی هم برین طور بعض آیاتی الفاظی هستند که حضرت رسول علیه الصلوة
والسلام و نائبان دانند و دیگران تاویل او ندانند و زائغان مثل نصاری تاویلش بطوری
نمایند که منجر بکفر گردد و بخلاف تاویل راسخین که او عین ایمان باشد مطابق محکمات بلکه از محکمات
معلومه مجهولات متشابه دریافت کنند چنانکه قاعده دریافت در منطق مقررست **مقطعات**
بدانکه در حروف مقطعات قرآنی که بر بست و نه سورت مصدر اند اختلاف ست در تفسیر عزیزی
شانزده قول نوشته که مرجع آنها چهار اقوال ست یکی از آنها قول شعبی و جماعتیست که آلم
وسائر حروف هجا در اوائل سورتها از متشابهات اند اختیار کرد الله تعالی بعلم خود در قرآن

پس بظاهر آنها ایمان آریم و علم آنها را بسوی خدا انداییم و از فکر آنها فائده طلب ایمان ست
و داود بن هند از شعبی ازین حروف پرسید جواب داد که انرا بگذار و سوای ازین سوال کن و سند این
قول بحضور صلی الله علیه و آله وسلم در کار که کسی بظاهر هنوز نرسانیده که از متشابهات ست فائده
طلب ایمان نزد شافعیه قدر معتدبه نیست و آنچه در تردید این قول گفته شده که این حروف اگر دال
بر معانی باشند پس معلوم شدند و گر نباشند پس خطاب بدانها همچو خطاب با مهمل و تکلم زنگی
با عربی باشد و هم جمله قرآن تبیان و هدایت نباشد این تردید نادرست زیرا قائلین متشابه بقول
مثل صاحب لوز الالوز مخفی مخاطب اعنی حضور صلی الله علیه وسلم را مستثنی گویند که برای مصلحت
راز دنیا از دیگران مخفی داشته شده. **قول دوم** فاروق و ذی النورین و ابن مسعود ست
رضی الله عنهم چنانکه بر حاشیه بیضاوی از خسرو نقل کرده شده که حروف مقطعات از ان
مکتومیست که تفسیر نکرده شود انتهی پس غالب که آنحضرات را معانی آنها معلوم بود مگر برای
مصلحتی اخفا داشتند چنانکه در زمان مرتضی رضی الله عنه مصلحت در اظهار بود که بیان کردند چنانکه
در قول چهارم بیاید. **قول سوم** مطابق معالم قول جماعت ست گویند آنها معلومة المعانی اند
پس بعض گفته که هر حرف از و مفتاح اسم خدا است و دلالت دارد بر وی که علی کرم الله وجهه میفرمود
یا کهیعص یا حم عسق و ممکن که مراد حضور مرتضی کرم الله وجهه بمنزل آن حروف باشد. و قتاده
اسماء قرآن گفت و دلیلش خبر بودن قرآن و الکتاب برای این حروف در همچو الم ذلک
الکتاب الر کتاب طس تلک آیات القرآن و کتاب مبین وغیره گفت و مجاهد و زید اسماء سورها
گفتند و فرمودند که چون کسی گوید که المص خواندم سامع بشناسد که او سورتی خواند مصدر بالمص
و بیضاوی گفته که برو اطباق اکثر ست و در معالم از اخفش نحوی منقول که بنظر شرف و فضل آنها
بوجه مبانی کتب منزله و مبادی اسماء حسنی الله قسم بدانها خورده و ربیع بن انس در نسبت
الم گفت که الف مفتاح اسم الله و لام لطیف و میم مجید ست و محمد بن کعب گفت که الف آلاء الله
و لام لطف و میم ملک ست از الم همچنین بیضاوی قول ابن عباس نقل نمود و در معالم گفته که ابن

عباس در کهیعص کاف کافی های هادی یای حکیم عین علیم صاد صادق فرمود و سعید بن جبیر از ابن
عباس معنی الم انا الله اعلم نقل کرد و معنی المص انا الله اعلم و افضل و معنی المرا انا الله اعلم و اری
و زجاج تحسین نمود و گفت که عرب بعضی از کلمه آرند و اراده کلمه کنند و سندی از قول شاعر آورد
شعر قلت لها قفی ؛ فقالت لی قاف ؛ یعنی گفتم برای معشوقه وقوف کن پس گفت برای من
قاف بجای وقفت و در بیضاوی از ابن عباس است که الر و حم و ن اسم الرحمن مرکب شود و در
معالم از سعید بن جبیر منقول که آنها اسماء خداست تقطیع کرده شده اگر آدمیان تالیف کنند
اسم خداوند آید یعنی چون تو گوئی الر و حم و ن پس باشد الرحمن مگر ما درنیافتیم برای وصل
و در بیضاوی از ابن عباس معنی الم انا الله اعلم نقل کرد و مثل این در سائر فواتح و نیز از ابن
عباس روایت کرد که الف الله و لام جبریل و میم محمد علیه الصلوة والسلام در الم اشارت است
که قرآن منزل است از الله بزبان جبریل بر محمد علیه الصلوة والسلام و در معالم از ابن عباس
مرویست که آنها اقسام اند یعنی در بعض بطوری و در بعض دیگر جا بطوری دیگر یعنی جائی بطور
اسجد چنانکه قول ابوالعالیه است و جائی مفتاح اسمش وغیره **قول چهارم** آنکه این حروف
فارقه اند مابین سورتها پس بیضاوی گفت که از بست و هشت حروف چهارده برای اول سورتها
آورده شده و چهار در نصف بست و هشت اند و در نصف صفات حروف هجی مندرج که
اهل علم اگر کوشش کنند نتوانند پس از امی لقب اعجازیست ظاهر و در بیان بسط کرد چنانکه
مطالعین مخفی نباشد لیکن جمله اینها آرای حضرات است کسی بحضور صلی الله علیه وسلم نرسانید
و ترتیب مابعد غیر مربوط و خصوصیت حرفی بر سورت و آن حرفی ترجیح بلا مرجح مگر ابوالعالیه
بقول بیضاوی تمسک گرفت بدانچه روایت کرده شد که هرگاه یهود آمدند در حضرت
صلی الله علیه وسلم خواند بر ایشان الم البقره پس حساب کردند او را و گفتند که چگونه داخل
شویم در دینی که مدت او هفتاد و یکسال باشد پس تبسم فرمود حضور صلی الله علیه وسلم
گفت پس آیا غیر اوست پس فرمود المص و الر و المر پس گفتند که خلط شد ندا این حروف

هر ما بین انیم که دایم بگوییم پس تلاوت حضور صلی الله علیه وسلم بر ایشان با این ترتیب و تقریر حضور
صلی الله علیه وسلم بر استنباط شان دلیل دانست و جعفر گوید که کاهن یهودان بر عدد آل سی
و یک انبیا دم عدد جمل کتب اسرائیل پی بردندی که حضور صلی الله علیه وسلم آنرا با الواح موسی
تعبیر فرموده که اوائل البقره از الواح موسی مرا عنایت شده به مطلب رسیدندی و حضور صلی الله
علیه وآله وسلم تصریح بدان نفرمود که در مجموعه تغییر کردند یا بر الف مقدس یعنی بر بهرام
هفتم که موعود برای حضرت محمد علیه الصلوة والسلام بود محمول کردندی که درین سورت
ذکرش بسیار است پس حضور صلی الله علیه وسلم از آن باشد که با وجود تعظیم نسبت بوجه عنایت
و علم حساب جمل درین حروف نرسیدند که آ ماخوذ از ابتدا و آل ماخوذ از الف و میم ماخوذ از مقدس
کردندی قول نجم قول فیصل قول عیدی الاعلی علی مرتضی و صدیق اکبر رضی الله عنهما
که اول باب حکمت است و در نسبت وم را در حدیث که نرسیده در دلم نگردد ابو بکر نجم و حب
معالم جناب مرتضی کرم الله وجهه فرمود که برای هر کتاب صفوة ایست و صفوة این کتاب حروف
تهجی ست یعنی برای اکثر کتب براعت ست و براعت سوره در صدر حروف تهجی ست و کنند
این را قول جناب صدیق رضی الله عنه که برای هر کتاب سر ایست و سر خدا در قرآن اوائل
سورتهاست و سر یعنی خلاصه آید چنانکه در صراحت و عادت مصنفانست که خلاصه مطلب
کتاب در اول آرند و براعت کنند و سند این دو حضرات ارشاد حضور ست صلی الله علیه وسلم
بنسبت آلم بقره که اوائل این سورت از الواح موسی مرا عنایت شده که الف اوائل و
لام الواح و میم موسی بدان اشارت دهم در حوالیم فرمود که حوالیم مرا از الواح موسی داده اند
پس جای الواح و میم موسی بدان اشارت و در آلم سور روم بعد هشت سال غلبه شده رومیان را
و عدد آلم بجمل صغیر هشت باشد بدین نظر بصدیق برای زیادت سال شرط ارشاد رفت
و در نسبت مقطعات شوری در تفسیر حسینی مرفوعا منقول که کسی نبی نیست که بروی این حروف
نازل نشده باشد و بروز نزول این سورت آثار رنج بر چهره مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم

ظاہر شد بعد دریافت ارشاد در رفت کہ اسچہ خسف و نسخ وغیرہ مرا متم خواہند آمد از ان اطلاع داد
تا زمان سیح و در سورت بحملہ واقعات کلان از ہجرت وفات حضور صلی اللہ علیہ وسلم و خلافت صدیق
و فاروق و ذی النورین و مرتضی و امام حسن و جنگ حضرت زبیر و طلحہ و صدیقہ با مرتضی
و ہم ذکر جنگ امیر معاویہ با جناب موصوف و ترک خلافت امام حسن و شہادت امام حسین و سلطنت
مروانیہ و عباسیہ و اسماعیلیہ و بیان ترکان تا زمان سیح ست و جناب مرتضی ازین حروف اطلاعی
میفرمودند و عقیدہ در تفسیر معالمات الاسرار چیزی ازین بسط نمودہ است و سنین اکثر واقعات بیان
کردہ الحاصل قول براعت استہلال محکم و پایدار و حضرت فاروق و ذی النورین و ابن مسعود
مخالف این قول نبند مگر انان مصلحت در وقت خود در اخفا دیدہ و جناب مرتضی مصلحت در وقت
خود در اظہار دید پس کم مایہ گانیکہ از تفصیل این قول واقف نبند بر قول اول چندان اصراری
دارند کہ بقول منفصل گوش نہ نہند و کتب اصول ہمچو نور الانوار و تفاسیر ہمچو احمدی خوانند
و نفہمند کہ اگرچہ بیقین قائل اشوند مگر حنفیہ بطور ظن تاویل کنند و چون قبل از تفسیر این حروف
ضرورت مقدمہ است پس بدان نظر او لا مقدمہ در تحریر آوردہ میشود مقدمہ چون مضمون
براعت واضح شد و بقول ابن عباس معنای حروف مقطعات گوناگون بطور قاعدہ اہل براعت
استکہ گاہی از عدد حروف کنند و گاہی عمدہ صرف از کلمہ و عبارت در اول آن ند چنانکہ در کتب
حروف و جفر مفصل ست و قبل از زمان نزول قرآن حساب عدد و حروف در عرب ہند اول بود
و اہل تاریخ معتبر اتفاق دارند کہ بابل بر کنارہ عرب محل و سبا و علوم جملہ زمین بود و پس حساب
ابجد در زمان نزول قرآن مروج بودن بعہدی ندارد بلکہ وقوع او از قول ابو العالیہ یافت
شد و حساب حروف در عرب بدو از دہ طریق باشد یکی بطور جمل کبیر مشہور با بجد دوم جمل صغیر
کہ الوف ابجد را آت و مات را عشرات و عشرات را احاد و احاد را بدستور دارند چہارم
بر بسط شروع کہ احاد را عشرات و عشرات را مات و مات را الوف و بر الوف قیام کنند —
چہارم بعدد اسماء ملفوظی تہجی مثلاً الف اسم ست پس عدد ال ف مطابق ابجد کبیر بگیرند

پنجم عدد زبر بینات است مثلاً از الف عدد آز بر ست ولف برای بیان اوست پس عدد لف بینه جداگانه گیرند ششم عدد و کبیر الاکبر نه مثلاً آر را واحد گویند و بار اثنی پس عدد واحد با اثنی عدد کبیر الاکبر نه پس عدد آ درین صورت ۱۹ باشند و علی هذا القیاس هفتم و گیرند که در رسائل علم جفر مسطور باز باید دانست که علم اشاره سوای اشاره مصطلحه اصول در کتب مقدسه بسیار مروج مثلاً از دو قیان نزد مسیح آمده گفتند که تو معتقد قیامت هستی و در توریت کدامی جا ذکر قیامت نیست مسیح فرمود که در توریت حوالی ذکر قیامت هست جائیکه فرمود خدا تعالی که من خدای پدرت ابراهیم و اسحق و یعقوبم پس درین ذکر قیامت آمد که خدا زندگانست نه مردگان را و این مجتهدان اشاره مسیح فهمیدند و چون در سوره طه معاینه کردیم که در آن مذکور ست که در توریت ذکر قیامت کرده بودیم بعده توریت را ازین مقام دیدیم پس همین ذکر یافتیم که من خدای پدرت ابراهیم و اسحق و یعقوبم و این بطور قاعده نباشد که دیگر بفهمی موقوف بر فهم حضرات باشد مقدمه تمام شد بعد ازین تحقیق براعت هر سورت مصدره بیان باید کرد پس واضح باد که حضور صلی الله علیه وسلم در نسبت الم سوره بقره مطابق حدیث مرفوع چنانکه در بعض تفاسیر است ارشاد فرمود که اوائل این سورت از الواح موسی مراد داده شد و پس بعد ذکر مغضوب یهود و ضالین النصاری در آخر سوره فاتحه مناسب شد که در اوائل بقر از الواح موسی برای یهود و در اوائل سوره آل عمران از انجیل مسیح برای نصاری تحقیق کرده شود پس در اوائل سوره بقر که مراد از و کمتر از نصف سورت ست سندی از الواح موسی آورده شد بدان نظر با الم آمده که آ ماخوذ از اوائل و ل الواح و م موسی ست و بدستور در اوائل سوره آل عمران برای خشنود کسان بصورت نصارا مطابق انجیل مسیح نصیحت است چنانچه در تفسیر معالمات و تفسیر حسینی مفصل نموده ایم پس آ و ال و ل انجیل و میم موسی گرفته براعت شد رباید دانست که مراد از الواح موسی که در نسبت سوره بقر در حدیث وارد از تطبیق قرآن و کتب انبیا مجموعه توریت سی و یک است که مجموعه چهل کتب بر الشان نازل شد که در هر یک هنوز ذکر حضور صلی الله علیه وسلم هم ذکر

قرآن در اکثر موجود پس آل اشارت بانحضرات سی و یک ست و تتم اشارت بمجموعه چهل کتب که کتاب
امثال سلیمان و مگر از فصل بست و پنجم امثال است پس اگرچه مجموعه متداوله توریت سی و نه کتاب
مشهور ست مگر در اصل چهل اند و نیز کتب موجوده و مفقوده حضرات انبیا بنی اسرائیل هفتاد و یک
بودند چنانکه در تفسیر معالمات مفصل نموده ایم پس الم اشارت درینجا بدان تواند و نیز در کتب
بنی اسرائیل ست که در اوائل و ابتدا الف مقدس یعنی نبی اعظم ختم المرسلین علیه السلام ظهور
خواهند شد. بدان نظر تعظیم سپهبد و در سوره بقر تحدی در ازان نسبت سبت واقع که بسط آن در
تفسیر حسینی مخفی نخواهد بود پس الف ابتدا و لام الف و میم مقدس گرفته براعت می تواند
که یهودیان با وجود چندین تاکید سبت یعنی الف مقدس بطریج ابتدا از بان ای مطلب
نبردند مع انکه واقف حساب حروف بودند پس جای تبسم است که حضور صلی الله علیه وسلم
متبسم شدند و مشار الیه ذلک در ضمن الم ست و علی هذا الملک آیات وغیره غور باید کرد
و در سوره اعراف تسکین حضور صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه از بیان سی و یک انبیا اصحاب
مجموعه چهل کتب ست از ذکر صالح نیز هست بدان نظر المص براعت که از ص اشارت بصالح
علیه السلام ست و در سوره یونس و هود و ابراهیم و حجر اشارت از آل بطرف سی و یک مرسل
ست بطرف رسولانست و نیز بروایت در سوره یونس الر ست و در سوره یوسف و رعد اشارت
بسی و یک انبیا صاحبان مجموعه چهل کتب مرسله است که در آنها هنوز ذکر قرآن موجود پس
را اشارت برسول و مرسله است و در سوره مریم ذکر حنیف عهد و پیمان ست یکی ذکر عهد زکریا
که در او یحیی و مریم و مسیح در آمدند و هم ذکر عهد ابراهیم که اولاد ان ملائک شمرده شود و عهد زکریا
بنظر فطرت جداگانه شد و هم ذکر عهد ادریس و هم ذکر عهد اسماعیل ست که هر یکی را الصادق
بالصادق الوعد یا بصدیقیت ذکر نموده پس کاف زکریا و های ابراهیم و یای ادریس
و عین اسماعیل و صاد صادق و صدیقیت گرفته براعت فرموده و در سوره طه بیان
حرص هدایت حضور صلی الله علیه آله وسلم ست و از اسما حضور صلی الله علیه وسلم حریص علیکم

واقع و طا بمعنی هر دو حریص آید و های هدایت ست و در سوره شعرا بیان حرص انسان کامل
اعنی حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مذکور پس طا اشارت بهر دو حریص و سین یا انسان کامل
است چنانکه در یس قول عبدالله بن عباس بیاید و نیز درین صورت و سوره نحل و سوره
قصص ذکر طور سینای موسی ست پس طای طور و سین سینا و میم موسی گرفته براعت
است و در سوره عنکبوت بیان امتحان اهل اسلام برای هجرت ست و در کتب سیر مکتو
انبیا مجموعه جمل کتب منفصل از هجرت واقع پس الم اشارت بدانست و در سوره روم
غلبت مجهول و سیغلبون معروف واقع و غلبه و سیه بعد هفت سال از نزول این سوره
بر خسرو فارسی شده بود و بروز بدر خبری از آن آمد پس صدیق اکبر شرطی که با کافر بد بسته
کرده بود و عدد الم بجمل صغیر هشت باشند پس ازان براعت ظاهر در قرات غلبت معروف و
سیغلبون مجهول واقع در آن هم عدد خبر کلان واقع کرده چنانکه بحسب قرات اول
غالب بر فارسیان شدند بحسب این قرات مغلوب از مسلمانان در عرصه شانزده سال گردیدند
پس شکست شان مکرر شد بدان نظر عدد مضاعف الم گرفته شد اعنی شانزده و نیز
روم در صدی آخر هجری بر اهل اسلام غالب شده بودند درین صورت در الم مطابق
فتوحات مکیه شیخ ابوالحکم برجان فرمود که عدد الم بجمل صغیر هشت اند و بحساب عدد
جفری مسمی آس هفت مانند و مقصود از بضع بحسب فتوح فتح هفت اند پس مجموع
پانزده شدند و از هفت با عدد جمل کبیر الم که هفتاد و یک اند با الف و بعضی هفت
گردید و از جمع کردن با پانزده ششصد و هشتاد و سه بر آمد و همین دانه فتح صلاح
الدین ترک بر در میان ست که از بیت المقدس خارج کرده شدند لیکن اینها اشارت بر
بحسب سنین هجریاست و صورت مکیه و نزد حقیر چون صورت مکیه است و عدد الم هشت
بجمل صغیر اند بهشت مغلوبیت و میان از زمان شیخ عثمان از اهل اسلام کردند تا زمان
فاروق شد شانزده اند نظر بران عدد شش مضاعف شانزده گرفتیم پس با نه در شیخ

فاروق برآمد و چون عدد الم بجمل صغیر بحسب قرأت اولی هشت اند و بجمل کبیر هفتاد و یک غلبه
از حرب و قتل آید بدان نظر چون ضرب باهم نمودیم ۵۶۸ شدند و شکست شان المضاعف
است پس شانزده مضاعف هشت گرفتیم پس از این رو ۵۸۴ برآمدند دگر از این هفتاد و یک
جمل صغیر و شانزده مجموع قبل کم کنیم ۷۹۴ زمانه فتح رومیان برمی آید پس معنی آیت چنان شد
کرد در عرصه ۷۹۴ باز غالب شوند روم در متصل زمین عرب و آنان بعد غلبه خود ها در ۵۸۴ سنه
مغلوب خواهند شد در عرصه چند سال یعنی سه سال از اینجا وسعت علم حضور صلی الله علیه و
آله و سلم دریافت باید کرد و در سوره لقمان رد نضر بن حارث است که قرآن را اسمار عاد و ثمود
میگفت و میگفت که من اسمار رستم و اسفندیار بگویم حالانکه قرآن مطابق پیشین گوئی سی و یک
انبیا اصحاب مجموعه چهل کتب است پس از الم براعت از ان شد و قریب این در سوره سجده
الم براعت است غور باید کرد و در تنزیل پس اختلاف علماست ابن عباس فرماید که قسم است
و نیز روایت ابن عباس در معالم نوشته که معنی او بلغت طی یا انسان است و امام حسن بصری
و سعید بن جبیر و جماعتی از ان پسند داشتند زیرا در حقیقت انسان انسان کامل باشد و
خصوصاً سرور اولیا و انبیا علیه الصلوة والسلام بدان نظر ابوبکر وراق یا سید البشر
معنی یس گفت و درین سورت ذکر رسول بطرس و یوحن است که بکمال تاکید انحضرات ذکر
حضور صلی الله علیه و آله و سلم در فصل سوم کتاب اعمال نموده اند که کدامی نبی نیست که ذکر
حضور صلی الله علیه و سلم کرده باشد در ما بین عرصه تشریف بری و بار دیگر تشریف آوری مسیح رونق افروز
شوند نکرده باشد پس براعت ظاهر پس معنی ابو العالیه یا رجل یعنی مطابق است و در
فصل اول حزقیل حضور صلی الله علیه و آله و سلم را انسان گروه هفر باید و در سوره ص بآیین
بسیار امور است که بر و صاد است و کفره انکاری داشتند بالخصوص بر راستی حضور صلی
الله علیه و سلم حالانکه در کتب سابقه آنچه نوشته است سراسر مطابق پس فرمود والقرآن
ذی الذکر یعنی صاد است بر سچی نبی اعظم قسم قرآن موعود و صاحب نصیحت و یاد داشت است +

وسورهٔ مومن وغیره مصدر ترجمه آن و از مستدرک وحصن حصین از حضور صلی الله علیه وآله وسلم
مرویست که ارشاد فرمود که حوامیم از الواح موسی بمن داده شده پس ح از الواح وسیم موسیٰ
گرفته براعت ست ونیز در ورس ۳۳ و ۳۴ فصل نهم دانیال از سنه بربادی بیت مقدس
طرطوسے که در سنه هشتادم مسیحی شد ولادت ختم المرسلین علیه السلام را در سنه چهار صد
ونود بنوشت وعدد حم باشباع الف از بسط ثرنج چهار صد ونود میشوند پس حم گویا نام
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعدد گردید پس خطاب کرده شد. ترجمه وسورهٔ شوری بسبطی طلب
خلاصه اش آنکه درین سورت بیان هجرت ست که بعد دو سال از نزول سورت شد. وهم بیان وفات
سید المرسلین علیه السلام که بعد دوازده سال نزول سورت شد. وهم بیان خلافت صاحب
نو کل صدیق که ختم بعد چهارده سال نزول سورت شد وهم بیان خلافت عمر فاروق که مجتنب از
کبائر وفواحش بحسب اتفاق اهل سنت وشیعه بود که حرز در سنه بیست وچهارم نزول سورت
ختم شد. وهم بیان خلافت ذی النورین ست که برپا دارندهٔ قرآن وصاحب شوری وسخاوت
بحسب اتفاق فریقین بوده ختم خلافت آنجناب در سی وششم سورت است وهم بیان خلافت
مرتضی ست که در آن زمان از آنجناب نزاع حضرت صدیقه وطلحه وزبیر شد وجناب مرتضیٰ
اصلاح حال صدیقه کرد وآن هردو را بخشید اگرچه اول ام المومنین علیها ودیگران اصحاب
بدر از قبل بخشیده شده بودند وبعده بغاوت قوم امیر معاویه شد که بناحق فساد انگیختند در
زمین ودر سال چهل ودوم نزول سورت شهادت آنجناب شد بعده خلافت با امام حسن
رسید آنجناب با امیر معاویه بخشید پس امیر معاویه از سابق تائب گشت چونکه یکی از بیست وچهار
تخت نشینان مفصل چهارم مکاشفات ویکی از شش سپه سالاران عثمان ست که هر یک خلفاء
اربعه از شش سپه سالار بوده وبحسب حدیث بخاری که در هشت مقام از احرام روایت کرد
بخشیده شدند. بعده در سورت مذکوره ذکر ظالمان بنی امیه مثل یزید وشهادت امام حسین علیه
السلام ست وبعده ذکر سلطنت عباسیه وهم ذکر سلطنت سادات اسماعیلیه وهم ذکر سلطنت

مژگان بنی قتلو را حرم حضرت ابراهیم هم بیان و روجنگ بنی اصفر تا زمان بار دیگر آمدن مسیح ست
که جناب مرتضی کرم الله وجهه از عدد حم عسق بیان سنین هر واقعه میفرمود پس عدد این حروف
سنین هر واقعه مذکوره در سورت تا زمان مسیح مذکور که بار دیگر تشریف آرد و چنانچه عدد وفق
ح و م دوست و زمانه موافق برای حضور صلی الله علیه وسلم بعد دو سال از نزول سورت زمان
هجرت ظاهر میشود و وفات حضور صلی الله علیه وسلم ازین رو در سنه دوازده نزول سورت
شد همون عدد جمل صغیر حم دوازده است و زمان خلافت صدیق بر وفق نبوت شد پس عدد
وفق حم دوست و خلافت فاروق خلیفه دوم که تا سنه دوازده بعد وفات حضرت صلی الله
علیه وسلم شد پس چون عدد جمل صغیر حم دوازده در دو ضرب کنیم زمانه خلافت خلیفه ثانی تمام
شود و خلافت خلیفه ثالث تا دوازده سال ماند و چون عدد حم بجمل صغیر در سه ضرب کنیم همون
سنه مذکوره از نزول سورت بر آید و چون مرتضی خلیفه رابع ست که خلافت آنجناب تا شش
سال ماند و در عین زمانه خلافت مملکت دو گونه شد یکی بطرف خلافت مرتضی کرم الله وجهه دوم بطرف
مملکت امیر معاویه رضی الله عنه پس عدد حم بجمل صغیر چون در چهار ضرب کنیم و مرتبه چهارم را نصف
نمائیم همون اختتام زمانه خلافت مرتضی ست کرم الله وجهه و در سنه پنجاه و هشتم هجرت یعنی
شصتم نزول سورت واقعه شهادت شهید کربلاست رضی الله عنه همون عدد جمل صغیر حم
دوازده و عدد جمل کبیر حم چهل و هشت اعنی شصت بر می آید و بعد ازین در زمان مروانیه
سی و بیر مثل حجاج وغیره برخاستند بالآخر در سنه ۱۳۰ هجری که از نزول سورت ۱۳۲ شد سلطنت
مروانیه رفت و عباسیه آمدند همون عدد جمل صغیر حم دوازده و هشتاد و حا از بسط ترفع و چهل جمل کبیر
م میشود و اجتماع بنی اصفر در ملحمه عظمی اول در سنه ۹۲ شد که تا لیس در سنه ۹۴ افتاده بود همون
عدد حا نود که بالف خوانده شود به بسط ترفع و چهارصد تم بطور مذکور بر آید دیگر نود را تفریق کنیم همون
عدد و تفریق اسماعیلیه از عباسیه ست و از زمان سلطنت بنی هاشم که از سنه ۱۳۲ شروع از امام محمد عباسی
شد تا اختتام سلطنت بر سادات اسماعیلیه که در سنه ۵۸۰ سورت شد و عدد جمل کبیر حم ۴۸ و بسط

ترفع ۸۰ ۴م ست که مجموع ۵۲۸ شوند پس همون شروع زمان حکومت بنی قنطوراه و از ختم لفظ
عشق سا اگا نه نوشته شود و عدد ع از بسط ترفع ۷۰۰ و عدد س از بسط ترفیع شوند پس ع
عیسی و س مسیح ست که بار دگر تشریف آرد و این سیزده صد سال شمسی قبل از دو سال هجرت محسوب
شوند و تاریخ باقی واقعات اہل جفر سعی کنند خارج توانند لیکن کسی بمطلب حدیث توجه نکرد
که در تاریخ ہر ز افتحات ست والله اعلم بالصواب و در سوره ق ذکر اشیا نیست که درو قاف
واقع بالخصوص ذکر قیامت که در آن بسیارست بدان نظر مصدر بق شد و آنچه در نسبت قاف
نویسند که محیط زمین ست و از سبزی او سبزی آسمان این بطور مسیح بقرات سمان یا کاہن سبع
عجاف و سبع سنبلات و اخر یابسات از عالم مثال ست ورنه کوه قاف ہر واقف جغرافیه را
که مابین روم و روس ست قریب به صد میل طول دارد و در سوره ن مراد بیان ذی النون
صاحب حوت یونس ست پس نون از آن براعت و آنچه در نسبت حوت زمین گویند محمول بر عالم
مثال و تشبیه ست اہل اسلام را لازم که برخود مسخرگی نکنانند والله اعلم بالصواب **ل**
نفی اثبات عبارت از کلمه طیبه است که گذشت (۲) ثبوت حقه و ذکرش از ابنا باید جست که
عبارت از اختصاص الٰهیست که بدان سبب صاحبش از خیر و شر امت خود را مطلع گرداند چنانکه
از مجموعه توریت و انجیل و قرآن و حدیث ظاهر پس اگر صرف خبر دہد خواه الزام منکر دہد یا ندہد
آن نبوت ست اگر با لزام منکر باشد آن مسمی برسالت ازینجا تعداد سه صد و چند اند و انبیا
یک لکه و بست و چهار ہزار یا دو لکه ہشتاد ہزار مطلب ازین ہر دو روایت کثرت ست و اعلی مرتبه
رسولان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست که به رحمت حیات و صاحب سبت و ہزار ہا
صفات از قبل شهرت داشت و بدستور فرموده متعین و وقت بعثت یعنی ہزار ہفتم ظہور فرمود
ازینجا اسم با مسمی شد که محمد صیغه مبالغه است از حمد یعنی بسیار ستوده شده و یا صیغه
مفعول یعنی حمد کرده شده لیکن اول قول اقوی است و صورت نبوت از اصطفا پیدا شود
نه بکسب به تبعیت چنانکه نصاری وہم برند (۳) نصاری ماخوذ از ناصریه است که مسیح

ناصری بود که در قصبه ناصریه مقیم شده بود و آنکه بر مسیح ایمان آورد سوای مسلمانان آن نصاری
مسمی شد و بعد مرور زمانه در ایشان چهار فرقه شد یکی موحدین سابقین که مسیح را عبد الله
مطابق انجیل گفتند چنانکه بادشاه حبش که مسلمان گشت دوم قائلین بخصوصیت مسیح و
ابن مریم انجناب را الله و خدا را محصور در ابن مریم نمودند و کفر شان از آیه لقد کفر الذین
قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم ظاهر فرمود که بجز مسیح ابن مریم نفی الوهیت نمودند سوم
قائلین تثلیث که خدا را واحد گفته مریم و مسیح را پرستش کردند و در شان فرمود لا تقولوا
ثلثه و نیز فرمود لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة که خدا علیحده سومی ست از خدا و مریم
و مسیح بخلاف آنچه در قرآنست که سه نمیباشند بلکه چهار می خدا میباشد که چهار می مغائر آن
سه می باشد که عدد زائد شود چهارم قائلین سه اقنوم یعنی سه مراتب یکی جوهر ذات که مسمی
باب ست دوم حیات مسمی بام و بروح القدس یعنی رحمن که ام الاسماست سوم علم
که بابن معبر زیرا از ذات الله و ام الاسما و رحمن حیات مابعد ست که هر سه یکی در خارج هستند
پس در مفهوم سه اند و در خارج یک چنانکه قول متکلمین بنسبت ذات و سبعه صفات ست که در مفهوم ذات
و سبعه صفات اند و در خارج یک شئی ست لیکن نصاری مذکور را این تصریح گفتن که با وجود
قیام ذات و صفات آن ذات بغلبه صفت علم بالخصوص در مسیح بروز کرد و مسیح باینوجه
مسمی بابن شدن است که چنانکه روح اعظم بغلبه صفت علم فی المثل در مسیح بارز ست
در آدم نیز بدستور بود و علی هذا در موسی بغلبه صفت کلام و در ابراهیم بغلبه صفت اراده
و در نوح بغلبه صفت قدرت و علی هذا و بروز اکمل اظهر ذات بجمیع صفات کمالیه حضور
صلی الله علیه وآله وسلم باینوجه در شان فرمود ان مثل عیسی کمثل آدم خلقه من تراب ثم
قال له کن فیکون اگر این نصاری حصر بروز در مسیح نکردندی صرف برین کلام سر رشته
شان هیچ نبود اگر گویند که در توریت بنسبت مسیح ولد یگانه وارد گفته شود که در نامه
علم جناب هر مسلمان را پسر یگانه گفته شده است چنانکه در تفسیر قرآن حسینی مسمی به در نایاب

مفصل ست و درین زمانه فرقهٔ بیحیم ست که هیچ ازین نمی فهمند که مذکور شد. و در مسئلهٔ تثلیث
خود خود حیران اند (ع) وجود این لفظ باشتراک لفظی گاهی بمعنی بودن مصدری انتزاعی
مستعمل گاهے بمعنی ثبوت علم از وجود خارجی و ازین معنی هم ثابت نیز و صوفی موجود
می تواند خواه موجود حقیقی باشد یعنی وجود یا انتزاعی و اتفی و عامه به ثبوت ترتب الاثار
خارجی وجود خارجی و بر ثبوت ترتب الاثار ذهنی وجود ذهنی اطلاق مینمایند و ازین معنی
اطلاق لفظ وجود بر ممکنات صوفی انکار نمی کنند و گاهی بمعنی ما به الموجودیت و الفعلیة و ترتب
الاثار فی الخارج آید و بدین معنی محل نزاع ست و در آن ده مذاهب چنانکه مفصل در حاشیه
بحر العلوم معلقه بر میرزاهد منقول اند حضرات صوفیه آنرا تشخص احد واجب الوجود گویند و تشخص
بمعنی متعین گیرند و در صورت اخذ جسمیت در تشخص حق را تشخص گویند و ممکنات را موجود بدین معنی
میگویند و مجعول واجب دانند او لا بجعل بسیط با لایجاب بصور اعیان که مترتب الاثار نیست
ذاتا ثانیا بجعل مرکب که آن صور را مرتب الاثار کرد و در مرتبه ترتب الاثار عالم کثرت منزلهٔ زمین
مظاهر مسمی بروح ست مستوی بر عرش که عامه حکما و متکلمین او را واجب الوجود دانند آن را
نزد شان مسمی بحق مخلوق به بهت باز باید دانست که عدم بنفسه معنی واحد ست لیکن بلحاظ
اضافت بمقابل هر یکی از سه معنی وجود سه معنی میدارد که بمقابل وجود مصدری و مقابل ثبوت
نفس متصور و بمقابل وجود خارجی عام است که ثابت در باطن باشد یا نیست محض و فرق
مابین معنی ثانی و ثالث وجود عموم خصوص گشت که مثل نصفیت و تثلیث در جسم متصل ثابت
ست و موجود نیست ورنه ورینها اجزاء غیر متناهی موجود خارجی باشند پس وجود خارجی
بمعنی ما به الموجودیت و الفعلیة که بدان موجود خارجی تو انگفت نیز و باتریده صفتی ست در
واجب که مستوی بر عرش ست که کیفیتش ندانند و در ممکن عالم کثرت منضم گشته و این صریح
البطلان نیست که انضمام وجود خارجی با غیر وجود که در خارج موجود نباشد چگونه تصور کرده شود
واکثر حکما وجود واجب مغایر عالم را عین واجب گفتند و وجود ممکن را صفت منضمه بالمستوی

بر ایشان هم در وجود ممکن اعتراض ناکورست و نزد میر باقر منشأ وجود بودن مصدری که آن
وجود حقیقی ست در ذات واجب مغایر عالم ظلمانی است و در ممکن بوصف استناد بواجب ست و
گویند این نیز نادرست ست که در منشأ انسانیت مثلاً چنانکه منشأ نفس انسانیت پس بود
منشأ وجود آن ذات ممکن ست نه وصف او و نه فاعل او پس صفت استناد واجب معنی
دارد و قائل بوحدت وجود نیست تا بالتبع و بالعرض بگوید لیکن واضح باد که چون صورت
عالم کثرت سوای روح از تمثل روح اعظم ست موصوف بواسطه یا بلا واسطه در تمثل متمثل
دو لحاظ طلبد لحاظ حقیقت بدان نظر اتحاد ظاهر و اختلاف آثار بدان نظر تغایر موید البسکت
اعظم را واجب مثل شمع و آفتاب و عالم را مثل آئینها گذاشت رند و گویند که گو در نظر صاحب
خیال وجود شمعها در آید لیکن اهل عقل بحث از یکی ندانند و ممکن که میر مسطور از ایشان باشد
بدین وجه وجود مصدری را منشأ ذات حق گوید و در ممکن بنظر استناد بطرف واجب که واجب
موجود بالذات و ممکن موجود بالتبع ست نافهم و نزد اشعریه وجود واجب مستوی بر عرش
عین ذات واجب و وجود ممکن عین ذات ممکن و درین قول دو احتمالست یکی آنکه ممکنات از
عدم محض آفریده باشد بقدرت حق چنانکه نزد مقلدان شان مشهور و این صریح البطلانست
زیرا بر عدم محض چگونه حکم کن متعلق شد دوم واجب با وجود قیام خود بواجبیت تمثل کرد بطور
خیال انسان کامل چنانکه نقل سید علی همدانی مرحوم مشهور ست و بعید نیست که مراد بعض
در جاییکه گفته که وجود آن ذات واجب ست و ممکنات مخلوق در ذهن همین داشته باشد زیرا
بر عدم محض تعلق قدرت و اراده متصور نباشد پس اعتراض آریه و غیره بر ایشان عائد نشود
لیکن این بعض موصوف بمغایرت واجب و ممکن در جای بطور متکلمین قائلند و گو از لفظ روح
تحاشی کنند لیکن واجب آن روح اعظم را دانند و باز بطور قول اهل اتحاد واجب را همچو شمع
و ممکنات را همچو آئینها گویند و بر اشعریه و ماتریدیه وارد که مفهوم بودن واحد چنانکه از واجب
مغایر فهمیده شود از ممکنات موجوده نیز فهمیده شود وجوب و امکان را دخلی در و نباشد

واین بدون اشتراک منشأ چگونه متصور گردد پس درین صورت چنانکه ممکن محتاج جاعل وجود مطلق خواهد بود واجب محتاج وجود مطلق خواهد بود و احتیاج منافی وجوبست بالخصوص در هستی او و هم شرکت با ممکن واجب را لازم پس واضح گشت که وجود ماله الموجودیة نه بمعنی علت آن ذات واجب الوجود است بنفسه و منشأ وجوب ذاتی آن ذات است و ممکن اگر عبارت از قیود ذات گیرند همچو لوازم و لفظ مرتبها را پس صدق واجب وجود برو لازم نیاید که ممکن بوئی از وجود نشنیده تا توان گفت که بر ممکن حمل واجب لازم بر اهل وحدت آید غایت آنکه توان گفت که واجب صاحب ممکنات است موجد او شان ممکن صاحب واجب است مخلوق او و واجب ممکن بودن یکسی نوع لازم نیاید و گر ممکن عبارت از وجود مطلق بصفت مقید باشد پس اگر بلحاظ قید گرفته شود حمل واجب یا وجود حقیقی برو لازم نیاید و گر بدون لحاظ قید بگیرند آن ممکن نباشد بل عین واجب است و مراد از حدیث الحق ینطق علی لسان عمر بن الخطاب در قرب فرائض بنظر محویت عمر در حق وجود مطلق بعدم لحاظ قید است علی هذا در حدیث قرب نوافل فکنت سمعه بنظر محویت قوی و اعضا است در حق وجود مطلق (۹) وسعت آن عبارت گاهی از وسعت است سوای احاطه باین معنی هر جزئی وسعت معنی کلی طبعی خود دارد نه بصفت کلی چنانکه زید وسعت معنی انسان دارد نه بصفت کلیت او پس جزئی را اطوار و شیون وسعت ندارند اندرین صورت پس ممکن اگر عبارت از شیونات و شیودات بگیرند هرگز وسعت حق ندارد و گر بنظر محویت عبد عبارت از ذات وجود بگیرند آن درحقیقت ممکن نباشد پس معنی حدیث لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن درینجا دریافت باید کرد که بنظر محو و سحق عبد مؤمن است که بالذات مراد از عبد مؤمن ذات حضرت صلی الله علیه وسلم است و بالتبع اولیا انبیا و حسب حدیث لا ایمان لمن لا امانة له ایمان با امانت باشد و مراد در آیت انا عرضنا الامانة حضور صلی الله علیه وسلم چنانکه از وجه عرض ظاهر از قرآن است که تا از آن امانت عذاب دهد خدا تعالی مشرکین و

مشاقعین را او لو به قبول کند بر مومنین چنانکه از درخت حیات آدم انچه در توریت ست مراد همون امانت ست یا زبید انکه وجود ذر صدرت هر شان اما گو یاست کسی وانذ یا نذ اند واقف لطف نشخین باشد یا بعلم بطور عقل باشد یا بطور نقل لیکن اهل شهود بران شاهد چنانکه در قرب فرائض و نوافل بید است بدان وجه در حدیث صحیح ست الحق ینطق علی لسان عمر بن الخطاب که ذات فاروق ذات حق در شهود آمد و در دیگر حدیث فکنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به واقع گو در حقیقت در هر انا انائیت اوست ازینجاست ۵ طلبة فی الصفا وجدته فی الکدر (۵) هدایت وآن ارادة الطریق ست و هر طریق برای مطلب خود مستقیم پس حسب آیهٔ ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم هر واپیه براه مستقیم پس اهل جنت براه جنت و اهل دوزخ براه دوزخ راست اند لیکن صراط مستقیم اصحاب انعام یعنی حضرات انبیا که شریعت ست طلب باید کرد و بالخصوص شریعت مصطفوی علی صاحبها الصلوة والسلام پس ازین مقام دریافت شد که حکم خدا تعالی دو گونه هستند یکی ارادی که موافق او شده هر چه شد و خواهد شد پس ازین حکم کسی مخالف خدا نیست بلکه منکر برای حکم ارادی او لبیک گویان دیگر حکم شرعیست که در آن بیان حالات کمال نوع انسانی است و این مختلف میگردد که بسیاری را حسب امکان عالم وجود دیت خدا تعالی خواسته است که ایمان نیارند و محکوم بشرع اند پس بحسب امکان و اراده اش ایمانی نمی آورند زیرا اصل امر اینست که چنانکه امکان عالم ست مطابقش علم حق تعالی و مطابق علم قدر گشت و مطابق قدرت اراده و مطابق اراده ظهور عالم پس اعمال و عقاید حسب لیاقت هر یک پیدا شد و مطابق اعمال و عقاید جزا و سزا است پس اهل جزا چون درین عالم تکالیف شرعیه کشیدند پاک شدند و لایق جنت گشتند و اهل سزا چون درین عالم تکالیف شرعیه نکشیدند مستحق دوزخ گشتند پس دوزخیان چون در دوزخ روند استفسار خواهند کرد که چرا این تکالیف بما رسید

جواب خواهد شد که عقائد و اعمال تا سزای شما این صورت گرفته عرض خواهید کرد که آن عقائد و اعمال آیا از اراده
تو بظهور رسیده بود تا حکم خواهد شد که بیشک اراده من با قدرت و علم است و علم من با امکان عالم و امکان عالم
ذاتی نیست بجعل جاعل نیست لیکن زیرا چون معنی امکان اعتباری واقعی عدمی است حاجت جعل
ندارد پس در آن وقت محجوب بالعرض ایتعالی را خواهد شد و دوزخیان شرمنده خواهند گشت و بعد انقضای
احقاب آن دوزخ بحسب ان مع العسر یسرا عذاب یعنی شیرین خواهد شد که سبقت رحمتی علی غضبی اینجا
بر ایشان ظهور خواهد نمود و چون امکان عالم ذاتی است و وجود خیر محض و حق تعالی جواد مطلق پس
بحسب قول جنید رضی الله عنه لون الماء لون انائه مطابق امکان عالم ایجاد فرموده و بحسب عقائد
و اعمال جزا و سزا و آخر کار یعنی جنت و دوزخیان را معلوم خواهد شد (لا) هیولی عبارت از ماده است
و حکمای یونان میگویند که در جمله عناصر شخص واحد است و آنچه قابل آتش همون بشخصه قابل آب و حکمای اشراقیه
میگویند که از عرش تا فرش جسم واحد قابل اتصال و انفصال واحد است و حضرات صوفیه میفرمایند
که قابل ارواح و عالم مثال و عالم اجسام همون نفس رحمن واحد است پس اهل عقل پیرو یونانی حکیم
را در وحدت شخصی وجود جای تعجب نماند که تصور چندین کثرت بیشمار ظاهر است و قول صوفیه
است که آن قابل واحد فاعل نیز هست و هم عالم والله اعلم بالصواب (لب) یقین آن نام
اذعانیست که طرف دوش احتمالی ندارد فی الواقع پس اگر آن یقین نسبت وحدت ذات حق و رسالت
ختم المرسلین علیه السلام باشد یعنی بضمن کلمه طیبه آن مسمی بایمان است و در آن چند مراتب اند یکی
نفس یقین مذکور بشرط عدم استنکاف پس یقین همراه با استنکاف از پیغمبر علیه السلام خارج
از ایمان شد دوم درجه اسلام که با وجود تصدیق مذکور آوردن احکام اربعه است سوم مرتبه
احسان است و آن مرتبه در قرب نوافل بطور گویاست چنانکه در حدیث است اعبد ربک کانک
تراه یعنی عبادت کن رب خود را گویا تو بینی یعنی خود را تو نرفته است و آلات
رویت تو صورت حق گرفته چنانکه حدیث کنت سمعه الذی یسمع به دال بر آن است
و در نسبت قرب فرائض در حدیث عمر رضی الله عنه مذکور و در مقدمه احسان وارد فان لم

لم نکن نراه نبرا گر تو نباشی ببینی حق را فانه یراک زیرا آن حق درین صورت ببیند ترا و دیدن نفس خبیر
و دیدن نفس چهارم مرتبه صریح الایمانست اینچه از ابی هریره رضی الله عنه در باب وسوسه شکوه
مرویست که جاء اصحاب النبی صلعم الی النبی صلی الله علیه و آله وسلم قالوا انا نجد فی انفسنا
ما یتعاظم احدنا قال او وجدتموه قالوا نعم قال ذاک صریح الایمان و این مقام مقام ایشان
است که محدثین نافهمیده در باب وسوسه می نویسند و آن مقام از برکت صحبت حضرت
صلی الله علیه وسلم صحابه درمی یافتند این مقام اتاییت بود که بزرگ دید اشتند لقوه جلالت
بدینوجه بطیب خاطر خود حضور صلی الله علیه و آله وسلم دریافت نمودند و در جواب نعم گفتند
پس ارشاد شد که این صریح ایمان است و درین جمیع مراتب هاست از فنا و فنا مرا لفنا و قرب
قرائض جنانکه در نسبت فاروق وارد که الحق ینطق علی لسان عمر بن الخطاب والله اعلم بالصواب

تمت

قطعه تاریخ انطباع رساله هذا من تصنیف حکیم محمد حسن صاحب

چو شد مطبوع بهتر این رساله	عجیب طرفه تاویلات راسخ	دم اتمام تاریخش نوشتم
	بہ نہج عمدہ تاویلات راسخ	

اشتهار کتب جدید

حقانیت اسلام اس رساله مصنفه حکیم محمد حسن صاحب
مین ایک عیسائی کے نهایت اهم و مشکل بارہ سوالون کے
جواب اردو مین هین جو بموجب تحقیق جدید
عمده طرز پر لکھے گئے هین قیمت فی جلد ۳ر

رساله قسمهای قرآنمجید جسمیں قسمین
مثل و اللیل و الشمس وغیره قرآنمجید مین هین اونکی تفسیر
ڈهنگ سے بیان کی هے اور ایسے مطالب لکھے هین که آجتک
کسی مفسر نے نهین بیان کیے - ۲ر

هشت کونسل مباحثه هشت مذاهب

فیصله هائی کورٹ آسمانی عیسائی و مسلمان - امر
مسلمان کا مباحثه - امر

اعجاز عیسوی - رد لفصاری سے
متعلق یه پهلی کتاب هے جس زمانه مین مولوی رحمة الله صاحب
اور پادریون کا مباحثه آگره مین هوا تها اسوقت یه کتاب
تصنیف هوئی تهی آجتک کسی پادری سے اسکا جواب نه بن آیا
قیمت اسکی عه

ابطال التثلیث مصنفه ایضا - ۳ر

در مطبع رضوی دهلی باهتمام سید حسن طبع گردید فقط

سُبْحٰنَ الَّذِیْٓ اَسْرٰی بِعَبْدِہٖ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

تفصیل ازدیدن رسالہ عجیب و غریب بہ بیان معراجہائے دوازدہ گانہ مسمی بہ

مِعْرَاجُ الرَّسُوْلُ

مصنفہ فاضل اجل و محقق بے بدل جناب حکیم مولوی سید محمد حسن صاحب امروہوی

بمطبع دبدبۂ محبوبی باہتمام مرزا آل تقی بیگ مہتمم مطبع [illegible] طبع گردید

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حامداً ومثنیاً ومصلیاً ومسلماً

بعد حمد وثنا سے خدا و درود وسلام مصطفی کے حضور صلی اللہ علیہ وسلم کی معراج کے ناظرین پر مخفی نہ ہے کہ اس زمانۂ تحقیقات جدید مین علم حواس مثل جغرافیہ وہیئت کی تدقیقات بدرجہ غائت پہونچی ہے اور جغرافیہ جدید سے زمین کا منطقہ تقریباً چوبیس ہزار میل کا یونانی تحقیق و اہل اسلام کے علما کی دریافت کے مطابق محقق ہے کیونکہ ظاہر ہے کہ چوبیس گھنٹے رات دن کی ہوتی ہین وہی خط استواء پر ایک ہزار میل کی شرق وغرب کے فرق پر ایک گھنٹے کا فرق پڑتا ہے اور آسمانونکی تارون کے عجیب عجب تدقیقات اب ہوے ہی کہ یونانی جو زہرہ و عطارد کی آسمان ثابت کرتی تھی اونکی غلطی ظاہر ہوگئے کہ کبھی وہ آفتاب کو کاسف ہوتے ہین اور کبھی

آفتاب اُونکو پس تو بتواُونکی آسمان آفتاب کے آسمانکی اندر غلط ٹھری پس اِس
بنا پر کالج انگریزی و پادری و نیچریونکی طالب علم اہل اسلام کے مسئلہ معراج پر طرح
بطرح سے معترض ہوتے ہین جیسی زمین کی طول کی نسبت جو حدیث مین پانسو سال
کے راہ بیان کیگئی ہے معترض ہین کہ کل آٹھ ہزار میل کا اسکا محور ہے پس پانسو
سال کے راہ کے حسب حدیث کیا معنی اور اِس زمین سے دوسرے سات زمینون
و آسمان مین پان پانسو سال کا فرق کیسے درست ہو سکتا ہے کہ فقط سورج تک زمین
سے گیارہ کرور میل کا فاصلہ ظاہر ہوا ہے اور زمین کی شکل حسب آیت قرآن
وہم من کل حدب ینسلون کی کردی ہے اور اوُسکے مضطربانہ حرکت پہونچانی متزلزل
تحلحل و تکاثف کے سبب سے ہوتی ہے کہ مادہ کبریتیہ جسوقت شعلہ زن ہوتا ہے
یا سخت سردی سے زمین کی اجزا متکاثف ہوتے ہین بناچار حرکت مضطربانہ کرتی
ہے نہ آنکہ ایک سینگ سے دوسرے سینگ پر گاؤ زمین اُوسکو رکہتی ہے اور
نہ گائی کا قیام مچہلی پر ہے اور مچہلی سمندر مین اور زمین کے مچہلے کی سردی کنڈہی
اور دونو پانو سمندر سے کہلے ہوے ہین اور جبکہ زمین کا یہہ حال ہے آسمانون
کی تحقیقات کیسی مانی جاسکتی ہے جسمین آدم و موسے و عیسے و ابراہیم وغیرہ کی
ملاقات ہوئی اور معراج مین بہت کچھہ بیانات ایسی ہین جسمین سوای یکن ولا یعلم
سکے اہل اسلام کا جواب ندارد ہے اور ایک نمونہ کے طور پر قیامت کے
حال پر تمثیل لاتے ہین کہ اہل اسلام مین عذاب قیامت جیسے بیان کیا گیا ہے ویسی
عذاب قبر جسمین کافر کے کی ایک پسلی کی ہڈی دوسری پہلو مین چلی جانی
لکہی ہے اور اہل جنت کے لئے ستر در ستر گز کے وسعت کا بیان ہوا ہے پس
اُونکی لئی نصارے یا یہود یا اون ہنود کے قبرین جو دفن کرتے ہین ہم تازہ بتازہ
کہلوائی دیتے ہین اُونکی ایک پہلو ہرگز دوسرے پہلو مین نہ ملین گے اور ایسا ہی

اونکی مردے کے چھاتی پر جنہیں رکھی دیتے ہین پس درصورت ایک پہلو کی دوسری
پہلو مین آجانے سے ضرور گرینگی پر بہت سے قبرین کہلی ہوئی دیکھی جاتی ہین کہین یہہ
امر مشاہدہ نہین ہوتا اور مدعے پر لازم کہ دکھلادے اور اہل اسلام کی دس گز مربع
قبرستان مین ایک مسلمان کی مردہ کو اس طریق سے ہم جبکہ دفن ہوتا دیکھین کہ
وہ وسط بہت سی مردون مین ہو پس ستر در ستر گز اوسکی قبر کی وسعت کیسی متصور ہوسکتے
ہے اور جب کہ زمین کا منطقہ تقریباً چوبیس ہزار میل کا ہے علی ہذا عرض زمین کا حال
ہے چنانچہ خود اہل اسلام اوقات نماز کے نسبت اوسکے عرض کے تشریح کرتی ہین
اور گو بارہ دربند ضرور رہین لیکن وہ زمین جابلقا و جابلسا موجود جسمین بارہ بارہ ہزار دربند
ہین جنکے ہر دربند مین بارہ بارہ ہزار آدمیونکی وسعت کے دروازہ ہین اہل اسلام بیان
کرین کس مقام پر ہین اور نیل و فرات کی مبدء و منتہا دریافت ہین پس ساتوین آسمان
کی اوپر ... درخت طوبی کل پر جسے کیسی اوسکا نکلنا ظاہر ہوا ایسے غلاغیات کیسی قابل
تسلیم ہوسکتے ہین گو فرض کیا گیا کہ اوسکے پتی ہاتی کے سے کان اور پہل مثل ماٹھہ
ہون اور وجود آسمان بہی فرض کیا جاوے حالانکہ عطارد کے کاسف ہونے سے سورج
کو اور سورج کی کاسف ہونے سے عطارد کو ظاہر ہوا کہ آسمانونکا وجود اوس طریق سے
نہین جیسے یونانی قائل ہین بلکہ آسمان نام خلا کا ہے جسمین سورج مثال ہزارہا ثوابت
ہین اور اکثر ہر ثابتہ سورج مثال ہے اور سورج زمین سے زیادہ گیارہ لاکھہ حصہ ہے اور
اوسکے گرد جیسے سیارہ بہت سے ہین ویسے اونکی گرد متصور چنانچہ زمین بہی آفتاب
کا سیارہ ہی جیسے جملہ اور دلائل سے ایک اوسکے حرکت کے یہہ دلیل ہے کہ پتھر جو
اوپر زیادت میل کی سبب نیچی گرتا ہے شرق مین پڑتا ہے اور دوسرے بہت کچھہ ثبات
ہین کہ اکثر طلبۂ مدارس اسلامیہ نے باوجود اسکے کہ انگریزی بانون مین بیان کئے گئی ہین
نہین دیکہی کیونکہ اپنی قدیم شنیدہ پر مثل ہنود کی تحقیقات جدید کی طرف اونکو مطلق

توجہ نہین اور وہ فائیت مین ہین اوسکو وہ حاصل سمجھتے ہین اور بیان فرمادین
کہ اونکی ساتون آسمان شداد اس صورت مین کہان گئے ذرا ہوش پیدا کرین
اور ساتوین آسمان کی طوبی سے نیل و فرات کے مبدٔ بتاوین جیسے مذکور ہوا اور
طلبہ نیچری صرف عالم حواس ظاہری سے اکثر آشنا ہین دوسری عوالم سے اونکو
خبر نہ دارد کہ عالم مثال ارواح و معانی سے محض بیخبر اور بلا دلیل اونکی منکر اور حضرات
انبیا اون عالمونکی خبردار جسمین مشاہدہ فرماکر ارشاد کرتے ہین اور کبھی اونکی پیشین
گوئی غلط نہین ہوتی جیسے دوسرے مشاق اشخاص کے کبھی غلط و کبھی صحیح ہوتی
ہے جو ممارست کثیرہ سے کرتے ہین گو قول حضرات انبیا مین تشبیہ ہو مگر راست
ضرور ہوتا ہے چنانچہ فصل ۲ و ۷ و ۸ و ۹ دانیال مین اوس عالم کی مشاہدہ
سے بخت نصری و کیانیہ ذوالقرنینی و سکندری ذوالقرنی و رومیہ اونکی دس
شاخ و گیارہوین ہرقلی کو کیسی کیسی تشبیہات مین بیان کرکے حضور صلے اللہ
علیہ وسلم کو کیسے کیسے عمدہ صفات سے بیان کیا ہے تا آنکہ اوسکے تفسیر مین
بھی تشبیہات باقی ہین ایسے حضور صلے اللہ علیہ وسلم کی اکثر بیان صاف صاف
ہین اور چونکہ نبوت ختم ہوگئی پس علماء امت کی فہم کے لئے بعض امور اوس
عالم کی بلا تعبیر رکھی گئی تاکہ اونکا مرتبہ نافہمون سے زیادہ ہو اور ظاہر ہے کہ جب
حقیقت مہجور ہوتی ہے مجاز اوس مقام پر مستعمل ہوتا ہے اور پانسو سال کے
راہ محاورہ زیادت سے ہے گو اوس سے کم ہو یا زیادہ پس زمین و آسمان
کی فاصلہ و وسعت مین اوس محاورہ کی رعایت ہی اور تخلخل و تکاثف عالم
مثال مین دو حالت دو قرن گو کے مادۂ زمین کے ہین اور مادہ گاو سے معبر
اور گاو کا قیام اوسکے کرویت پر قائم ہے جو مچھلی و سمک سے معبر جسکا سر ایشیا
و دو کندہی افریقہ فرنگستان اور دو پانو جنوبی و شمالی امریکا ہین اور بقیہ جزائر

اوسکے پر ہین اور آسمان کی تحقیق آیندہ آتی ہے اور عالم قبر کا عذاب بقول امام
غزالی عالم مثال مین ہے علے ہذا اوسکے وسعت کا حال ہے اور لذت و دکھہ
مناسب و منافی کے دریافت سے ظاہر ہو کسی عالم مین ہو کیا بنجار صفرادی و
سودادی والے کو ان مواد کی کثرت سے جو خیالات پیدا تکلیف دہندہ ہوتے
ہین تکلیف نہین ہوتی علے ہذا مبشرات سے لذت پیدا کیا نہین ہوتا باوجودیکہ
علایق جسمیہ مین مبتلا ہوتا ہے پس جبکہ تجرد علائق سے ہو اوس مدرک کو جو موا
مین پہلی پہنا ہوا تھا اوسکو قبر یا چہ یا دخمہ مین لذت اور رنج مناسب و منافی
سے ہونا ہے جائے تعجب ہے پس اہل اسلام کے مردے کو جنت کی وسعت
اوس عالم مین اور کافر کے ایک پسلی دوسری مین آجانے قریب قیاس ہے
کہ پہلا دنیا کی دوزخ سے جنت مین گیا دوسرا دنیا وی جنت سے دوزخ رسید
ہوا ہے قیامت کی احوال اوسکے دروازہ مین ہمکو حضرات انبیا نے جبکہ پونچا دیا
شہر جنت مین ہمکو شک نرہا اور دروازہ قیامت کا یہ تھا کہ یاجوج و ماجوج کے
تین خروج لکھی ہے ایک فتح مقام سے تھا و ہان بغداد سے آرمینہ و آذربیجان
کی وسط مین ذوالقرنین نے باندہی تھے جو بقول صاحب عقد ل عشرہ ہمدان سے
تا بدریا ئے گیلان دیڑہ سو فرسنگ کے کوہ قاف کے پاس و مس کے جنوب مین
ہے اور بقول صاحب لغت عیاسے وہب بن منبہ وحسب حدیث کے جامسی تاریخ
الجمان و معالم مین ہے سد مذکور تارہ و توبل دمشک کے پاس کوہ براں مین ہے
جو بقول قیل بغداد سے کی منتہا ئے شمال ربع مسکون مین ساتوین اقلیم سے تا عرض
چودا سے مین ہے جسکی شرق مین ترک اوس سے ترک کئے گئے ہین اور غرب
مین اوسکی مملکت روس ہے اور جو کوئی اسطرقان سے جا دیسے بقول مسالک
الممالک کے کوہ براں پر غرب کے جانب سے وہی مقام ملے اوسکی شکست

سے کے خبر ہے قرآن و حدیث مین نکلی تھی پھر آخر وقت حضور صلے اللہ علیہ وسلم مین حسب
روایت صحاح ستہ کے جوام المومنین زینب رضی سے مروی ہے شکست ہوگئی اور
دوسرا خروج ہزار سال بعد خداوند چار یار کے تھا جیسے احادیث مین ہزار سال
بعد قیامت کا آنا لکھا ہے وہی فصل ۴ و ۲۰ مکاشفات مین) خداوند چار یار کے
یعنی حضور صلے اللہ علیہ وسلم کی ہزار سال بعد یاجوج والے روس و ماجوج اہل جرمن
مین شوکت لکھی ہے چنانچہ بدستور فرمودہ مشاہدہ ہے یہہ قیامت اوسکے جو قیامت
کبریٰ کا دروازہ ہے ظہور مین آئے جبکا زور سمندر و پہاڑون پر مشاہدہ اور باقی
حالات اوسکی عالم مثال کے بطور تشبیہات کے اس عالم مین صاف لکھا ہے جیسے
رسالہ آگہی نامہ مین ہمنے کتب مجموعہ عتیق توریت و متوسط انجیل و قرآن جدید و عہد
و فارسیون و کتب ہنود سے مفصل لکھے ہین اور تیسرا خروج بعد تشریف آوری
بار دگر مسیح مین ممالکات مقدس پر ہونا ہے جسکے آثار ظاہر اور جبکہ ہم قیامت کے
دروازہ مین آگئے پس شہر قیامت مین ہمکو کچھ شک باقی نہ رہا نا واقف اہل اسلام
خواب خرگوش مین پڑے ہین جنکو واقفیت جغرافیہ و تفاسیر سے نہین حالانکہ
سد کی مقام اوسکے تفسیرون مین متقدمین اہل اسلام نے لکھے ہین پس وہ
اگر ممکن ولا یبعد سے احتمالات نکالین معذور ہین گو اسمین ہم کچھ نہین کہہ سکتے کہ
جیسی یاجوج و ماجوج کی حالات تشبیہون مین تھی بہت کچھ امور قیامت کی
بھی تشبیہات مین ہون مگر اوسکے آنیمین کسی طرح کا تردد نہ رہا اور اسمین شک
نہین کہ جابلقا وہی مملکت بلقان قسطنطنیہ مین شہر جابلیاق ہے اور بلنسیہ
اسپین وہی جابلسا اور جیسے یورپ مین سے یہہ مملکت والی حسب حدیث
ایمان لائے جو پیشین گوئی حدیث مین مذکور ہوی تھی اور اون مین آبادی
بکثرت ہی پس اوس عالم کے مشاہدہ مین جیسے فصول دانیال مین بہت

کچھ

کچھہ تشبیہات ہین پر وہ امور اس عالم مین ظاہر ہوے ویسی ہی حدیثین
مذکور ہوے ہین اور مسلمانون مین سات آسمان یونانی طریق سے نہین بلکہ آسمان
پائین اوس مقام پر ہے جہان مصابیح روشن سے زینت ہے اور حکمت
جدید والی اس میدان مین جہان تارے ہین قلت وکثرت روشنی سے کچھہ درجات
کے قائل ہین اہل اسلام سات درجات کے قائل جسمین ثبوت شدید ہے اور قرآن
شریف مین آسمان جالدار کے قسم اس مقام سے ہے جیسے فرماتا ہے والسماء
ذات الحبک پس کہین جال کی طور پر میدان خالی وکہین تارے ہین البتہ وہ ملا ئین
جو ارسطو کی امت مین ہین اور اوسکی تقلید اونکی گردن مین ہے اونپر عطارد کو
آفتاب کے کاسف ہونے سے اعتراض ہے نہ اہل اسلام پر اور رجعت آسمان
اور بعض دوسرے امور کی تاویل ممکن جیسے دوسرے امور مین علما اسلام
بہت کچھہ کرتے ہین اب رہی معراج کی نسبت جو آسمانون پر صعود حضور صلی اللہ
علیہ وسلم کی نسبت وارد ہے اوسکے بابت فقیر کے ہمشیرہ زاد مظہر الہادی مجھسے
مستدعی ہوئے کہ معراج کے متعلق بعض اہل نیچر کو سخت اعتراض ہے اور اہل اسلام
بھی بعض بخواب وبعض بہ بیداری وبعض دوسرے امور مین باہم نزاع رکھتے
ہین پس اگر ایک رسالہ مختصر معراج کے حالات مین لکہا جاوے جسمین اونکی
شبہات کا دفعیہ واہل اسلام کو تسکین اور خلاف کا رفع ہوجاوے بہت
مناسب ہے نظر بران اونکی اقترام ومزید طلب کے وجہ سے یہہ رسالہ مسمی
معراج الرسول لکھا گیا اور چونکہ اسمین معراج حضور نبی سبتے صلے اللہ علیہ وسلم
کا حال لکھا جاتا ہے جو ہزار سال تم یعنے مغنم مین زمانہ آدم سے موعود ہین جنکے
لیئے سبت کی تعظیم بقول پولوس نامہ عبرانیون مین ہے اور اوسکے حد فصل
لہ و ۲۰ مکاشفات سے کے ظاہر ہوئے پس اس مقام سے سنین نسخہ توریۃ

یونانیہ آدم سے تا ولادت حضرت ابراہیم اور سنین نسخہ توریۃ عبرانیہ ولادت حضرت ابراہیم علیہ السلام
تا ولادت باسعادت حضور صلے اللہ علیہ وسلم صحیح ہین اور کتب احادیث سے بارہ
معراج حضور صلے اللہ علیہ وسلم کے مشہور ہین اگرچہ ہنوز حضور صلے اللہ علیہ وسلم کو معراج
و ترقی روز افزون ہے پس بارہ بابون مین اونکا ذکر مناسب ہے پس یہہ رسالہ
مشتمل ہے ایک مقدمہ مشتملہ سات تنبیہ و بارہ باب پر۔

(مقدمہ)

تنبیہ اول۔ بیان ایجاد عالم مین بطور حضرات صوفیہ کے مخفی نہ رہے کہ ذات حق
ہستی مطلق ہے کیونکہ حق محتاج الیہ کل وہی وجود واجب الوجود ہے پس وہی
اپنی تجلی سے قابل یعنی رحمٰن ہے اور وہی اپنے تجلی سے صاحب اسماء رحیم اوس
بعد تجلے اسم رحیم کی تجلی بعالم معانی و اعیان اور بتوسط تجلے اس عالم کی
متجلی بعالم ارواح ہوا اور قبل از عالم ارواح مراتب عقلی ہین پر واقعی اور عالم
ارواح مین اول ہے اول ایک عظیم الشان روح ہے جسکو اللہ درب کہتے ہین
جیسے آیت یوم یقوم الروح والملائکۃ صفا و آیت وجاء ربک والملک صفا صفا
اسکی دلیل اور یہود و نصاریٰ سے اوسکو اللہ کہتے ہین اوسیکے نسبت الھنا والھکم
الہ واحد وارد کہ ہمارا اللہ اور تمہارا اے اہل کتاب ایک ہے یہہ عالم کی افق
اعلے مین ہے کہ اس سے بڑہ کر عالم کثرت وجود مین دوسرا نہین اسکو عقل اول
و نور محمدی و رب و امر رب بھی کہتے ہین جسکے صف مقربین کے آخر مین جبرئیل
حاکم عالم شہادت افق مبین یعنے ظاہر شہادت مین ہین اور روح موصوف حسب
روایت مرتضوی وجہہ کے ستر ہزار یعنے بکثرت وجوہات سے متجلے و متمثل کہ ہر وجہ
ملک مہیمن ہے اور ہر وجہ متجلے و متمثل ستر ہزار لسان سے ہی یعنے جیسے وجہ
سے شخص دریافت ہوتا ہے ویسے زبان سے اوسکا حال کھلتا ہے اوس اور

سے روح کا ظہور وجوبات یعنے ملائک مہیمنہ سے آئے وملک مہیمن کا ظہور کروبیہ سے جو
بلسان معبر ہین اور ہر لسان ستر ہزار لغات سے متمثل اور ہر نعت مین کلمات گونا
گون سے تسبیح کرنیوالا کہ تا قیامت اوسکی تسبیح سے ملائک جزئیہ کا ظہور پس عالم
ارواح وملائک جند مجندہ ہی اور یہہ عالم چونکہ اجزاء لایتجزی سے مبرا ہے جنسے جسم
کی ترکیب ہے جو کسری وفکی تقسیم قبول نہین کرسکتے گو فرضے وہمی اون مین ہوسکتی
ہے پس زوال سے پاک پس کمال لطیف ہین حق یہہ ہے کہ رویت بصر سے
پاک اس مقام سے قرآن شریف مین بہ نسبت اوس روح کی وارد لاتدرکہ الابصار
وہو یدرک الابصار کہ نہ ادراک کرین اوسکو بینائیین اور بینائیون کو ادراک کرے
کہ ادراک بصر رویت سے عبارت ہے جسمین شرط مقابلہ ہے اور اس مقام سے حدیث
مین آیا ہے نورانی اراہ کہ وہ نور ہے یعنے کمال لطیف کیسی اوسکو مین دیکہون
اور اس مقام سے صدیقہ کا مطابق آیت مذکور کے ارشاد کہ جو کہی کہ حضرت صلے اللہ
علیہ وسلم نے خدا کو دیکہا اوس سے میرا روان کہڑا ہوتا ہے البتہ پردہ سے
اوسکے تجلے کی رویت کے حضرت ام المومنین قائل جو متمثل ہو جاوے جیسے طور
پر متمثل ہوا اور قیامت مین ہوگا ہکے تحقیق آئندہ آتی ہے کہ ہرچند اہل کتاب قیامت
کی اقرار ہیکے سبب تناسخ وجہنم کے معتقد نہین کہ ایک روح ایک جسم سے علاقہ چہوڑ
کر دوسری جسم مین دوسرا حیوان بنجاوے وہ بہی اس عالم شہادت مین کر
تمثل کے قائل کہ کوئی روح باوجود اپنے تعلق سابق کی باقی رہنے کی دوسری
صورت پکڑلی یا دوسری جاندار کے صورت مین بار زہو پس تمثل و برزخی
قائل ہین جیسے سید علی ہمدانی کی دعوت چالیس مقام پر ہوئی اور اپنے مقام پر
بیٹہی رہنگی باوجود چالیس ڈولی مین بیٹہکر چالیس مقام پر دعوتین کہائین اور چالیس
غزائین کہین کہ ہنوز وہ متواتر موجود ہین اور ادریس باوجودیکہ جنت مین ہین اور

ساتواں آسمان کے بصورت الیاس باز رہو سے اور کتاب ملاکی مین صد سال الیاس کے رفع کے بعد پہر الیاس و مسیح روح دینی اعظم کی خبر ہے اور ظاہر ہے کہ متمثل و متمثل و بروز و بارز مین ہر چند کمال تو حد سے ہے لیکن زوال تمثل و موت بروز سے متمثل و بارز مین فرق و نقصان نہین آتا اوسکی مثل ایسی ہے جیسی خیال ناقص مین آسکتا ہے کہ مین چند مقام پر ہون مگر چند مقام پر نہین ہو سکتا اور کامل جب خیال کری اوسکی خیالی صورتین ظہور پکڑتے ہین پس اس صورت سے طور پر روح موصوف کا تمثل ہوا اور موسے کو رویت کی سوال کا موقع ملا اور موسے کو حسب توریة فرمایا کہ تو زم نہ دیکھیگے کا پر پتہین مین سوراخ کرکے ہتیلی رکہے دیتا ہون جب نکلون تو ہتیلی اوٹہا دونکا اوسوقت تو پشت میری دیکہنا پس پشت سے دیکہا موسے بیہوش ہوگئے اور موسے کو یہہ معراج ہوئی اور فرمایا کہ تو جو یہان دیکھ رہا ہے یہہ نمونہ ہے اوس تجلی کا جو ہزار ہفتم مین بروز بصورت نبی امی اسماعیلی فرماوین گے پس اوسکا نمونہ صندوق سکینہ مین موسے نے رکہا جس سے انبیا سے کلام ہوتی تھی پس اس بنا پر جبکہ یحیی آئے اور یہود کو گمان الیاس کے آنے کا بطور جنم کے بالعینہ تہا پس یہود نے اون سے دریافت کیا آیا تم الیاس ہو یا مسیح یا وہ نبی یعنے حضور صلی اللہ علیہ وسلم پس یحیی نے بنظر اسکے کہ وہ بطور تناسخ گمان کرتی تھی بالعینہ جنمین مطلق فرق نہو انکار کیا اور مسیح سے جو دریافت کیا کہ آپ کون ہین جواب دیا مسیح ہون پس یہود نے کہا کہ مسیح کا آنا موقوف ہے الیاس کے آنے پر مسیح نے جواب دیا کہ یحیی وہی بقوت الیاس تھا یعنے بروز الیاس پس اس مقام سے الیاس حسب قرأت قرآن اور یسین سے ہین اور یہی الیاسین سے اور شب معراج مین ادریس نے مثل موسے و عیسی و یوسف کی جو حضور صلے اللہ علیہ وسلم کو برادر و نبی کہا اور مثل آدم و نوح و ابراہیم پسر و نبی نکہا عبداللہ بن عباس و عبداللہ

بن مسعود اس مقام سے حدیث معراج مین مراد ادریس سے الیاس رکھتے ہین اور
تشکل ارواح کی یہود اور نصاری اور اہل اسلام تینون قائل ہین جیسے فتمثل لہا
بشرا سویا وارد ہے اور سفید پوش کے صورت پر جبرئیل کا آنا احادیث مین مجمع صحابہ مین
وارد ہے پس اس صورت سے روح اعظم کی رویت رویا مین حسب فصل ۱۴ کتاب مکاشفات
کے یوحنا حواری کو ہوی کہ اوس مطابق حضور صلے اللہ وعلیہ وسلم کی صورت پر
اور حملہ چار عرش اسد بکر ذی النورین عقاب کے بروز اسد اللہ و ابوبکر و ذی النورین و
فاروق کے صورت پر ہوسے الحاصل رویت عالم ارواح بدون تدلی و تنزل کے نہین
ہوسکتی اور بصورت تدلی بعالم مثال باشہادت ممکن کیا بلکہ واقع ہے اور بنظر عروج
کی حضور صلے اللہ علیہ وسلم کا ارشاد من رانی فقد رای الحق چہ جائیکہ آپکو رویت
حاصل ہونی بعید ہو پس اس مقام سے ابن عباس کا قول ہے افسوس کہ نور نے
نور کو دیکھا پس اہل جنت مثل شمس نصف نہار و قمر بدر کی طور پر بالمشافہہ دیکھین گے
پس باوجودیکہ اپنے ذات مین پاک جہت سے ہے پر وہی ہر جہت مین مرئی ہوگا
پس دراصل صدیقہ و ابن عباس مین نزاع لفظی تھی اس مقام سے ظاہر کہ
ارواح کے عالم کی تجلے عالم مثال ہے جو اہل کمال کو ہنگام لطافت و عروج مین دریافت
ہوتا ہے اکثر کو خواب مین و کبھی بیداری مین جیسے دانیال کی کیسے کیسے تشبیہ کے
ساتھ خواب اور کیسی صحیح ہین اور کیسے تشبیہات مین ہین و چونکہ اس عرصہ مین انکی کتاب
کے ترجمہ بہت سے زبانون مین موجود ہین حاجت نقل عبارت نہین بالخصوص
چارون بادشاہت تخت نصری و کیانیہ و سکندری و رومیہ کا حال اور انکی دس
شاخون و گیارھوین ہرقل کا کس کس تشبیہ سے ہے اور دولت اسلامی کو
خدا کی بادشاہت کہا گیا ہے جسکو مسیح نے بکثرت امثال بیان کیا اور فصل ۲۰ مکا
شفات مین ہزار سال اوس بادشاہت کے زمانہ کا یون محدود کیا کہ اول

مین اوسکے خداوند چار خلفا ہوئے اور ہزار سال تک اوسکا زمانہ خوبی سے رہی
اور ہزار سال بعد اوسکے یاجوج والی شیا و ماجوج مین روز پیدا ہو نگے جو رنگ دریا
مثال ہون پس کیسے کیسے تشبیہ سے اونکی حالات مشاہدہ کیگئے۔ اوس عالم
سے بیان کیئے کہ بظاہر ردبس وانگریز نکلی الحاصل اس عالم کی وسعت ایسے
ہے کہ عالم جسمانی اوسکے مقابلہ مین ایسا ہی جیسے حلقہ صحراے لق ودق مین
اور اوسمین زمانہ کے گذرنیکی وہ حالت جو انگریز اپنے تاریخون مین شاہ مصر
مسلمان کا قصہ نقل کرکے تعلیم مدارس مین کرتے ہین کہ ایک بادشاہ
مصر کو تردد معراج مین تھا کہ اچانک ایک حکیم آیا اور رفع استبعاد کی واسطے طشت
پر آب طلب کرکے بادشاہ کا سر پکڑ کے غوطہ دیکر نکال لیا بادشاہ سخت غصہ ہوا
اور کہا کہ بارہ سال کمال تکلیف کے بعد زمانہ راحت مجھکو ملا تھا کہ تو مجھکو یہان
لے آیا پس حکیم موصوف نے جواب دیا کہ حاضرین مجلس کے روبرو صرف
آپکا سر پکڑ کر غوطہ دیکر نکال لیا ہے اوسوقت معراج کی تصدیق ہوئی اور بادشاہ
کا غصہ ہونا دلیل اوسکے صحت مشاہدہ کی تھی جو برسون اوسکو اوس عالم مین
تکلیف پہونچی پس واضح ہوا کہ دم کے دم مین اس جہان کی وہان ہزارہا
سال کے سیر ہو سکتی ہے علے ہذا چھوٹی شئے بڑی و کم بکثرت معلوم اوس عالم مین
ہو سکتی ہے جیسے حدیث مین دربند دلکا مشاہدہ ہے کیا عام شخص کو خواب مین
دم کے دم مین سیر عجائبات کے نہین ہوتی جو عالم دنیا مین اوس مدت مین کبھی
نہوتی لیکن حضرات انبیا کی رویت راست درست آتے ہی گو کیسے ہے تشبیہ کے
سات کیون نہو بخلاف دوسرونکے رویت کے کہ کبھی اونکی اصل ہوتی ہے
و کبھی محض اونکے خیالات کی تراشیدگی سے یا مادہ کے غلبہ سے پس عالم مثال
محض خیالی نہین ورنہ حضرات انبیا کے خواب جیسے دانیال و اشعیا و دیگر حضرات

کے جو سراسر مطابق ہین کیسی صحیح ہوتے بالخصوص جبکہ وہ پیشین گوئیین مخالف پاس
ہون جیسین دوسرے قوم مخالف کی مدح ہو۔ والفضل ما شہدت بہ الاعداء قول
عرب مسلم و معتقد علیہ ہے لیکن باوجود اس کثرت و وسعت کے اس عالم ہین وہ روشنی
نہین کہ محسوس بحواس ظاہر عام کو ہوسکے پس سدرہ کی اصل اس مقام سے دریافت
کرنی چاہیئے کہ دنیا مین ایمان کے مثل طوبی کا درخت حسب قرآن ہے جو سدرہ کے
ہی یعنی اوس عالم مین وہ ایک درخت ہے جسکے تشبیہ قرآن مین شجرہ طیبہ سے ہے
پس وہ درخت طوبی ہے جسکے بیخ زمین دل مین ہے اور شاخ اوسکے آسمانون
مین ایسے بڑے پہل و پتو کے ساتھ ہے اعنی ایمان سے ہے کہ آگاہی زمین قلب مین اور
چڑہا ہے سبع سماوات تک جسکے جزا جنت ہے پس وہ اوسکے پاس ہے اور اوسمین
پہل بڑے بڑے لگے ہین اور پتی اوسمین بڑے بڑے ہین اور نیک اعمال سے
طرح بطرح کے رنگ سے مزین ہے اور دو ندین اوسکی تصدیق و تلفظ مثل نیل
و فرات کے سیراب کرنے والی اور دو اوسکے باطن کی ندین جنت مین اونکا ظہور
اس بیخ سے ہوگا غالباً وہ احسان و صریح الایمان ہین جیسے شرع کی صورت جسکے
مسائل باریک تر بال و تیز تر تلوار سے ہین قیامت مین صراط کی صورت پکڑیگی جیسے
فتوحات مکیہ مین ہے پس وجود جنت بیشک اوس عالم مین موجود ہے گو ہمکو
ظاہر قیامت مین ہوگا۔ الحاصل چونکہ اس عالم مین وہ روشنی جو حواس سے
محسوس ہوسکے نہین پس اس روسے وہ ظلمت مین ہے اس مقام سے رزین
رضی اللہ عنہ نے جو مضمون اینما تولوا فثم وجہ اللہ سے واقف تھے اور عالم
جسمانی بہ نسبت عالم روح و مثال کے جواہر کے عالم ہین خلق گنا جاتا ہے وگرچہ
وہ بھی مخلوق ہین حضور صلی اللہ علیہ وسلم سے دریافت کیا کہ حق قبل از خلق
خلق کہان تہا فرمایا عما مین جو بمعنے ظلمت ہے اور اوسکے لطافت کے بابت

فرمایا کہ نہ نیچی اوسکے ہوا ہے نہ اوپر یعنے ہوا کے عالم سے بھی پاک ہے اور حاکم
اس عالم کا نام اسرافیل ہے جنکا رتبہ جبرئیل سے بزرگ ہے اور جبرئیل حاکم عالم
جسمانی ہین کہ غیب سے بزور خدا شہادت مین لانے والے اور اوسکے لئے
دو ملک عظیم میکائیل موجب حیات و عزرائیل موجب ممات درکار پس جبرئیل افق
مبین یعنے عالم ظاہر کا مبدء ہے الحاصل خدا تعالے نے عالم مثال کو ظاہر کرنا چاہا
پس اولا ہبا بروز یعنے بزمانہ اول اجزائے دیمقراطیسے کی صورت پر ارواح
جزئیہ نی تمثل پکڑا اور ارواح کلیہ کے ظہور کے لئے اونکی ترکیب درکار حسب مراتب
ہوئے پس اونکے مادہ ثقیل ولطیف کو جدا کیا جو زمین سارے عالم کی تحتی پیدایش
بروز دوم ہوئی پس لطیف سے اوسکے سات درجات کئی جو سبع شداد اپنے ثابتی
کے سبب سے ہین اور اکثر ثابتہ مثل سورج ہے جو زمین سے گیارہ لاکھ درجہ اس
وقت مین پیمائش سے ظاہر ہوا ہے کہ بعلم مثلث ہوی ہے جنسے طلبہ مدارس
اسلامیہ کمتر واقف ہین اور غیر لطیف سے سیارہ بنائے پس اون مین سے جو آفتاب
کے گرد ہین بطور زمین سات شرع مین ہین یعنے عطارد زہرہ زمین مریخ مشتری
زحل و ساتوان دوسری سیارات اس آفتاب سے مثل ارنیس وغیرہ کے اور
چاند اس زمین کا سیارہ ہے اور حکمت حکیم کو غور کرنا چاہئے کہ اس زمین کے
لئے ایک چاند کافی ہے اور مریخ و مشتری و زحل کو اونکی دوری کے موافق
چند پس خدا تعالے نے ویسے ہی کئے اور جیسے اس سورج کی سیارہ ہین ویسے
دوسرے سورجونکی سیارات ہونگی خدا کی مخلوق کو کسنے حد کیا ہے اور ہر کرہ
کے لئے ایک وجہ روح اعظم کو حاکم کیا پس بناتات وحیوانات اس
زمین پر بنا کر عالم انسان کو پیدا کیا اور انسان مین انسان کامل بنایا جسمین ساری
جہان کے نمونہ ہین اور انسان کامل مین بصورت محمد وجہ اوسکے متمثل و بارز

جنکی ستر ہزار لسان سے ستر ہزار اہل جنت بحسب حدیث ایسے ہون کہ ہر ایک کے سات ستر ستر ہزار لغات اہل اسلام جنت مین بلا حساب وکتاب جاوین جنپر حضرت ابراہیم وموسے وعیسی کو غبطہ ہو۔

تنبیہ دوم۔ مخفی نرہے کہ جب حضور صلے اللہ علیہ وسلم کا و آپکی امت کا یہ رتبہ ہے پس اس مقام سے نامہ عبرانیون مین پولوس زبور سے نقل کرتے ہین کہ انسان یعنے داؤد وابن انسان یعنے مسیح کا کیا رتبہ جو حضور صلے اللہ علیہ وسلم کے اوپر اونکو اختیار ہو بلکہ ملائکہ یعنے عالیہ کا آپپر دخل نہین پس جب اپنی حقیقت کو حضور صلے اللہ علیہ وسلم غور فرمادین پس اوس وقت مین وما رمیت اذ رمیت ولکن اللہ رمی کی صفت ظاہر ہوا اس مقام سے فصل (۳۳) سفر مثنی موسے مین محمد رسول اللہ کے تفسیر مین لکھا ہے کہ خدا آیا سینا یعنے مکہ مین کہ سینا نام مکہ کا فصل ۴ نامہ گلتیون مین پولوس بتلاتے ہین جو مجموعہ انجیل مین ہے پھر فصل ۳۳ مذکور مین ہے اور خداوند سیر کرنے گیا سیعر کے اور بقری نسل سیعر از اسحاق ہین حضور صلے اللہ علیہ وسلم دو مرتبہ تشریف لیگئے پھر فصل ۳۳ مذکور مین ہے کہ اوٹھا صحراے فاران یعنے تیمہ مین جسکو طیبہ مدینہ طیبہ کہتے ہین اور چار خلفا کی مثل فرماتے اور کتاب حبقوق نبی مین ہے کہ تیمہ مین صحرای فاران مین خداوند ہزارون پاکون سے جلوہ گر ہوا پر نوبت اوسکے پردہ مین سٹلے پس بنا پرکے والون کو یہود مدینہ نے قبل از ہجرت نبی سے اس امی کی یہہ نشان بتلائی کہ تین سوال کرو اگر کسیکا جواب ندین جانو دکیا نبی ہوئی دگرتین مین سے دو کا جواب دین وایک کا ندین یعنے اونکو در پردہ کر جاوین پس جانو کہ وہ نبی موعود ہین کیونکہ وہ فصل (۱۸) سفر مثنے سے جانتے تھے کہ بظاہر وہ نبی مثل موسے ہونگے اور موسے نے پچھلے پچھلی خبرین ... ہی ہین پس یکسوال

قصۂ اصحاب کہف سے کہ جو پہلے گذرا ہی اور نہ توراۃ میں اونکا قصہ ہی نہ انجیل میں اور دوسرا سوال ذوالقرنین
سے کہ جس نے سد یاجوج ماجوج پر باندہی ہے اور نبی اعظم کی امت پر اون سے آفت آنی ہے ۔ پس ضرور
ہی کہ نبی اپنی امت کو اونکے حال سے مطلع فرمادیں گے اور ایک روح موعود سے دریافت کرو جو کہ ہمیں ظہور فرمادینے
ہے ۔ نکے والوں نے جو سوال کیے دو اوّل کا جواب آیا اور روح کا جواب در پردہ ہوا کہ روح موعود امر رب
سے ہی کہ امر رب نام ہی روح اعظم کا تو یہ حضور صلی اللہ علیہ وسلم کی پیدائش کا حال ہے اور یہ عظمت حضور رسول خدا
صلی اللہ علیہ وسلم کی ہے اور چونکہ حضور صلی اللہ علیہ وسلم اس دین کی وجہ روح اعظم ہیں اور ہر نجم کے لیے
وجہ اعظم ہی پس اس مقام سے سورۂ نجم میں حضور صلی اللہ علیہ وسلم کی قسم ہے جیسے ہم بیان کریں گے ۔ بدیں وجہ
دولت اسلامی کتب مقدسہ میں بالخصوص ساثث و ڈو دانیال و انجیل میں ۔ بانجا خدا کی بادشاہت سے معبر ہے
اور روح کی وجہ موعود ہونے حضور صلی اللہ علیہ وسلم پر آیت قرآنی ۔ و اوحینا الیک روحا من امرنا ۔ دلیل ہی کہ اتاری
ہم نے تیری طرف روح عظیم اپنی امر سے +

تنبیہ سوم

جو اہل عقل کہ قدرت خدا کی بے شمار اور مقدورات حق سبحانہ کو بے حد سمجھتے ہیں اور اپنے زمانے کا مشاہدہ
بلکہ معائنہ کر رہے ہیں کہ کیسی کیسی صنعتیں مثل تار و ریل اس زمانے میں نکلی ہیں وہ ہرگز دوسرے امور میں
جن کو عقل تجویز کرتی ہے انکار نہیں کرتے کہ مطابق اوسکے وقوع میں آوے ۔ پس اونکے نزدیک مسئلہ تجدد
امثال میں تردد واقع نہ ہوگا ۔ جو آیت قرآنی بل ہم فی لبس من خلق جدید سے قیامت کے وجود پر سند فرمانا
ہے کہ کافر منکرین قیامت خلق جدید سے اشتباہ میں ہیں تحقیق اوسکی یہ ہے کہ عالم آدمی چراغ کی لو شام سے
جو صبح تک جلے ایک سمجھتا ہے پر محقق جانتا ہی کہ ہر دم میں نئی ہوتی جاتی ہے ایسے ہی دوسرے اجسام
کا حال ہی بالخصوص نامیات میں یہ امر ظاہر ہے کہ ہر وقت اوسمیں سے کچھ کم و زیادہ ہوتا ہے پس وہ بعینہ
نہیں رہتا پر تجدد امثال سے ایسا ظاہر ہوتا ہی کہ سابق وہی لاحق ہی جبکہ اس قدر تحقیق ہے تو تخت بلقیس
کے آنے کے دم میں شیخ محی الدین عربی نے یہ وجہ لکھی ہی کہ علم والے نے جسکو عمل میں دخل ہوتا ہے
جیسے ہی آن فنا میں تخت عدم میں گیا اور جو اوسکے مثل وجود میں آنے والی تھی اوسکو اوس مقام پر ظاہر
نہ کیا بلکہ دوسرے مقام پر بطور ظفر سے آنے ہی حالت عالم کی غائبہ اشیاء کی طلب میں ہوتی ہے

گو اونکو اس مسئلہ کا علم نہیں ہوتا - اس مقام سے ابدال پل کے پل میں ایک مقام سے دوسرے مقام پر طے ارض کرتے ہیں - چنانچہ اس عرصے میں لندن و فرانس میں ایسے عامل بہت کچھ ہیں کہ اشیاء کو بلا آلات کے مسافت کی قطع کی ایک آن واحد میں طلب کر لیتے ہیں پس براق کو قطع مسافت دم کی دم میں جہاں نظر پڑتی ہے وہاں قدم رکھے - کیا جائے تعجب ہے - گو ناواقف کے لئے مقام تعجب ہے - بالخصوص جبکہ اوس میں برق کی صفت ہو - کیا تار برقی لمحہ واحدہ میں ہزاروں کوس پہونچتا نہیں +

تنبیہ چہارم

عالم صغیر کے بیان میں

مخفی نہ رہے کہ جیسے عالم کبیر میں حق انا عالم رحمٰن قابل و عالم رحیم اسما و عالم اعیان و عالم ارواح و عالم مثال اسرافیل و عالم شہادت جبرئیل و عالم انسان میں متنزل ہوا ویسے انسانِ کامل میں بمقابل عالم شہادت اوسکا جسم ہے اور اوس میں مضغہ عالم بمقابل جبرئیل و بمقابل عالم اسرافیل عالم مثال کے فواد اور بمقابل عالم ارواح کے روح اور بمقابل اعیان کے عالم سر اور بمقابل رحیم عالم اسما کے خفی اور بمقابل عالم رحمٰن کے عالم خفی اور انا ہو مقید انائے مطلق کا مظہر - پس اہل کمال کو اس صورت سے حسب لیاقت عروج سبع سماوات پر ہوتا ہے کہ ہر مرتبہ بالا آسمان ہے اور ہفت مراتب کے بعد مرتبہ ذات ہو کا ہے - پس یہ صورت سیر انفسی ہے - اس مقام سے سرمد فرماتے ہیں ؎ ملا گوید احمد بہ فلک در شد + سرمد گوید فلک در احمد در شد اور موسیٰ علیہ السلام کو عروج بسبب سیر آفاقی غالب تھی جس سے طور پر تجلی ہوئی - اور مسیح کو سیر انفسی جنہوں نے صعود میں کیا - اور حضور صلی اللہ علیہ وسلم چونکہ اکمل ترین ہیں دونوں سیروں سے موصوف اور دونوں تجلیوں سے متجلے +

تنبیہ پنجم

بیان معراج دوسرے حضرات انبیاء میں

مخفی نہ رہے کہ معراج بمعنی عروج ہے اور ہر نبی کو اوسکے درجے کے موافق ایک وقت عروج کا ہوتا ہے پس حضرتِ آدم کو وہ وقت تھا جبکہ اونمیں درخت حیات نور محمدی رکھا گیا جس سے سارے جانداروں کے نام سکھلائے گئے - جیسے درس نہم فصل دوم کتاب تکوین سے ظاہر ہے -

اور حضرت ادریس کو مقام عالی جنت میں ملا اور ملائک نے جو وہاں سے نکالنے کی تدبیر کی مرافعہ آپ کا حق کے روبرو پیش ہوا۔ آپ کی دلیل یہ تھی کہ جنت عالی سے جاکر واپس کوئی نہیں نکلتا۔ حق تعالیٰ نے اونکی بات قوی رکھی۔ یہاں سے ظاہر ہوگیا کہ جنت آدم وہ ہے جہاں نیل و فرات و دجلہ و جیحون حسب حدیث مسلم و توریت کے ہیں۔ جہاں شیطان کا گذر ہو سکتا ہے اور خوف نیا رہتا ہے چنانچہ آدم وہاں سے خارج بھی ہوئے جیسے امام بلخی و امام قشیری اہل سنت و بہتر فرقہ دوسرے اہل اسلام کے اور نصاریٰ و یہود کا مطابق توریت کے قول ہے اور حضرت نوح کو وہ عروج کا وقت تھا جب کہ حسب توریت عہد دائمی حضور صلی اللہ علیہ وسلم کے قبل از طوفان خبر دی اور حضرت ابراہیم کو وہ ہوا جبکہ ملکوت آسمانی و زمینی یعنی دولتِ اسلامی خدا کی بادشاہت اسماعیلی و دولتِ زمینی اسحاقی دکھلائی گئی اور یہی دم کے دم میں اسمٰعیل و ہاجر کو ممالک مقدس سے مکہ میں براق پر سوار کر کے ڈال گئے اور موسےٰ کو وقت طلب رویت در طور سینین پر جبکہ حضور صلے اللہ علیہ وسلم کی خبر دی گئی اور مسیح کو کوہ تین پر جب کہ حسب فصل (۵) متی کے مشلہم فی الانجیل کی تفصیل کے اور حواریوں کو کوہ زیتون پر جب کہ روح قدس سے بھر کر حضور صلی اللہ علیہ وسلم کے حسب فصل (۳) کتاب اعمال کی پیشین گوئی کی و علےٰ ہذا دوسرے حضرات انبیا کا حال ہے +

تنبیہ ششم

حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو ہر چند ہر وقت عروج تھا لیکن زمان ولادت سے تا وفات حسب ارشاد فوائد الفواد حضرت نظام الدین اولیا کے ملفوظ کے مطابق احادیث کے بنظر شہرت بارہ اوقات بڑھکر معراج ہوئی بعض جسمانی و بعض عالم مثالی و بعض منامی و بعض ما بین النوم والیقظہ مراقبہ کی حالت میں و بعض آفاقی بعض انفسی و بعض قبل از نبوت و وحی جلی و بعض بعد کو و بعض حالت ولادت و بعض حالت صغر سنی و بعض بعد از وحی جلی اور بعض میں جنت میں تشریف لے گئے و بعض میں نہیں۔ پس اس وجہ سے کہ بعض کو ایک حدیث پہونچی و بعض کو دوسری و علےٰ ہذا صورت اختلاف پیدا ہوئی +

تنبیہ ہفتم

جب کہ حضرات انبیا حضور صلے اللہ علیہ وسلم کو تجلی حق سمجھیں پس اس سے بڑھکر اور کیا صورت ہو جیسے

بعض کے ارشادات سابق لکھے گئے۔ تو ہم کو کچھ لازم نہیں کہ کسیطرح کوئی بات علیطور شاعریت نسبت حضور لکھیں جسمیں مبالغہ وغلو کو دخل ہو کیونکہ فی نفسہ حالات عجیبہ کیا کچھ کم ہیں۔ اور اپنا مذہب وہ ہے جو قرآن واحادیث سے ظاہر ہو نہ اُنکو کسیکے مذہب کے ہم طرفدار ہوں۔ پھر عالم شہادت کی بات کو عالم شہادت پر اور مثال کی بات کو عالم مثال پر اور خواب کی بات کو عالم خواب پر اور مراقبہ کی بات کو مراقبہ پر غرض ہر محل کی بات کو اوسکے محل پر لکھنے چاہتے ہیں واللہ الموافق

باب اوّل

معراج اول کے بیان میں

(جو متعلق بجسم ہے)

مخفی نرہے کہ پچھلی کتاب میں لکھا ہوا تھا کہ خداوند جب تشریف لاوے گا۔ زمین کی سیر کرے گا پس جبکہ حضور صلی اللہ علیہ وسلم رونق افروز اس جہان کے ہوئے ابر رحمت آغوش میں اوٹھا لے گیا اور آواز آئی کہ حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو عالم کی سیر کراؤ تاکہ آپ کے نام سے پہچانیں اور شاہد کرم پر لے جاؤ۔ پس سیر کرا کر وہ ابر آپ کو واپس لایا جیسے اکثر مولود خوان اوسکو پڑھتے ہیں +

باب دوم

بیان معراج دوم جسنے حضور صلی اللہ علیہ وسلم میں۔

سلم میں انس بن مالک سے روایت ہے کہ حضور صلے اللہ علیہ وسلم کے پاس جبرئیل آئے کہ آپ لڑکوں میں کھیلتے تھے۔ پس آپ کو جبرئیل نے پکڑا اور گرایا تو شق کیا آپ کے دل کو اور نکالا اوس سے خون بستہ۔ پس فرمایا کہ یہ حظ شیطان ہے تم سے پھر دھویا اوسکو طشت سونے میں آب زمزم سے پھر ملایا اوسکو پھر لوٹایا اوسکی جگہ اور لڑکے دوڑتے ہوئے آئے۔ اپنی ماں پاس یعنی حلیمہ دودھ پلانے والی پاس۔ پس کہا کہ محمد قتل کیے گئے تو جیتے آدمی حضور صلے اللہ علیہ وسلم کی طرف اس حالت میں کہ حضور متغیر اللون تھے اور انس کہتے ہیں کہ میں نے سینہ مبارک میں اوس سلے ہوئے کا نشان دیکھا تھا۔ حدیث تمام ہوئی۔ یعنی تاکہ پھر حضور صلی اللہ علیہ وسلم لڑکوں کے لہو میں شامل نہ ہوں اور

خون بستہ

بسبب سودا ہوتا ہے اور شیطان کی روح کا تعلق نار سموم سے حسب قرآن ہے اور جسمین سوداویت غالب اوسمین اثر شیطان زیادہ ہوتا ہے ایسے ہی مجنون کو دیوانہ یعنے دیو لگا ہوا کہتے ہین جیسے اسکی تحقیق رسالہ کواکب دریہ ترجمہ مشکوۃ مین ہمنے بہت کچھہ کی ہے ❖

باب سوم

معراج سوم حضور صلے اللہ علیہ وسلم کے بیان مین

مخفی نرہے کہ چھہ ماہ تک قبل از وحی جلی حضور صلے اللہ علیہ وسلم کو خواب مین الہام سے معراج ہوئی حضرت صدیقہ فرماتی ہین کہ جو دیکھتے وہ مثل فلق صبح ظاہر ہوتا اور بیشتر مثل صلصلہ جرس کی آواز سرمدکے الہام ہوتا یہ بھی معراج ہے جیسے اکثر اولیا اس امر سے آشنا ہین ❖

باب چہارم

مخفی نرہے کہ اس عرصہ شش ماہ کے قریب مین ایک معراج عظیم الشان ہوا جسمین بیت مقدس و ہفت طبق آسمانونکی سیر خواب مین فرمائی پس ہر ایراد مخالف نادرست ہے۔ اور مسلم مین حدیث انس ہے جو دلالت اسپر کرتی ہے کہ مین نے انس بن مالک سے سنا کہ ہم کو حدیث کی اوس رات سے کہ حضور صلے اللہ علیہ وسلم کو اسرا کیگئی مسجد کعبہ سے کہ آئے آپ کے پاس تین نفر پہلے اس کے کہ وحی کیجاوے آپ کیطرف کہ حضور صلے اللہ علیہ وسلم خواب مین تھے مسجد حرام مین اور چلا گئے۔ حدیث اوسکے قصہ کے ساتھ مثل حدیث ثابت بنانی کی اور مقدم کیا کچھہ اور موخر کیا زیادہ کیا اور کم کیا۔ اور یہ معراج وہ ہے جسکی طرف سورہ نجم قرآن شریف مین اشارہ ہے کہ البتہ دیکھا محمد نے روح اعظم کو یعنی افق اعلے مین۔ بار دگر سدرۃ المنتہی کے پاس جسکے پاس جنت ماوا ہے اور جبرئیل کا مقام افق اعلے مین نہین بلکہ افق مبین عالم شہادت ادنے مین ہے اور افق اعلے پر روح اعظم ہے جیسے ہمنے پہلے تنبیہ مین بیان کیا۔ پس سورہ نجم مین افق اعلے پر روح اعظم کا ذکر ہے اور سورہ کورت مین افق مبین کا ذکر ہے۔ جہان مقام جبرئیل ہے اور یہ معراج اوسوقت ہوئی ہے کہ ہنوز ملائک کو ساتون آسمانون کی حضور صلے اللہ علیہ وسلم کی بعثت کی خبر نتھی اور ہنوز نماز کمر فرض نہ ہوئی تھی جسکی اسلام مین نہایت تاکید

نہ ہے ۵ روز محشر کہ جان گداز بود + اولین پرسش نماز بود + پس اس سے نماز فرض ہوئی چنانچہ
ثابت بنانی سے مسلم نے روایت کی انہوں نے انس سے کی - کہ حضرت صلے اللہ علیہ وسلم نے فرمایا
کہ میرے پاس لایا گیا براق اور وہ دابہ ہے سفید حمار سے لنبا خچر سے کم رکھے اپنا کھر اپنی نظر کی
منتہا پر - فرمایا کہ مین اوسپر سوار ہوا یہان تک کہ لایا گیا مین بیت مقدس مین فرمایا کہ مین نے اوسکو باندہا
اوس حلقہ سے جس سے انبیا باندہتے - فرمایا مین داخل ہوا مسجد مین اور پڑہین اوسمین دو رکعتین - پھر مین
نکلا - کہ لائے میرے پاس جبرئیل شراب کا ظرف اور دودہ کا ظرف تو اختیار کیا مین نے دودہ کو
پس جبرئیل نے کہا کہ آپنے فطرت اختیار کی - پھر چڑہایا مجھکو آسمان تک تا آخر جسکا مطلب قریب ہے
بخاری کی روایت کے جو مالک سے کی جسکا ذکر آتا ہے پس اس سے مستفاد ہوا کہ دوسرے
انبیا کو بھی براق آیا ہے اور کتاب بدو خلق بخاری پارہ سیزدہم مین مالک بن صعصعہ سے
روایت ہی مگر اس قدر قصہ جو مذکور ہوا وہ نہین اور قریب اوسکے مسلم مین ہے اور روایت بخاری
کا ترجمہ یون ہے اس حال مین کہ مین تھا بیت کے پاس سونے و جگنی کے درمیان - پس ذکر کیا ایک
مرد کا دو مردون مین یعنے تین ملائکہ کا پس لایا گیا مین حکمت و ایمان سے بھرا ہوا سونے کا طشت پس
شق کیا گیا نحر سے مراق شکم تک پھر دہویا گیا شکم آب زمزم سے پھر بھرا گیا حکمت و ایمان سے اور لایا گیا
مجھکو دابہ سفید خچر سے کم خر سے بلند کہ مین چلا جبرئیل کے ساتھہ تا آنکہ آئے ہم آسمان دنیا کو - کہا گیا کون ہے
یہ کہا گیا جبرئیل کہا اور تیرے ساتھہ کون ہی کہا گیا محمد ﷺ سوال کیا گیا کیا رسالت کی گئی آپ کیطرف کہا ہان
کہا مرحبا آپ کو اور اچھا آنے والا ہے جو آیا - تو آیا مین آدم پاس کہ مین نے اونپر سلام کیا - جواب دیا مرحبا
تم کو نبی و بیٹے - پس آئے ہم دوسرے آسمان کو - کہا گیا کون ہے یہ کہا جبرئیل کہا تیرے ساتھہ کون
ہے - کہا محمد کہا گیا کہ آیا رسالت کی گئی ہے آپ کیطرف - کہا ہان - کہا گیا آپ کو مرحبا اور البتہ اچھا
ہے آنے والا جو آیا پس آیا مین عیلے و یحیلے پاس کہ اون دونون نے کہا مرحبا آپ کو بہائی و نبی
پس آئے ہم تیسرے آسمان کو کہا گیا کون ہے یہ کہا گیا جبرئیل کہا گیا کون ہے تیرے ساتھہ کہا
گیا محمد ﷺ پوچہا گیا کیا رسالت کی گئی ہی آپ کیطرف کہا ہان کہا گیا آپ کو مرحبا اور البتہ اچھا ہے وہ
جو آیا - پس آیا مین یوسف پاس - پس مین نے اونپر سلام کیا تو جواب دیا مرحبا آپ کو برادر و نبی -
پس آئے ہم چوتھے آسمان پر کہا گیا کون ہی یہ کہا جبرئیل کہا گیا کون ہے تیرے ساتھہ کہا گیا محمد صلی اللہ

علیہ وسلم کہا گیا آیا رسالت کی گئی ہی آپ کیطرف کہا گیا ہان کہا گیا آپ کو مرحبا اور اچھا ہی آنیوالا
جو آیا۔ پس آئے ہم ادریس کے پاس تو مین نے اونپر سلام کیا اوسکا جواب دیا۔ مرحبا آپ کو برادر و نبی
پس آئے ہم پانچوین آسمان کو کہا گیا کون ہی یہ کہا گیا جبرئیل کہا گیا کون ہے تیرے ساتھہ کہا گیا محمد
کہا گیا کیا رسالت کی گئی آپ کیطرف کہا گیا ہان کہا آپ کو مرحبا اور اچھا ہے آنے والا جو آیا۔
پس آئے ہم ہارون کے پاس کہ مین نے سلام کیا اونپر پس کہا آپ کو مرحبا بہائی و نبی پس آئے
ہم چھٹے آسمان کو کہا گیا کون ہی یہ کہا گیا جبرئیل کہا گیا اور تیرے ساتھہ کون ہی کہا محمد صلے اللہ
علیہ وسلم کہا گیا اور رسالت کیگئی ہے آپ کیطرف کہا ہان کہا گیا آپ کو مرحبا اور اچھا ہے آنیوالا
جو آیا۔ تو آیا مین موسےٰ کے پاس اور مین نے سلام کیا اونپر تو کہا آپ کو مرحبا پس جب مین نے تجاوز
کیا موسےٰ روئے پس کہا گیا کس شے نے تجھکو رلایا کہا اے میرے رب اس شخص مرد کی امت
مین سے جو بھیجے گئے ہین میرے بعد داخل ہونگے جنت مین اوس سے افضل جو میری امت سے
داخل ہونگے پس آئے ہم ساتوین آسمان کو کہا گیا کون ہے یہ کہا گیا جبرئیل کہا گیا ہے کون
تیرے ساتھہ کہا گیا محمد کہا گیا کیا رسالت کی گئی ہے آپ کیطرف کہا ہان کہا گیا آپ کو مرحبا اور اچھا ہے
آنے والا جو آیا۔ پس آیا مین ابراہیم پاس تو مین نے اونپر سلام کیا اونہون نے فرمایا تم کو مرحبا بیٹے و نبی
پس اوٹھائے گئے میرے طرف بیت معمور اوسکو مین نے جبرئیل سے دریافت کیا تو کہا یہ بیت
معمور ہے اوسمین نماز پڑھتے ہین ہر روز ستر ہزار فرشتے جو نکلین پھر عود کرین یہ آخر ہین اوسکے جو اونپر
ہین اور لائی گئی میریطرف سدرۃ المنتہیٰ ناگہان اوسکے بیر مثل ہاتھون حجر کی تہی اور اوسکے
پتے ہاتہیونکے کان جیسے اوسکے تہ مین چار نہرین ہین دو نہرین باطن اور دو نہرین ظاہر پس
جبرئیل سے مین نے دریافت کیا پس کہا دو باطن نہرین تو جنت مین ہین اور دو ظاہر وہ فرات
و نیل ہین پس فرض کیگئی میرے اوپر پچاس نماز تو مین لوٹا تا آنکہ موسےٰ پاس آیا تو عرض کیا۔
موسےٰ نے کہ آپنے کیا کیا مین نے کہا فرض کیگئین مجھپر پچاس نماز کہا مین آدمیونکو تمسے زیادہ
جانتا ہون مین نے اسرائیل سے سخت برتاؤ کیا ہے آپ کی امت طاقت نہ رکھیگی پس چاہئے
اپنے رب کیطرف اور سوال کیجئے اوس سے پس مین لوٹا کہ مین نے اوس سے سوال کیا پس ہوا
کہا اوسکو چالیس پھر اوسکی مثل تیس پھر اوسکے مثل پس کین بیس پھر اوسکی مثل دس پھر آیا مین

پاس پس کہا اوسکی مثل کر کیا خدا نے اوسکو پانچ پس آیا مین موسے پاس تو کہا آپ نے کیا کیا
مین نے کہا پانچ اوسکو کیا پس کہا اوسکی مثل کہنا تھا مین نے سلمت پس ندا آگئی کہ مین نے پورا کیا
اپنا فرض اور اپنے بندون سے تخفیف کی اور جزا دون بندونکو دس گنی نہ رہے کہ ادریس سے
مراد الیاس ہین اور وہ بھی مکان عالی کو اوٹھائے گئے ہین اور بیت المعمور نقشہ ہی کعبہ کا اوس
عالم مین ورنہ آسمانون مین کعبہ کے محاذی بنظر حرکت زمین یا آسمان کے متصور نہین و ہر چند تاویلات
کی گنجایش بہت کچھ ہے لیکن صریح خواب و بیداری کے بیچمین قبل زمانہ نزول وحی جلی کے یہ امور واقع
ہین اور قران شریف کی آیت ولقد راہ نزلۃ اخری سے اوس طریق سے کہ سورہ نجم مین ہم
بیان کرینگے رویت حق روح اعظم ہی ہوئی مگر وہی در پردہ تجلی جسکے نسبت حضرت صدیقہ کو انکار نہین
اور ان احادیث پر تیسرے کا کسیطورت سے اعتراض واقع نہین ہوتا اور سدرۃ المنتہی و اوسکے
پاس جنت کا ہونا جیسے ہم نے تنبیہ اول مین بیان کیا ہے بعید از عقل جزوے نہین چہ جائیکہ عقل
کلی کے نزدیک کیونکہ کلام عالم مثال ہو ہی اور عالم مثال مین بہت تشبیہات سے امور دریافت ہوتے ہین اور قران مجید مین ہے قل ما کنت
بدعا من الرسل کہ وہ ایسٹ کوئی نیا رسول نہین پس جیسا ون حضرات کے کلام مین تشبیہات ویسے حضور صلے اللہ علیہ وسلم
کے کلمات مین لازم اور روایت مسلم مین ابن حزم وانس ہین جو روایت جنت مین تشریف لیجانا
اور واپس آنا لکھا ہے وہ منافی اسکو نہین کہ بیدار سے یا بعد از موت جو اوسمین جاوے وہ پھر
واپس نہین آتا جیسے قصہ ادریس سے ظاہر ہے

باب پنجم

پانچوین معراج حضور صلے اللہ علیہ وسلم کے ذکر مین

(جو بیداری مین ہوئی)

مخفی نہ رہے کہ معراج پنجم عبارت نزول وحی جلی سے ہے جو جبرئیل غار حرا مین آئے اور
اقرا باسم ربك الذی خلق خلق الانسان من علق تعلیم کی اور یہ واقعہ رمضان سنہ چہلم عمر مبارک
مین واقع ہوا اور افق مبین مین چھ سو بازوؤنکے ساتھ جبرئیل متجلی ہوئے پس اس مقام سے
جو بیداری مین ایسی صنعت سے دیکھا آپ کانپنے لگے اور سردی سے زملونی زملونی فرماتے

ام المومنین خدیجہ رضی اللہ عنہا پاس تشریف لائے یہ ایک بڑی معراج جسمانی ہے اور حضرت خدیجہ ورقہ نوفل پاس لے گئین اور اونہون نے تسکین کی اور علی مرتضے چونکہ پرورش حضرت خدیجہ مین تھے وہ ایمان لے آئے ✣

باب ششم

معراج ششم حضور صلے اللہ علیہ وسلم بیداری مین

جسکا ذکر کے سورہ بنی اسرائیل مین ہے جیسے ارشاد ہے سبحان الذی اسرے بعبدہ لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصے الذی بارکنا حولہ لنریہ من ایتنا الکبرے انہ ہو السمیع البصیر پاک ہے شرک سے وہ ذات پاک جسنے سیر کرائی اپنے بندہ کو رات مین مسجد حرمت والی مکہ سے مسجد اقصے تک جسکے گردکو برکت دی ہم نے تاکہ ہم دکھلادین اپنی بڑی آیات کیونکہ وہ شنوا ہے بینا ہے قوم اسرائیل کی عاجزی کو بینا ہے شرارت رومیہ کو جسکا ذکر زبان ابراہیم سے بالخصوص ہوتا چلا آیا ہے کہ رومیہ سے جو یہود برباد ہونگے زمانہ اہل اسلام مین یہود کے دشمن رومیہ برباد ہونگے اور یہ معراج جسمانی ہے اور اسمین وعدہ اراضی نشانات کبرے کا دیا گیا ہے جسکو معراج سال بارہ مین پورا کیا جیسے سورہ نجم سے ہم لکھین گے گو اسمین بھی بڑے بڑے نشان و معجزات ظاہر ہوتے اور اس وقت یہ معراج ہوا ہے جبکہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ پر ابوجہل کو شبہ ڈالنے کا خیال تھا۔ واضح ہو کہ ابوبکر اس وقت ایمان حسب آیت حتے اذا بلغ اربعین سنۃ کے لائے اور سنہ چالیس کو پہونچے اور دو سال حضور صلے اللہ علیہ وسلم سے خرد تھے اور نزول ابتدا وحی سے مدت تک فترت رہی اور پھر جو نزول شروع ہوا اور تعلیم کو حکم ہوا پس اول ابوبکر صدیق کو تعلیم ہوئی تو حکم تعلیم کے بعد اوّل ایمان ابوبکر لائے پس جبکہ حضور صلے اللہ علیہ وسلم کو یہ معراج ہوا اوّل ابوجہل جسکو حضور صلے اللہ علیہ وسلم سے ملا اور کہا کیا خبر ہے ارشاد فرمایا کہ رات کو مین بیت مقدس گیا اور آگیا پس سنکر بڑی بات جانی اور ابوبکر کو کہلا بھیجا کہ آج تمہارے صاحب کو یہ ہوا یعنے تاکہ اونکو الزام دے اور ابوجہل کذیب ہوا اور ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ نے کہلا بھیجا کہ مین اس سے زیادہ کا یقین کرتا ہون کہ جبرئیل دم کے دم مین آسمانون سے آتے ہین اور

جاتے ہین پس ابوبکر صدیق سے ملقب ہوئے اور ابوجہل نے قافلی مکی کا حال دریافت کیا اور بیت مقدس کی صفت پوچھی کہ کبھی حضور صلے اللہ علیہ وسلم وہانپر تشریف نہ لے گئے تھے اور اتفاق سے حضور صلے اللہ علیہ وسلم کو چونکہ ناگہان دیکھے تھے اوسکی صفت یاد نہ رہی تھی ۔ پس حضور صلے اللہ علیہ وسلم کو سخت رنج ہوا کہ فی الفور جبرئیل نے بیت مقدس کی صورت روبرو کردی کہ دوسرا معراج روحانی دراصل ہوا پس اوسکو دیکھکر صاف صاف ارشاد کیا اور مطابق پایا اور قافلونکی بابت ارشاد کیا کہ فلان قافلہ مجھکو فلان جگہ ملا تھا کہ فلان شخص کا اونٹ میرے براق سے بھڑکا اور وہ گرا اور اوسکا ہاتھ ٹوٹ گیا اور فلان قافلہ مجھکو فلان جگہ ملا تھا اونمین سے ایک شخص نے مشک سے پانی برتن مین لیا اور مشک کا مُنہ باندہتا تھا اور مجھکو پیاس تھی وہ مین نے پی لیا کہ وہ تعجب کرتا رہا اونکی نسبت کافرون نے کہا ہم دریافت کرینگے ۔ پس جبکہ وہ قافلے آئے اون سے حال دریافت کیا مطابق ارشاد کے پایا اور نیز اونہون نے دریافت کیا کہ فلان قافلہ کہان تھا اور کب آویگا ارشاد ہوا سورج نکلتے وقت فلان روز ۔ پس جو اوسکی طلب مین نکلے اور اوسکا ذکر زیادہ مین موجود ہونے سے ۔ پس ایک نے کہا کہ وہ سورج نکلا اور خلاف ہوا تو دوسرے نے کہا وہ زورق کا اونٹ دیکھا کہ حسب ارشاد وہ قافلہ بدستور موجود آیا اور نشانات سے جتنے ظاہر ہوتی ہین اور سمجھے وہ جھکے نشانات معائنہ ہون اور ہر چند اس معراج کا سورہ بنی اسرائیل مین آیت وما جعلنا الرویا التی اریناک الا فتنة للناس مین رویا فرمایا ہے مگر استعمال رویا کا رویت چشم پر بھی آتا ہے ۔ پس قائلین رویا کی پوری دلیل نہین علے ہذا رویا کے معتقدونکا قول ثابت ہو لجانے لفتنہ سبب اقصے کے کافی نہین ہوسکتے ہین کہ عام اشخاص رات کی شے دیکھے ہوئے کم ہو سکتے ہین یا جد جانے کہ حضور صلے اللہ علیہ وسلم اور رویا کی بات اکثر بھول سکتے ہین کیونکہ تفصیل کیطرف بہت کم التفات ہوتا ہے +

باب ہفتم

معراج ہفتم کے بیان مین

جو بیداری مین ضمناً مذکور ہوا اوسکے مطابق قول مرد ہے جو فرماتے ہین ۔ ملاگوید احمد بفلک و نشد

سرمد گوید فلک در احمد برشد + کہ جب بیت مقدس کے صفت ابوجہل وغیرہ نے دریافت کی پس جبرئیل
علیہ السلام نے بیت مقدس سامنے رکھدے یعنے خودمین اوسکا نقشہ ملاخطہ فرما کر خبر دی +

باب ہشتم

معراج ہشتم کے بیان مین

بعد فرصت نماز کے جیسے بخارے مین کتاب جنائز مین ہے سمرة بن جندب سے کہا کہ حضور صلی اللہ
علیہ وسلم جب کوئی نماز پڑہتے یعنے نماز صبح متوجہ ہوتے اپنے روکے ساتھ پس فرمایا
تم مین سے آج رات کسی نے خواب پس اگر کوئی دیکھتا تو بیان کرتا۔ پس کہتا جو چاہا ہے اللہ تعالی
نے پس سوال کیا ہم سے ایک روز پس ارشاد کیا۔ کیا کسینے دیکھا ہے تم مین سے خواب عرض کیا
ہمنے نہین دیکھا۔ فرمایا۔ لیکن مینے دیکھا آج رات دو مردونکو کہ آئے میرے پاس اور پکڑے
میرے دونون ہاتہہ پس لے گئے مجھکو ارض مقدس تک پس اچانک ایک مرد ہی بیٹھا اور ایک
مرد ہے اوسکے ہاتہہ مین چمچہ سے لوہے کا ڈالتا ہے دوسرے کی باچھہ مین یہان تک کہ پہنچے
اوسکی گردن مین پھیر ویسے ہی کرتا ہے اوسکی دوسری باچھہ مین اور صحیح ہوجاتی ہے اوسکی باچھہ پس عود
کرتا ہے۔ پس کرتا ہے اوسکی مثل پس مین نے کہا کیا ہے یہ دونون نے کہا چل پس ہم چلے تا آنکہ
آئے ہم ایک مرد پاس جو اپنی پیٹھ پر بیٹھا تہا اور ایک مرد کھڑا ہے اوسکے سر پر پتھر کے سات کہ
ٹہوکے اوسکے سر کو۔ پس جب اوسکے مارتا ہے اوسکو لڑکتا ہے پتھر پس اوس پتھر کے لانے کے
لئے جاتا ہے پس نہین لوٹتا اوسکی طرف یہان تک کہ اوسکا سر ہوجاتا ہے اور لوٹتا ہے اوس کا سر
جیسے وہ تہا۔ پس وہ شخص اعادہ کرتا ہے پس مارتا ہے اوسکو۔ مین نے کہا یہ کون ہے ان دونون نے
کہا چل۔ پس ہم چلے ایک سوراخ تنور مثال کی طرف اعلا اوسکا تنگ ہے اور اسفل اوسکا واسع ہے
آگ جلائی گئی ہے اوسکے نیچے۔ پس جب بلند ہوتی ہے یعنے اوسکی گرمی سے آدمی دور ہوجاتے
ہین قریب ہے کہ نکل جاوین پس جب بجھتی ہے رجوع ہوتے ہین اوسکی طرف اور اوسمین مرد ہین اور
عورتین ننگی پس مین نے کہا یہ کون ہے۔ یہ کہا چل پس ہم چلے یہانتک کہ آئے نہر خون پر اوسمین
ایک مرد ہے کھڑا اور کنارہ نہر پر ایک مرد ہے۔ جسکے ہاتہہ مین پتھر پس متوجہ ہوئے اوس مرد کی

طرف جو نہر مین تہا۔ پس جب وہ اوسمین سے نکلنے کا ارادہ کرے پہینکے اوسکی طرف پتہر اوسکے منہ مین
پس لوٹا وے اوسکو جہان تہا۔ پس جب آتا کہ نکلے پہینکتا اوسکے منہ مین پتہر۔ پس لوٹ گے جیسے تہا
پس مین نے کہا کون ہی۔ یہ دونون نے کہا چل پس ہم چلے یہان تک کہ آے ایک سبز باغ مین۔
جسمین بڑا درخت تہا اور اوسکی جڑمین نیچے بڈہے و لڑکے اور ناگہان ایک مرد ہے قریب اپنے
دونون ہاتہون مین آگ روشن کرتا پس چڑہایا مجہکو درخت پر۔ پس داخل کیا مجہکو ایک گہر مین کہ نہ دیکہا
مین نے کبہی نیک وافضل اوس سے اوسمین مرد بڈہے ہین وجوان اور عورتین و لڑکے بہی نکالا
مجہکو اونہون نے وہان سے۔ پس چڑہایا مجہکو درخت پر کہ داخل کیا مجہکو ایک گہر مین کہ نیک و افضل تہا
اوس سے اوسمین بڈہے وجوان ہین مینے کہا پہرایا مجہکو تم دونون نے آج رات۔ پس خبر دو
مجہکو اوس سے جو مین نے دیکہا دونون نے کہا ہان لیکن وہ جو تو نے دیکہا جسکی باچہہ پہاڑی جاتی تہی
تو وہ جہوٹہا ہے جو بات کرے جہوٹی پس پہیلائے جاوے تا کہ آفاق کو پہونچے تو کیا جاوے۔
اوسکے ساتہہ قیامت تک اور جسکو تو نے دیکہا کہ اوسکا سر کوٹا جاتا ہے تو وہ مرد ہے جسکو اللہ نے قرآن
سکہلایا۔ پس سویا اوس سے رات مین اور نہ عمل کیا اوسمین دن مین کیا جاوے اوسکے ساتہہ قیامت
تک۔ اور وہ جسکو تو نے دیکہا سوراخ مین۔ پس وہ زانی ہین اور وہ جو دیکہا نہر مین وہ بیاج کہانے والے
ہین۔ اور بڈہے درخت کی جڑمین ابراہیم ہین اور لڑکے اونکے گرد اونکی اولاد ہین اور جلانے والا
آگ کا مالک خازن دوزخ ہی اور پہیلا گہر جسمین تو داخل ہوا عامہ مومنین کا گہر ہے ولیکن یہ گہر پس شہدا
کا گہر ہے اور مین جبرئیل ہون اور یہ میکائیل پس اپنا سر اوٹہا تو اوٹہایا مین نے اپنا سر کہ ناگاہ میرے
اوپر بادل مثال ہی اونہون نے کہا یہ تیری جگہ ہے۔ پس مینے کہا چہوڑو مجہکو کہ جاون اپنے گہر مین۔
اون دونون نے کہا کہ باقی رہی ہے تیری عمر جسکو پورا نہین کیا۔ پس جب تو کامل کرے گا تو
آوے گا اپنی جگہ مین۔ لیکن مخفی نہ رہے کہ مسلم مین روایت ہے بن حزم وانس بن مالک سے یہی کہ جبرئیل
مجہکو لے گیا یہان تک کہ آئے ہم سدرۃ المنتہی کو۔ پس ڈہانپا تہا اوسکو رنگون نے جنکو مین نہین جانتا
فرمایا پہر داخل کیا گیا مین جنت مین۔ پس ناگہان اوسمین موتی کی قبہ تہی اور مٹی — اوسکی مشک
کی پس ممکن ہے اسمین توفیق اس طریق سے کہ دوسرے حدیث مین داخل ہونا ہے مراد ہے
اور پہلے حدیث مین مراد سکونت ہی۔ واللہ اعلم +

باب نہم

بیان معراج نہم مین

دو نفع ہو کہ باب معراج مسلم مین ابن عباس سے ایک معراج مروی ہے کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گذرے وادی ازرق مین۔ پس فرمایا کون ہے یہ وادی۔ تو لوگون نے کہا یہ وادی ازرق ہے فرمایا گویا مین دیکھتا ہون موسے کی طرف اترنے والے ہین ثنیہ سے اور اونکے لئے آواز ہے خدا کیطرف تلبیہ کے ساتھ پھر آئے ثنیہ ہرشا پر۔ پس فرمایا کون یہ ثنیہ ہے لوگون نے کہا ثنیہ ہرشا فرمایا گویا مین دیکھتا ہون یونس بن متی کیطرف سرخ ناقہ جعد پر اونپر جبہ تھا صوف کا اونکے ناقہ کی زمام لیف کی ہے اور وہ تلبیہ کرتے ہین اس مقام پر امام نودی نے فرمایا ہے کہ حیات انبیاء بڑکر شہدا سے ہے اور تشریف لانا حضرات انبیا کا حج مین بعد از موت اس مقام سے ثابت ہے اور یہان سے ترقی بعد از موت۔ فصوص الحکم مین لکھی ہے اور وادی ازرق وادی ہے مکہ و مدینہ کے مابین مین جیسے خود دوسری روایت مسلم مین مبین ہے +

باب دہم

معراج دہم کے بیان مین

مخفی نہ رہے کہ مسلم مین چند احادیث اون معراجون مین ہین جسمین کعبہ مین انبیا پیش کئے گئے ہین جیسے حضرت ابراہیم و حضرت موسی و حضرت ابراہیم علیہم السلام جو سواے دوسرے معراجون مذکورہ کے خواب مین ملاحظہ کئے ہین جیسے مسیح کے روبرو موسی و الیاس حسب فصل (۷) متی و (۹) مرقس و (۹) لوقا کے تشریف لانے جنکو پطرس نے بھی دیکھا جو عمدہ حواری تھے اور حضور صلی اللہ علیہ وسلم کے خاص و عام صحابہ کے روبرو جبرئیل آتے ہیں جیسے حدیث ایمان و اسلام و احسان سے ظاہر ہے۔ **معراج یازدہم** معرکہ آرا ہے اہل جغرافیہ والونکے نزدیک جو تاریخ طبری میں ہے کہ حضور صلی اللہ علیہ وسلم بیت مقدس تشریف لے گئے اور وہان سے ملک یاجوج و ماجوج و تارہ و تویل و منسک پر اور اونپر اسلام پیش کیا اور اونہون نے تسلیم نہ کی اور جابلقا و جابلسا والو نپر گئے

دالو نیبر گئے انہون نے اسلام قبول کیا اور اہل علم خوب جانتے ہین جیسے ہمنے مفصل تفسیر لمعات
ایزدی حیات سرمدی مین کیا ہے کہ یہ زمین چوبیس ہزار میل کے قریب دائرہ رکھتی ہے
اور اسی زمین پر یاجوج وماجوج اور اسی پر زمین جابلقا وجابلسا ہین لیکن حضرات انبیا عالم مثال سے
معاینہ فرماتے ہین پس اونمین اکثر تشبیہات ہوتے ہین جو کتاب دانیال کی پیشین گوئی زمان اسلام
تک دیکھی وہ حیران تشبیہات مین مقدمہ ان لوگون مین نہ ہو اور کتاب مکاشفات یوحن جو اول
سے آخر تک دیکھی جسمین حالات اہل اسلام زمانہ حضور صلے اللہ علیہ وسلم صاحب خلفاے اربعہ
سے لیکر سلطنت عباسیہ واسماعیلیہ وکروسیٹ وچنگیز خانیہ وواقعات آیندہ مین تا زمان یاجوج ماجوج
ومسیح وبارہ آئمہ مہدیہ تک جو بعد بارہ حوارے کے ہونے والی ہین کیسے کیسے تشبیہات مین
مذکور ہین وہ اہل ملقان واہل ایبن ویاجوج وماجوج کے حالات پر جو احادیثون مین مذکور ہین
متعجب نہ ہوگا جسکے تفسیر ہمنے مفصل مقدمہ چہارم تفسیر مذکور مین اور حالات یاجوج وماجوج مقدمہ
ششم مین کتب یہود ونصارے واہل اسلام وہنود سے بطور تشبیہات کے لکھے ہین کہ عام اس زمانہ کے
واقف کمتر ہین۔ تاریخ الجمان نے تاریخ الزمان مین امام عصر وحید زمان شیخ محمود عینی محدث
حنفی مرحوم سے نقل کی ہے کہ یاجوج وماجوج آدم ونوح کی نسل سے ہین اور انکی وہی صورتین و
اشکال ہین جو دوسرے انسانونکی ہین اور جو کوئے خلاف اسکے خیالات جمادے وہ لغو ہے
اور وجود یاجوج وماجوج کا شرح چغمینی ومفرح القلوب حکیم ارزانی وغیرہ مین پانچوین چھٹی وساتوین
اقلیم مین لکھا ہے۔ مگر چونکہ اس زمانہ کے علما واقف نہین اسوجہ سے یہان کچھ مختصر لکھا جاتا ہے
کہ فصل دہم تکوین وفصل اول تاریخ ایام سند اخلہ مجموعہ تورات مین یاجوج کو یافث کا بیٹا لکھا ہے
جسکی اصلی مملکت مفسرین انگریز سیتھیا مین لکھتے ہین جہان سے انگریزونکی اصل ہے اور اوسکا
مقام حسب فصل (١٧) سلاطین دوم مندرجہ تورات کے مادے بن یافث کے پاس لکھی ہے
جہان حسب فصل (٥) ایام اول و ١٥ و ١٦ سلاطین دوم کے ہارا وہالور متصل خلیج مشہور
نہر جوزان کے تھے اور مادے کے اکثر اولاد ہمدان سے تا نہر گیلان تھی۔ چنانچہ ابتدا مین ذوالقرنین
کورش کیقباد ہمدانی نے جو مید وفارس کا شاہ تہا اور حسب فصل ٢١ - و ٤٤ یشعیا و ٥ -
دانیال کے ذوالقرنین سے ملقب ہے جسکو انگریزی مین سائرس کبیر بہی کہتے ہین۔ ہمدان سے

لیکر تا نہر گیلان سد ڈیڑہ سو فرسنخ کی تبائی جراب تک موجود ہے اور اوسکو صاحب بیغیا دسے
دنیتاپور سے ورمنے آرمنیہ وادر بیان کے مابین مین لکہتے ہین اور بعض باب الابواب کو
جسپر اکثر مقام پر سلیسہ پلایا ہوا ہے سد سمجہتے ہین اور یہ ذوالقرنین ۳۳۶ قبل مسیح مین فاتح بابل
تہا اور سنہ ۳۲۵ قبل مسیح مین مرا اور اوس سے پہلے ششہ قبل مسیح مین یاجوج بن سمعیا بن روبن
بن یعقوب کی اولاد بڑی زور آور ہہی اوسکو تلگت بلناصر و پول اسریہ کے بادشاہون نے بکڑکر
سلکت ماجوج مین حسب فصل (۵) تاریخ ایام اوّل و ۵ او ۱۶ - سلاطین دوم کے بسایا نہر گیلان وہید
کے پاس - پس قوم گالی گیلانی نسل ماجوج و نسل یاجوج نے زور بکڑا تو اونپر کیقباد نے آرمنیہ
وادر بیجا ان مین پہلے ایک سد بنائی جو قباد پدر نوشیروان کی مشہور ہے - مجہکو یون ظن ہے
کہ دراصل وہ کیقباد کی ہے اور پہر قباد نے اوسکی درستی کی ہے اسوجہ سے سابق بہی کیقباد
کے کر کے سینے لکہی ہے پر عقول عشرہ و تاریخ کبنی مین قباد کی ہی لکہی ہے اور چونکہ اکثر یاجوج
لشمول بعض ماجوج کے ڈینوب ڈانیز مین زور آور ہوئے اونمین سے کاسک تہے جنکو معالم مین
وہب سے بکبک کر کے لکہا ہے تو ذوالقرنین مذکور اپنے مملکت سے غرب مین اون پر
چڑہا اور ہر ایک ملک کا غرب لطور محاورہ متعین ہے نا واقف تاریخ اگر اسکو سمجہی جا × سے لا کیا
ہے اور کاسک موٹی اونٹگنے ہین جنکا عرض مثل طول کے ہے کہ ہر شخص انگو دکرتا ترشوا نے
الا اپنے حرض کو اپنے چاروںطرف کی سٹائی سمجہتا ہے - پس اونکو شکست دی اور وہ قلعہ جات
بلوند کے پاس ہین غالبًا اوسوقت کے ہین اور یاجوج وہان سے کوہ قاف کی شمال مین گئے
اور مملکت کتبا واقع داغستان کو جو نسل الانا یعنے ایران بن سام سے آریہ کر کے ہے الان
ستانے لگے پیچہ سالون مین مندرون داغستان سے سنکرتی حروف ظاہر ہوئے
ہے جو اس مقام سے رچا ہہ سکتہ ۲۲ منڈل ۷ ورگ دیدورچا سکتہ ۳ ۲ - کانٹ (۵)
وغیرہ اتہرون مین کوک کے شر سے مندرونکی بچاؤ کے لئے پناہ مانگی ہے کہ یاجوج
قوم ہیوہ کو دوسرونکے مندرون سے ضدتہی - اس مقام سے ویدونکے شروعات کا وقت
ظاہر ہوا اور دکوک کو کوک کے ساتہہ کلب درم دکلکی پران مین لکہتے ہین جنکے آنکہ مین
کہینچی و ریل والے ہون اور اونکے آخر مین ملکہ معظمہ کا بہی ذکر ہے انکا اصل یاجوج برا تہے

کوہ یراں کے شرقیونکو بھی ستانے لگے - جبکہ ذوالقرنین ہویلا سے سودان کو اور سائرس کبیر
ذوالقرنین کے فتوحات مملکت مصر مین رولن صاحب بھی لکھتے ہین اور وہان سے جو
جنوبی سیر ذوالقرنین کی معالم مین وہب بن منبہ تابعی سے لکھی ہے مشرق کو آیا
یعنے پہلے مملکت بابل کو سنہ ۵۳۸ قبل مسیح مین بیلشصر بن بخت نصر سے چھینا اور مملکت
یہود پر یہودیونکو قید بابل سے خلاص کیا اور مملکت شرقیہ مین تمسک پر پہونچا جو سیبیریا کے
روس مین ہے جہان پہاڑون سے حسب قران ستر و پردہ نہین یہ حد شرقی اوسکی سیر کی
ہوئی اور وہان سے حد شمالی پر مملکت توبل پر گیا جو حد شمالی سیبیریا کے روس پر ہے اقلیم
ہفتم مین اور وہان سے اپنی مملکت کو لوٹا تو قریب تارہ کے پہونچا اور جیسے تارہ و تمسک و توبل
ابنائے یافث کے یہ تینون شہر ہین ویسے تارہ سے تاتار و توبل سے تبت و تمسک سے
تشکین اہل چین ہین پس تارہ کے پاس کوہ یراں کے دس میل کی کہائی سے جو نہر یراں کے
قریب ہی یاجوج بشمول اولاد ماجوج لوٹ کرتے تھے تو اوس مقام پر پتھر و گارے سے دو چٹونکے
بیچ دیوار بنائی جبکہ دیوار برابر دو چٹونکے ہوگئی اوس پر مناسب طور سے موقع موقع سے لوہا گلا کر
پلادیا جیسے محکم دیوارونکا دستور ہے پس اوس مقام سے اونکی آمد بند تھی اگرچہ ڈنیوب و ٹانیز
کے مابین والی کیمیرو سے جنگ کرتے رہے اور یاجوج و ماجوج کی کیمیرو پر فتح نمایان ہوئے
اور سرایک لوٹتے رہے لیکن پورب کیطرف کوہ یراں سے نہ نکل سکے کہ ہرچند حسب حدیث
اوسکو چاٹتے تھے یعنے کھودتے اور کاغذ برابر رہجاتی یعنے کم رہجانے پر آر پار نہ ہوتی تھی کہ اوس
سے گرکر پھر مستور ہوجاتی لیکن یہ اوسوقت تک اونکا کام رہا جب تک ام المومنین حضرت زینب
رضی اللہ عنہا سے روایت نہ ہوئی تھی پھر ایک روز حسب روایت صحاح ستہ کے وہ آر پار
ہوگئی یہ ایک خروج اونکا ہوا - دوسرے خروج کی بابت حدیث مین ارشاد ہے کہ ہزار سال
بعد میرے قیامت اوے گی اور تین سو سال گذر گئے اور قیامت اب تک نہ آئی اوسکا
جواب فصل ۴ ز ۲۰ مکاشفات یوحنا مین لکھا ہے کہ خداوند چار خلفا کی ہزار سال تک شیطانکو قید کریگا اور ہزار
سال کے بعد شیطان قید سے خلاص ہوگا اور یاجوج و ماجوج کو بہکاوے گا کہ اطراف ممالک اہل
اسلام پر تسلط کرنا شروع کرین گے وہی مشاہدہ ہوا اور آیت وہم من کل حدب ینسلون کے مطابق

حدب شمالی سے ہے یاجوج روس ٹربا اور حدب جنوبی سے دوسرے اہل یورپ جرمنی
جیسے ابوالفضل مین لکھا ہے کہ جاجیونکا راہ اہل فرنگ روکتے ہین جسکو عرصہ تین سو سال کا ہلو
اور فصل ۴۰ و ۳۹ خرقیل مین مفصل کیا کہ یاجوج واسطے زمینیا و توبل و تمسک کے ساتھہ آخر
زمانے مین جرمن و فارس ابناے گومر یعنے کیومرث بن یافث ہونگے و دیکھیم خود شاہد ہے
اور اوسکا تسلط کوش بن حام کے اولاد پر ہوگا جو حبشونکے پاس بستے ہے وہ بہی زنجبارا و خیوا
و فرمانہ وغیرہ کے تسلط سے ظاہر اور اونکے ساتھہ گومر کے بقیہ اولاد یعنے سکستانے اولاد
اسکے ہونگے وہی مرو پر قابض ہوا اور جہان اسکے اولاد ہوگے وہانبر متصرف ہوگا —
اور قبط کے اولاد سے بربر و سوڈان و کابل جیسے بقول بعض ہے اوسکا حال بہی فصول مذکورہ
مین لکہا ہے اور شیر ببر سوداگرونکے جہنگے جہنڈے پر شیر کا نشان ہے یعنے انگلستانیونکا
باشندہ و دون ہند و تار سیس پر تسلط لکہا ہی اور جیسے تارسیس کے اولاد سے صور و صیدا
تھے ویسے یونان و جاوہ و جاپان نسل تارسیس بن یوان سے ہین الیسا برہما کے شرق یونان
چین پر سرکار انگریز کا تسلط ہوجانا قریب قیاس ہے۔ یہ دوسرا خروج یاجوج و ماجوج ہے
اب تیسرا خروج بیت مقدس پر ہوگا مگر پہلے سنہ ۱۳۴۲ھ کے قریب سلطنت ترک بنی قنطورا
نسل ابراہیم سے باقی رہے گی جو عیفا بن مدین کی اولاد سے ہین جنکو ایشیا کے لکھتے ہین انکا ملک
بنی اصفر لینگے اور اوسکے بعد امام مہدی مدینے سے مکہ مین آکر پہچانے جاوینگے اور
بنی اصفر پر فتحیاب تا مملکت قسطنطنیہ ہونگے اوسوقت دجال آوے گا اور اوسکو مسیح علیہ السلام
سنہ ۱۳۴۵ کے قریب قتل کرینگے۔ اوسکے بعد تیسرا خروج بیت مقدس پر ہوگا اسکو عرصہ
(۳۰) سال کا باقی ہے اور قرآن مجید مین حسب آیت افحسب الذین کفروا ان یتخذوا عبادی
من دونی اولیاء کے بعض یاجوج و ماجوج خدا کے بندون مسیح و مریم کے پرستش کرنیوالے
جنکے ٹھکانے اس جہنم زمینی مین جو جنت آدم کے مقابلے مین ہے کیسے کیسے ہورہے مین
اور بعض حسب آیت ھل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیہم فی الحیوۃ الدنیا وہم یحسبون
انہم یحسنون صنعا کے بحد حیات دنیا کے معتقد جو صنعتین ایسی بناوین اور ظاہر کہ طویل القامت کو
مثل کہجور و تاڑ بولتے ہین اور جنوبیے رو سے طویل القامت کو مثل درخت آذر کہنا جو سنہ گذرا

ہوتا ہے بعید نہین جو حدیث مین بطور محاورہ آیا ہے کہین شتر گز کا نہین فرمایا علے ہذا
شمالی روس کے بوتونکو مرتضے نے بالشیتہ کہا ہے اور کان حواس مین عمدہ ہوتا ہے۔
اس جگہ سے قرآن مین کا فرون کا قول نسبت حضور صلے اللہ علیہ وسلم کے تہا کہ وہ کان ہین
بلا التشبیہ یہ لوگ کان اسعنے حواس ظاہرے کو لحاف و استعمال کر رہے ہین و باطنے کان معرفت
ندارد کہ وہ مثل فرش ہین اور انہین سے ایمان کمتر لاتے ہین۔ پس جو ارشاد حضور صلے اللہ
علیہ وسلم کا تہا کہ وہ ایمان نہ لاوینگے پورا ہوا اور کثرت کی اونکی یہ حالت کہ ایک شہر اجمیر مین
اجمیر کے باشندے چالیس ہزار ہین و ایک شہر لنڈن مین چالیس لاکھ ہین و علے ہذا دوسرے
امور کو غور کرنا چاہیے کہ نہ انکے روبرو پہاڑ ٹھیرسے نہ سمندر۔ بحیرہ طبریہ جو پندرہ میل
مین ہے اوسکے کیا حقیقت ہے جو ٹھیرے جسکے بابت حدیث مین ہے اور جابلقا
وہ ہے مملکت بلقان جسمین ہنوز جابلیاق شہر ہے اور جابلسا وہ ہے بلنیہ اسپین ہے
جسمین سے اہل اسلام کے عملدارے ایک مین ہنوز بہت ہے دوسرے مین نکلے ہے اور
وہ بہت کچہہ آباد ہین اور اونکے سارے اشخاص عالم مثال ہین جو دیکہے اونکے نسبت
دنیا اوس عالم کے مطابق ارشاد ہوا یہ مین نے اپنے خیال کے مطابق لکہا ہے جسکو
زیادہ تحقیق منظور ہو وہ تفسیر سے حیات سرمدی دیکہے جسمین صدہا و ہزارہا عجائبات ہین

باب دوازدہم

عظیم ترین معراج کی بیان مین
(جو بارہوین سال حسب سورہ نجم کے ہو)

ہر چند اسکو سال بارہ نبوت کی نظر سے پہلے لکہنا تہا پر بنظر زیادت بیان کے تاخیر کے
اور جو شخص مسئلہ بروز و تمثل سے واقف ہے وہ اس کو خوب سمجہے گا کہ حضور صلے اللہ علیہ وسلم
وجہ دیرو ز روح اعظم ہین جو بنظر حقیقت رب ہے روح ہین اور بنظر ظاہر نبی و رسول پس
قرب سے فی الحقیقت قاب قوسین کیا تا او ادنی صحیح ہے جسمین حضور صلے اللہ علیہ وسلم
مفقود دنیا سے نہین ہوسے بلکہ یہان بر رویت اپنے آپ مین تہے جیسے فرمایا ہے

والنجم اذا ہوے الی آیات ربہ الکبرے خلاصہ ترجمہ قسم ہے نجم محمد کی جو شب
معراج میں ترقی پاکر درجہ انسانیت میں اترا نہ گم ہوا تمہارا صاحب نہ کج اور نہ بولے خواہش سے
نہیں ہے اوسکا قول مگر وہ جو وحی کیا اوسکے رب نے تعلیم کیا اوسکو صاحب قوت و زور
والے رحمن نے بصورت روح اعظم جیسے سورۂ رحمن میں ہے پس اوپر لوٹے ہوئے
محمد اپنے رتبہ ترقی پر اور اودہر روح اعظم تہا افق اعلے کے ساتہ پہر قریب ہوئے محمد
افق اعلے کے طرف تو اترا روح اپنے درجہ سے تجلے ہو کر پس اس ترقی محمد و تجلے روح
ہوتے محمد بقدر قوسین بلکہ اوس سے بہی قریب۔ پس وحی کی روح نے اپنے بندہ محمد
کیطرف وہ جو وحی کے نہ دروغ کہا دل محمد نے وہ جو دیکہا۔ آیا تم شک کرتے ہو اوسپر
جسکو اوسنے دیکہا اور البتہ دیکہا۔ بار دگر معراج اول میں سدرۃ المنتہی کے پاس اوس سدرہ
کے پاس جنت ماوا ہے جب ڈہانپا سدرہ کو اون الوانون نے جو ڈہانپا نہ ٹہٹرے ہوئے
بصر محمد نہ کج رویت حق میں اون الوان کیطرف دیکہنے سے بلکہ توجہ روح میں رہے
البتہ دیکہیں اپنے پروردگار کے بزرگ آیتیں وہ جو موعود سورہ اسرے کی آیت
لنریہ من آیتنا الکبرے میں تہیں اور بزرگ ترین آیات سے روح اعظم مظہر اول ہے
جسکے نسبت اول ما خلق اللہ نوری وارد حدیث میں ہے۔ یہ ترجمہ صاف آیات کا۔
مطابق مذہب ابن عباس کی ہے اور اسمیں کچہہ شک نہیں کہ جبرئیل حسب سورہ کورت کے
افق مبین میں زمانہ شروع وحی جلے میں چہہ سو بازونکے ساتہ دکہلائی دے۔ پس
صدیقہ کے استفسار میں تفسیر آیت ولقد رآہ بالافق المبین میں حضور صلے اللہ علیہ وسلم
نے مراد جبرئیل سے فرماتے۔ پر افق اعلے پر مقام جبرئیل نہیں وہاں پر روح کا مقام ہے
جو ذی العرش ہے۔ باقی رہی یہ بات کہ حضرت صدیقہ فرماتے ہیں کہ میں نے حضور صلے اللہ
علیہ وسلم سے آیت ولقد رآہ بالافق المبین اور آیت ولقد رآہ نزلۃ اخرے
کو دریافت کیا تہا۔ حضور صلے اللہ علیہ وسلم نے جبرئیل کیے نسبت فرمایا تہا کہ اوسکے عظیم جثہ
نے بند کیا تہا زمین و آسمان کو پس نسبت افق مبین کے جواب مسلم ہے کہ وہ حضور صلے اللہ
علیہ وسلم کا ارشاد ہے لیکن دوسرے آیت کی بابت حضور صلے اللہ علیہ وسلم کے طرف

سے جو اب خلاف آیت کے کیسے ہو سکے جبکہ رویت سدرۃ المنتہے کے پاس ارشاد کی گئی
ہے اور روایت مین ما بین زمین و آسمان کے وسط مین ہے ۔ اسمین کسی راوی کو اشتباہ
واقع ہوا جو حضرت صدیقہ و حضور صلے اللہ علیہ وسلم کے طرف نسبت کر دیا ہے پس اسی وجہ
یہ حدیث مسلم غریب ہے جیسے ترمذی مین ہے کہ ابو بکر رضی نے بلال کو حضور صلے اللہ علیہ
وسلم کے ساتھ قبل از نبوت ممالک شام سے کر دیا تھا کہ یہود سے ضرر نہ پہونچے اگرچہ راوی
اوسکے درست ہین لیکن چونکہ تاریخ کے خلاف ہے کہ بلال قبل از نبوت کسی محکوم
صدیق کے تھے ۔ ترمذی نے کہا کہ یہ حدیث غریب ہے قابل سند نہین اور ایسا کچھ اشتباہ
بہت مرتبہ ۔ حضرات جلیل القدر سے اتفاق سے واقع ہوا ہے دیکھئے تمتع و قران کے
ممانعت عمر فاروق و ذی النورین نے کی اور مرتضے نے قران کے موافق جاری
کر دی یا جناب مرتضے و عباس و حضرت زہرا رضی اللہ عنہم نے طلب وراثت کی
حالانکہ حدیث مین نحن معاشر الانبیا لا نورث ولا نورث وارد ہے جسکے مطابق بعد
کو جناب مرتضے نے تعمیل کی ۔ اب اس مقام پر تحقیق احادیث مثل نورانی اراہ النورانی
اراہ کے مناسب ہے پس مخفے نہ رہے کہ جیسے حدیث مین روح کے نسبت جیسے اول
ما خلق اللہ العقل ہے ویسے اول ما خلق اللہ نوری وارد ہے پس ابو ذر نے رویت رب جب
دریافت کیا ۔ حضور صلے اللہ علیہ وسلم نے ارشاد کیا کہ نور کو مین نے دیکھا جیسے دوسرے
روایت مسلم مین ہے اور معنے نورانی اراہ کے صاف ہین کہ وہ مطابق حدیث اول
ما خلق اللہ نوری کے میرا نور ہے دوسرے جگہ اپنے سوا مین کہان دیکھون جیسے
ایک روایت مین نورانی بفتح را ہے مطلب اوسکا یہ ہے کہ مین خود نورانی ہون
بسبب اسکے کہ وہ میرا نور ہے اوسکو دیکھتا ہون اور ابن عباس اس رمز سے آشنا تھے
جیسے آپ کا ارشاد ہے کہ حضور نور سے نور کو دیکھا ۔ اس مقام سے ۔ ومن رانی
فقد رای الحق ہے جیسے موسے کو ارشاد فصل بستم خروج مین ہوا کہ تو یہ نمونہ دیکھتا ہے
بعد وہی ظہور کا جو نمبر ہفتم مین فرمایا جاوے گا اور حجاب حق وجود مطلق نور ہے
اور ورا سے حجاب سے کلام و رویت کی حضرت صدیقہ رضی اللہ عنہا معتقد ہین

اور بلا حجاب وجود مطلق کی رویت من حیث الاطلاق کب متصور اگر اوٹھا دیوے حجاب تو البتہ جلا دیوین جلال اوسکے وجہ کے اوسکے خلق کو جہان تک منتہی ہو۔

تتمہ

اس معراجکے متعلق

مخفی نہ رہے کہ جب حضور صلے اللہ علیہ وسلم نے سورۂ نجم پڑہے پس آیت مذکورہ کے بعد آیت افرایتم اللات والعزے القی الشیطان ہے یعنے نبی نے تو دیکھا رب کو کیا تم نے دیکھا لات وعزے وغیرہ بتان ذلیل کو کیا تمہارے لئے نر ہے اور خدا کے لئے مادہ یہ اسوقت مین تقسیم بری ہے نہین ہین یہ بت مگر وہ اسما جو تمنے و تمہارے باپ دادونے نام رکھے ہین نہین نازل کیا اللہ نے اونکے ساتھہ دلیل نقل ہر کہ ایک روز آیت افرایتم اللات والعزے ومنوۃ الثالثۃ الاخرے حضور صلے اللہ علیہ وسلم نے پڑہے اور بطور استفہام کے جو آیت اول و آخر مین ہے فرمایا تلک الغرانیق العلے وان شفاعتھن لترتجے یعنے کیا یہ بڑے سردار ہین آیا بہ تحقیق — انکی شفاعت۔ البتہ امید کیجاوے پس اس سے حضور صلے اللہ علیہ وسلم کے تمنا تہی کہ کافر ایمان لاوین پر معاملہ برعکس ہوا کہ کفار اسکو تحقیق پر سمجھے اور آیندہ وسابق کے استفہام وخوار ہی وذلت بتون کا نہ خیال کیا۔ پس حضور صلے اللہ علیہ وسلم نے مع مسلمانون کے کافرون نے بہی سجدہ کیا۔ یہان تک کہ ایک بڈہا جو سجدہ اوسمین سے نہ کرسکتا تہا اوسنے کنکر اوٹھا کر ہاتہہ مین لیے اور سجدہ کیا۔ اور کفار نے کہا کہ ہمارے و مسلمانونکے بتونکے تعظیم کی بابت تکرار تہی اور تعظیم رہے بتونکی وہ تکرار جاتی رہی یہان تک اس خبر نے اشتہار پایا کہ مہاجرین حبشہ تک خبر ہونچی وہ واپس آئے الحاصل بعد اسکے کہ کافرون نے اپنا مقولہ کہا حسب سورۂ حج کے جبرئیل آئے کہا اے محمد علیک الصلوٰۃ والسلام کچہہ وحی مین ازدیاد کیا آپ نے فرمایا نہین۔ پس آیت سورۂ حج مین وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الخ علیم حکیم آئے یعنے اور ہم نے پہلے رسول و نبی نہین بہیجے مگر جب آرزو کی نبی نے قوم کے ہدایت کی تو خلل ڈالا شیطان نے اوسکے آرزو برآری مین چنانچہ ابراہیم نے آرزو کی کہ آزر مسلمان ہون وہ نہ ہوئے موسے نے آرزو کی کہ قوم

سیدھی ہدایت پر رہے ۔ اور ہارون کو خلیفہ کر گئے ۔ اونکے عقب مین گوسالہ پرستے ہوئے اور مسیح نے آرزو کی کہ بنی اسرائیل ہدایت پاوین وہ سرکش ہوگئے اور حضور صلے اللہ علیہ وسلم نے باآرزو سے ہدایت ما بین استفہامون مین الطور استفہام حکے مقولہ مذکور فرمایا وہ بتحقیق نہ جیسا سمجھے اور اوسکو فران خیال کیا ۔ پس تنسیخ کرے اللہ وہ خلل جو ڈالے شیطان پھر محکم کرے اللہ اپنے آیات واللہ دانا باحکمت ہے ۔ والحمد للہ علے ذلک

خلاصہ اوائل

رسالہ درہ نادرہ مولفہ مولوی محمد مظہر الہادی طبیب متخلص بہ سہیل امروہوی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد الک یا عمیم الفضل والنعم وشکرا لک یا ذا العزۃ والکرام من اجل نعماک ان جعلتنا من امۃ النبی الہاشمی المکرم فصلی اللہ علیہ صلوۃ دائمۃ وعلی آلہ واصحابہ وسلم ۔ خدمت ارباب تحقیق مین فقیر محمد مظہر الہادی عفی عنہ العفو عرض پرداز ہے کہ رسالہ جلیلہ غلیمۃ المنزلتہ معراج الرسول مقدمہ معراج مین ایک عجیب پاکیزہ رسالہ ہے جسکے مثل چشم زمانہ نے نہین دیکھا اور جیسی میری استعداد تھی اوس سے بہرہ مند ہے لیکن باب یازدہم مین واقعات اسلامیہ مکا مشتملات یومنا سے جو لکھے ہین نہایت مجمل ہین جسکے تفسیر کتاب لمعات انزوری مین موجود ہے مین نے مناسب دیکھا کہ اوسکے کچھ رموز غوامض کے قفلونکو کھولون وجہ نکہ اوسمین عمدہ بیان چار خلفا کا ہی لہذا اس عمدہ مقدمہ کو ایک مقدمہ چار مفتاح پر مشتمل کیا وباللہ التوفیق

مقدمہ

مخفی نرہے کہ قران مجید مین جیسے محمد رسول اللہ کے بعد والذین معہ سے اشارہ صدیق کیطرف
و اشداء علے الکفار سے فاروق کی طرف رحماء بینہم سے ذوالنورین کیطرف تریٰہم رکعا سجدا سے
مرتضیٰ کیطرف یبتغون فضلا من اللہ و رضوانا سے امام حسن مجتبےٰ کیطرف سیماہم فی وجوہہم من اثر السجود
سے شہید کربلا کیطرف ہے ویسے فصل ۳۳ سفر ثثنے موسے مین درس ۲ سے محمد رسول اللہ
کے مثل ہے اور موسے نے کہا کہ خداوند سینا یعنے مکہ سے آیا اور شعیر سے یعنے بیر سے
پوستے شعیر بن اسحاق سے طلوع ہوا فاران یعنے جنگل مدینہ ہے کے پہاڑ سے جلوہ گر ہوا
دس ہزار قدوسیونکے ساتھہ آیا یعنے متقیون مہاجر و انصار سے اسمین اشارہ والذین معہ کا ہوا اور
داہنے ہاتہہ مین ایک آتشی شریعت اونکے لئے تہی یہ اشداء علے الکفار کے تفسیر ہوئی ۔ ۳
ہان وہ اون قوم سے بڑے محبت رکہتا ہے اشارہ رحماء بینہم سے ہے اوسکے سارے مقدس تیرے ہاتہہ مین
ہین تریٰہم رکعا سجدا کیطرف اشارہ ہے اور وہ تیرے قدمونکے نزدیک بیٹہے ہین یبتغون فضلا من اللہ
و رضوانا کیطرف شیر اور تیرے باتونکو مانین گے سیماہم فے وجوہہم کی تفسیر اور مثلہم فی الانجیل کے
تفصیل فصل (۵) متی مین ہے کہ محمد رسول اللہ کے ہمراہیون کے تفسیر درس (۳) سے یون شروع
کی ہے (درس ۳) مبارک وے جو دل کے غریب ہین کیونکہ آسمان کی بادشاہت انہین کی
ہے (۴) مبارک وے جو غمگین ہین کیونکہ وے تسلی پاوین گے ۔ اب ہمراہان حضرت
صدیق کی نسبت یہ ہے (۵) مبارک وے جو حلیم ہین کیونکہ وہ زمین کے وارث ہون گے
ہمراہان عمر فاروق کو فرماتا ہے (۶) مبارک وے جو راستبازی کے بہوکے پیاسے ہین کیونکہ
وے آسودہ ہونگے ۔ ذوالنورین کے ہمراہیونکو فرماتا ہے (۷) مبارک وے جو رحمدل ہین
کیونکہ اونپر رحم کیا جاوے گا ۔ علی مرتضےٰ کی نسبت فرماتا ہے (۸) مبارک وے جو پاک دل ہین
کیونکہ وے خدا (یعنے رسول خدا) کو دیکہین گے (یعنے بنظر حقیقت) امام حسن کو فرماتا ہے
(۹) مبارک وے جو صلح کرنے والے ہین کیونکہ (رسول) خدا کے فرزند کہلائین گے ۔ امام حسین
کے حق مین فرماتا ہے (۱۰) مبارک وے جو راستبازی کے سبب ستائے جاتے ہین
کیونکہ خدا کی بادشاہت انہین کی ہے یعنے امامت اونکی و اونکی اولاد کی ہے اور سورۂ
شوریٰ مین وما عند اللہ خیر و ابقیٰ للذین اٰمنوا و علےٰ ربہم یتوکلون صفت

صدیق مین ہی اور والذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش و اذا ما غضبوا ہم
یغفرون صفت فاروق مین اور والذین استجابوا لربہم واقاموا الصلوٰۃ وامرہم
شوریٰ بینہم ومما رزقناہم ینفقون صفت عثمان سخی صاحب شوریٰ کے حق مین
جنہون نے صلوٰۃ یعنے قرآن کو برپا کیا اور والذین اذا اصابہم البغی ہم ینتصرون
صفت مرتضےٰ مین ہے جبکہ حضرت طلحہ وزبیر وصدیقہ پر علیہ جبلا یا کہ مرتضےٰ بہی حسب وجزاء سیئۃ سیئۃ
مثلہا کی ام المومنین سے لڑے پہر مرتضےٰ کی تعریف مین فمن عفی واصلح فاجرہ علی اللہ
ہے کہ عفو طلحہ وزبیر کو کیا واصلاح حال ام المومنین کے پہر بحق شامیون کے فرماتا ہے انہ لا یحب
الظالمین پہر بحق مرتضےٰ فرماتا ہے ولمن انتصر بعد ظلمہ فاولئک ما علیہم من سبیل
پہر بحق شامیون کے فرماتا ہے انما السبیل علی الذین یظلمون الناس ویبغون
فی الارض بغیر الحق اولئک لہم عذاب الیم جیسے عمار یاسر شہید ہوئے وامام حسن
زہر دئے گئے اور امام حسین مع اقربا شہید ہوئے اور کیسے ظلم وستم سے یزید نے شہید کرایا جسکا
بیان نہین ہو سکتا۔ پہر بحق امام حسن فرماتا ہے ولمن صبر وغفر ان ذلک لمن عزم الامور
پہر بحق مروانیہ فرماتا ہے ومن یضلل اللہ فما لہ من ولی من بعدہ پہر بحق کل ظالمین فرماتا ہے
وترے الظلمین لما راوا العذاب ے من الماشمین یقولون ہل الی مرد من
سبیل وتریہم یعرضون علیہا ای فی القیامۃ خاشعین من الذل ینظرون من
طرف خفی یہ چونکہ مسلمان ہونگے اندہے ہو کر نہ اوٹہین وقال الذین آمنوا ان الخاسرین
الذین خسروا انفسہم واہلیہم یوم القیامۃ الا ان الظالمین فی عذاب مقیم یہ حال
بنی امیہ کا ہوگا لیکن حجۃ الوداع کے روز حسب حدیث ظالمین امت بہی بعد دعا کے حضور صلی اللہ علیہ
وسلم کے بخشے گئے پہر بنی ہاشم عباسیہ واسماعیلیہ کو بنظر استخدام فرماتا ہے جبکہ وہ بہی ظلم کرنے لگے
لو زومیہ سے پاداش پائین اور پہر اللہ سے ہی اونکی یہ دہولی وما کان من اولیاء ینصرونہم
من دون اللہ اور پہر بہی جب ظلم سے باز نہ آئے تو فرماتا ہے ومن یضلل اللہ فما لہ من
سبیل پس پہر کونسے تباہی آئی بدان نظر فرماتا ہے استجیبوا لربکم من قبل ان یاتی یوم
لا مرد لہ من اللہ ما لکم من ملجا یومئذ اسے عباسیہ وما لکم من نکیر اسے اسماعیلیہ فان اعرضوا

نما ارسلناك عليهم حفيظا ان عليك الا البلاغ اب بحال ترکونکے فرماتا ہے جبکہ اسلام سے آوین وانا اذا اذقنا الانسان منا رحمة فرح بها وان تصبهم سيئة بما قدمت ايديهم فان الانسان كفور اب اونکی برائی کا زمانہ آن پہونچا کہ چار وطرف سے فرماو ہے اب قریب عرصے مین سلطنت جانے والی بنے اصغر سے آئیگی اوسکے بعد پھر امامت مہدی ومسیح جو خدا کی بادشاہت ہے آنے والی ہے جو آسمانی بادشاہت سے تعبیر کیجاتی ہے اور اوسکے بعد پھر خراب وبربادی زمانہ ہوگا کہ اللہ کا نام لینے والا نہ ہوگا تو زمانہ عقیم کا ہوگا۔ نظر برآن فرماتا ہے لله ملك السموات والارض يخلق ما يشاء يهب لمن يشاء اناثا ويهب لمن يشاء الذكور او يزوجهم ذكرانا واناثا ويجعل من يشاء عقيما

مفتاح اوّل

شرح سات باب اول مکاشفات مین

مخفی نرہے کہ مکاشفات کی تین اول بابون مین تمہید ہے سات کلیساؤن کو آئندہ واقعات اسلامیہ کے پیشین گوئی پر کہ جو آنے والی باتین تسلیم کرے گا وہی غالب ہوگا ادیسی ومسیح ومانے اور ابر کہ اونکو من مخفی وحیات ابدی وغیرہ دونگا یعنے اوسکو اسلام سے عزت مین بخشونگا اور باب چہارم سے اون واقعات موعودہ کا بیان شروع ہے کہ حضور صلے اللہ علیہ وسلم صاحب کمان کو نظر آسکے کہ وجہ روح اعظم ہین عرش نشین کہتے ہین جنکے عرش پر سے چار خلفا حامل تھے اولاً بترتیب ایمان اسد وبکر وانسان وعقاب ذ سے بیان کیا ہے اور ثانیاً باب ششم مین بترتیب خلافت۔ ترتیب ایمان سے یون ہے کہ اسد سے مراد اسد اللہ علی اور بکر سے ابوبکر جنکے نام مین بکر کا لفظ ہے اور بکر بچۂ شتر کو کہتے ہین جو کہ ترجمہ لفظ بقر عبرانی کا ہے دراصل بقر زیادہ تر بچۂ شتر پر مستعمل ہے مترجمین نصاریٰ نے غلطی سے اوسکا ترجمہ بچھڑے سے کرتے ہین اور انسان یعنی مردنک سے ذوالنورین عثمان مراد ہین۔ اور عقاب سے مراد حضرت عمر ہین۔ فارق بین الحق والباطل آپ چونکہ بڑے باجلال اور زورآور تھے لہذا اونکو جانورون سے شباہت دیگئی جو نہایت قوی اور اصیل جانور ہوتا ہے یہان تک کہ دوسرے کا تسکار کیا ہوا نہین کھاتا ہے کہ وہ فارق ہے اپنے دوسرے کے حق مین اور یہ جو سب تخت نشینون سے

مراد چوبیس عمال حضرت صلے اللہ علیہ وسلم ہین اور خلفا کے
چھہ چھہ پر دن سے وہ چوبیس حکام معتبر ہین جو ہر خلیفہ کے دار الخلافت سے
مقرر کئے گئے تھے - اور سمندر بلور شال سے قران شریف مراد ہے اور باب
پنجم مکاشفات مین برہ سے مراد کہ ذبح تو نہین ہوا پر گویا ذبح سمجھا گیا مسیح علیہ السلام ہین جنہون نے
عالم مثال مین جناب تخت نشین سے کتاب سات مہر کے لے اور چوبیس تخت نشین و چار خلفا نے
کہا کہ ہم زمین پر بادشاہت کرینگے اور باب ششم مکاشفات مین اوس کتاب کے مہرونکے کہولنے کا
بیان کیا ہے پہلے مہر کے توڑنے مین خلافت صدیق کا بیان ہے جو مثل نقرہ گھوڑے کے
صاف تہی لیکن زور اور دوسری مہر کے توڑنے مین خلافت فاروق کیطرف جو مثل سرنگ گھوڑے کے
مضبوط تہی اور جسکی تلوار بہت لمبی تہی اور ربع مسکون پر گویا اونکی لڑائی ہو رہی تہی - اور تیسرے مہر کے
توڑنے مین خلافت عثمانیہ کا بیان ہے جسکی خلافت مُشکی گھوڑے کیطرح زیادہ عرصے تک رہی
اور آخر وقت مین بڑی آفت آئی اور چوتہی مہر کے توڑنے مین مرتضےٰ کی خلافت کا بیان ہے
جو مثل کہہ گھوڑے کے کمزور ہوگئی تہی جسکے پیچھے عالم غیب یعنے شجرات اہل کمال رواں ہین اور
پانچوین مہر کے توڑنے مین مطابق قران وحدیث اوس زمانہ ما بعد خلفا کا ذکر ہے جسمین اول
تو ملک عضوض ہوا جسمین عمار شہید ہوئے اور حضرت امام حسن مسموم ہوئے اور امام حسین پر کیسے کیسے
ظلم اور ستم ہوئے اور جب مظلومون نے دعا کی تو حکم ہوا کہ اور دوسرے بہائی بہی شہید ہو لین یعنے زمانہ
مروانیہ مین جو ملک جبریہ ہو اور پہر زمانہ عدالت کا ہاشمیہ عباسیہ و اسماعیلیہ کے خلافت مین ہو جو خلافت
با دخن حدیث مین ہے یہ دو شاخہ زیتون اسلام کی تہے جنکے تفصیل آیندہ اوے گی اور چھٹی
کے توڑنے مین خلافت حقہ امام مہدی و مسیح کے موعود ہے جسمین کمال عدالت ہوگی وہ
آیندہ انیوالی ہین اور اونکے ساتھ مطابق باب ہفتم کے ایک لاکھ چوالیس ہزار یہود و باقے
بے حساب اہل عرب خرما کی ڈالی لئے ہوئے موجود ہونگے + تا اخر کتاب

تقریظ دلپذیر از واقف علوم خفی وجلی مولنا ابو الامجد سید احمد صاحب از سادات بارہ

نحمد الله علی ما انعم + من اسلام ودین احکم + نشکر الله علی النعم + خصص الرسل بہاں آدم
واصطفی احمد منہم فضلاً + کاسمہ اشہ خیر امم + صل علی سیدنا وصلوۃ + تا علی آلہ ادوم ادوم +

الحمد للہ اس اذان نیک عنوان میں رسالہ عجیبہ مسمے بمعراج الرسول مطبوع ہوا جسکے مضامین کی صفت میں لا عین رات ولا اذن سمعت ولا علی قلب بشر زبانا خطرت کہہ سکتا ہون کہ ہرچند فقیر علماء زمانہ کی خدمت میں ممتاز ہوا اور سیر وسیاحت سے مختلف کتب خانہ طرح بطرح جسکے نظر سے گذرے پر یہ مضامین کہیں نظر سے نہ گذرے جسکے حوالہ کتب معتبرہ کے ساتھہ سراسر مطابق وعجب یہ ہے کہ وہ کتابیں دوسرے علماء کے نظر سے بارہا گذرنے پر مطلب فہمی حصہ مولف رسالہ موصوفہ میں آئے چنانچہ ایک مطلب کی تفصیل پر میں اپنا کلام تمام کرتا ہون وزہر ایک مسئلہ کے نیچے محل وقوع دیتے ہیں اور وہ یہ ہے کہ مصنف اوسکے فصل ۲ و ۷ دانیال سے بادشاہت خدا مصطلحہ کو زمانہ اسلامیہ ثابت کرتے ہیں میں نے جو کتاب دانیال دیکھی اور دوسرے قومونکے تاریخ سے اوسکو وزن کیا باور تی یاون تو صاف پایا کہ زمانہ دانیال سے چار بادشاہونکے ہوا علی ہے ایک بخت نصر ہے اوسکے بیٹے بیلشصر کے کہ بخت نصر نے سنہ ۵۸۶ قبل مسیحی میں بیت مقدس کو برباد کیا اور سنہ ہزار یہود کو بابل میں مقید کیا اور بیلشصر سنہ ۵۵۵ قبل مسیحی میں بادشاہ ہوا اور اوسنے بھی یہود کو مقید رکھا تو اونکے لئے حسب آیت والذاریات ذروا کی بخت نصر سے سلطنت کی ہوا پراگندہ کرنے والے ہوئے اور دوسرے سلطنت کیانیہ ہوئی جنمیں کیقباد حسب فصل (۸) دانیال کے بنظر بادشاہت میڈ وفارس کے مینڈھا دو سینگ والا کر کے دکھلائے دیا اوسنے سنہ ۵۳۸ قبل مسیحی میں بابل فتح کیا اور حسب آیت فالحاملات وقرا کے قید بابل سے یہود کو خلاص کیا کہ اوسکے ہوا ابر باران کیطرح سے اونکے لئے سیراب کرنیوالی ہوئے اور تیسرے بادشاہت شاہ مغربی سکندر کے سنہ ۳۳۲ قبل مسیحی میں ہوئی جو فصل ۸ دانیال میں بکرا ایک سینگ والا کر کے دکھلایا جو کشتی زور والی کیطرح سے حسب فالجاریات یسرا اسکے آیا اور سنہ ۱۴۲ قبل مسیحی میں رومیہ سے وہ یہود کے کار کے لئے حسب آیت فالمقسمات امرا کی بہاڑنے والے ہوے جنمیں دس بادشاہتیں مملکت مغربیہ روم میں الارگ گاتی آنو بین لمبارڈی تک سنہ ۴۱۲ ما بعد مسیحی سے سنہ ۱۶ تک رہیں اور سنہ ۶۱۱ مسیحی میں ہرقلی سلطنت شاخ بازوہم قایم ہوئی جو مین شاخ شرقیہ رومیہ سر ادکا بادشاہ ویونان پر حسب فصل دانیال سکے غالب ہوا اور اسکو اہل اسلام نے برباد کیا جسکے نسبت فصل ۲ و ۷ دانیال میں لکھا ہی کہ اوکی بادشاہت بادشاہت خدا کہلاویگی اور قرآن مجید میں بھی پہلے سے فرمایا ہی ان ما توعدون لصادق وان الدین لواقع کہ ۴

بہم وعدہ کئے گئے ہو اسے اہل اسلام البتہ صادق ہی کہ تمہاری بادشاہت بادشاہت خدا ہی اور بدبختی دین
اسلام البتہ واقع ہونیوالا ہے کہ سب دینوں پر غالب ہو فقط فقیر سید احمد

تقریظ بزبان قلم جادو نگار مخدوم زمانہ فرید یگانہ جناب مولوی محمد زمان خان صاحب وکیل ہائیکورٹ سرکار نظام سکنہ مئو شمس آباد

لکم حکمتہ بالغہ + ولکم قدرۃ بالغایتہ + اذا رمت نعماً علی کونہ + نفی کل شی لہ ایۃ + سالکان مسالک السنۃ والجماعت
کو نوید جاوید اس زمانہ فرحت آغاز مسرت انجام مین ہو کہ کل سر سبز ہند و نصیحت و آگاہی شمع راہ یقین
و صراط مستقیم دین متین ہدایت گم گشتگان کو نئے تحریر سے رسالہ موسوم بمعراج الرسول ایک ایسی کتاب لاجواب
ہوئی ہے جو اپنا ہی آپ جواب ہی - کیون نہ ہو کہ مصنفہ عالم باعمل اسوۃ الاذکیا و قدوۃ الاصفیا
البارع الادیب والمکرم الحبیب والنسیب المعظم المحقق وحید الزمن مولوی حکیم سید محمد حسن صاحب امروہوی
ہے کہ جسکے دیکھنے سے وہ خدشات جو معراج جناب رسالتمآب صلے اللہ علیہ وسلم مین واقع ہوتے
تھے اس خوبی کے ساتھہ دور اور زائل ہوتے ہین کہ جس سے تحقیق متکلمین و مخالفین زمانہ کو ایک
اسلوبی کے ساتھہ نفع پہونچ سکتا ہے دوسرے اس کتاب مین ایک نیا طریق پایا گیا ہے جو
سلف سے آجتک کسی نے اپنے تفاسیر و تصانیف مین بیان نہین کیا سو وہ یہ ہے کہ پہلے کتابون
کو جنکی نسبت اللہ پاک نے اپنے کلام مین لفظ مصدق ارشاد فرمایا ہے سو حضرت باعمل نے کلام
ربانی کو اپنے اس کتاب معراج الرسول مین سچا کر دکھایا - اور تمام اون احادیث کو جو اس موقع مین وارد
ہوئے ہین اور اجمالی حالت سے طبیعت مین تشتت و پریشانی پیدا کر دیتے ہین حسب مراتب اونکے
مقامات پر مفصل بیان کر دیا ہے -
اور یہ بھی ظاہر کر دیا کہ تمام معراج رسالتمآب حضور صلے اللہ علیہ وسلم بارہ ہین کہ جنکی تشریح حدیث شریف
مین وارد ہی - انتہا الغرض خلاصہ یہ ہی کہ یہ کتاب اپنے بیانات کی موجد ہے یا یون کہا جاوے کہ دریا
کو کوزہ مین بند کیا ہے -

ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم

الحمد للہ کہ رسالہ سوال جواب

الموسوم بہ

حقانیت اسلام با تبکیت نصاریٰ بحال لاکلام

سنہ ۱۳۰۳ھ

مصنفہ حضرت سید حکیم محمد حسن صاحب امروہی مدرس اول عربی کالج اجمیر دام فیضہ

مطبع رضوی واقع دہلی میں سید میر حسین کی اہتمام سے چھپا

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حامداً و مصلیاً و مسلماً

بعد حمد و صلوۃ و سلام کے خدمت واقفین تاریخ و جغرافیہ و کتب مقدسہ مین عرض یہ ہے
کہ اس عرصہ مین چونکہ یاجوج والی رشیا و ماجوج اکثر اہل یورپ کا زور ہے جنکی شوکت بعد
ہزار سال اہل اسلام کی موعود تہی پس وہ اپنی وعید سے عدم اطلاع رکہکر مقدسین اہل اسلام
پر معترض رہتے ہین اور گو کتب مقدسہ کو پڑہتے ہین جنمین محامد اسلام صاف صاف مذکور
ہین پر دینیات اسلامیہ کی خوبی سے واقف نہین ہوتے کیونکہ اونکی نسبت کتب سابقہ و
قرآن مجید مین کافر رہنا ہی لکہا ہے وہرچند اونکو جواب اہل اسلام سے ملتے رہتی ہین پر
وہ حسب تصریح مذکور کے ایمان کیطرف مائل نہین ہوتے ورنہ وعید حق تعالی کے مخالف
ہو جاوے مجہسے بہی ایک ماجوج کے پیر و میرے ملاقاتی نے عرصہ ہوا چند سوالات
کیئے تہے اور ایسے جواب جنسے مورخین کو اطلاع ضروری ہے دیئے گئے تہے اور
وہ جواب متفرق پڑے تہے نظر بران مناسب دیکہا گیا کہ رسالہ تاریخ مسمے مفرح دلکشا
کے خاتمہ مین اونکو ہم رکہین جو کہ چند مقامات پر وعدہ ہم کرتے چلے آئے ہین **سوال**
اول نصارے کیطرف سے اہل اسلام پر گو مسلم کہ توریتہ کے مجموعہ مین جو کتاب تکوین ہے

سے ملاکی تک انتالیس چالیس کتاب ہے یہود کے فسادات اور ورود آفات سی
اکثر کتابونمین سے بقدر مذکور رہگیا ہے اور دراست رکھنگی و نیز تحریفات یہود سے
اوسمین بھی نسخے مختلف ہوگئے ہین لیکن بقول مسلمانونکے امام فخرالدین رازی کے
چونکہ نزول قران کے وقت سے جسکی نسبت مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ جابجا وارد ہے نسخے قلمی
مواضع مختلفہ مین منتشر ہین بالخصوص ایسی دو قومون مختلف یہود و نصاری مین جنمین
ایک دوسریکے خون کے پیاسے ہین اور وہ بھی زبانون مختلف مین منتشر ہین تو جو نسخہ ایک
قلمی نسخہ مین ہے وہی سب دوسرے نسخونمین عادتاً تحریف سے نہین ہوسکتا مثلاً سعدی
کی گلستان کے ہزارون نسخے ہین پس جو نسخہ ایک نسخہ مین ہے وہی سب مین نہین اوگو بہت سی کچھ
تصنیف سعدی مفقود ہو پر ظاہر ہے کہ قدر مشترک مضمون گلستانمین سعدی کے مضامین
سے ہین اوگو ہر نسخہ کی سند سعدی تک متصل نہو مگر وہ اس درجہ شہرت کو پہونچی ہوئی
ہین کہ اوسمین مشترک مضمون سعدی کے شمار ہونگے اور اس سے بڑھکر شہرت مین حال
توریتہ کا ہے پس گو مانا کہ توریتہ کے نسخہ عبریہ مین ایک قوم ہونیسے مثلاً مقدمہ سنین اجداد
موسے مین نسخے ایکطور سے کرلیے جو سامریہ و یونانیہ ترجمہ کے مخالف ہین علی ہذا عکس کو
غور کیا جاوے مگر جو مضمون تینون نسخون مین مختلف قومونسے ملین جسمین نصاری و
یہودی متفق ہون اوسمین تکرار اہل اسلام کا محض بیجا لیکن اہل اسلام باوجود اقرار
مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ کے قدر مشترک مین بھی کلام کرتے ہین یہہ نہین مگر تعصب دیکھو
اجرا کلمہ کفر سے حالت نشہ مین مسلمان کافر نہین ہوجاتا پھر قصہ لوط علیہ السلام کو جو
اونکی دخترونسے ہوا تسلیم نہین کرتے جو تینون نسخون مختلفہ توریتہ مین پایا جاتا ہے
اور قصور اوسمین اگر ہے اونکی بیٹیونکا ہے نہ لوط کا بیٹیان جانین قصور جانئے اور اطہر بنانا
اونکی بنات کا جو قران مین ہے پہلے واقعہ مذکور سے منافی توریتہ کے نہین جو دوسری
وقت مین ہونا لکھا ہے غور کرو قصہ آدم و حوا کو کہ سعید بن جبیر نے آدم مین حلف سی

کہتا ہے کہ آدم کو حوا نے اس درجہ کو نشہ پلا دیا کہ اونسے اوسوقت مین قربت درخت ممنوع سے
ہوئی جیسے پارہ اول کی تفسیر معالم التنزیل اہل اسلام مین منقول ہے اور عصیان آدم بہی
وہ جسمین سب آیتہ قرآن لِیُبْدِیَ لَہُمَا مَا وُورِیَ عَنْہُمَا مِنْ سَوْآتِہِمَا کی شرمگاہین کہولین سو لوط
کی نسبت بہی وہی عذر کیون نہین کرتے اور دیکہو یوسف ع کی بہائیونکو کہ کونسا قصور
مثل قصد قتل و جہوٹ کے جو بعد شرک شمار مین آتا ہے نسبت یوسف کے باقی رکہا تہا
پہر کیون ان قصورون اخوان یوسف کو حسب آیتہ وَمَا اُنْزِلَ عَلٰی اِبْرٰہِیْمَ وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ
وَیَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطِ کی تسلیم کرکے اونکو پیغمبر اہل سلام کہتے ہین گو بقول بعض ہی صحیح و گر قبل از
نبوت کہین آدم کی نسبت بعد از نبوت ثابت علی ہذا القصہ روبیل بن یعقوب و یہودا ابن یعقوب
و داؤد ابن یشی ہین اور انکی مثل کو حسب حدیث صحیح کے درجۂ امکان مین رکہنا چاہیے اور
ظاہر ہے کہ اگر تحریف ہے وہ مطلب سے ہی مثلاً مقدمہ مسیح و مسلمانونکی پیغمبر صاحب کے
حالات مین ہو یا جو اونکو مفید تہا مثلاً مقدمہ رجم مین پر وہ کل نسخون مختلف ترجمون مین نہین
ہو سکتی چنانچہ قصہ رجم مسیح ابتک موجود اور جس قصہ مین خود اونکو عیب عاید ہو مثلاً قصہ
داؤد مین کب عقل تسلیم کرتی ہی کہ انہون نے عبرانیہ و سامریہ و یونانیہ مین درج کر دیا اور کوئی
آیتہ قرآن مین مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَکُمْ کے مخالف ایسے نہین کہ توریت کی قرأت کو منسوخ
کرے پر اہل اسلام اوسکو چہونا برا جانتے ہین حالانکہ باب علم مشکوۃ مین اونکی پیغمبر صاحب
کی اجازت عام ہے کہ اہل کتاب سے نقل کرو بلکہ موجود ہے الشیخ عبد الحق دہلوی شرح
کرتا ہے کہ ابن حجر کہتا ہے کہ اونکی کتابین مشتمل عجائبات و غرائبات پر ہین بس نقل مین
اونکی سوائے احکام کے حرج نہین پر اہل اسلام اپنے پیغمبر صاحب کے مخالف کتب
سابقہ کا چہونا برا جانتے ہین اور دوسری قومونکی پیرو ہوتے ہین جیسے بعض ہنود یہ نہین
مگر تعصب آور متعدد تینون نسخون توریتہ کو ہمنے دیکہا پر کہین نکلا کہ مسلمان اپنے قرآن
کو مطابق اوسکے پیشین گوئی کے اپنے سینے مین رکہین گے یا یاد کر بنا لے گے دو کہین نہین

مفقود ہین ہو گا احتمالات کو گنجایش بہت کچھ ہے لیکن قران مین ہے کہ اگر شک ہو اہل
کتاب سے دریافت کرو اور کتاب مذکور مین جبکہ پتہ نہ لگے تو کیسے اُنکی کلام کی تصدیق ہو
انصاف و غور سے جواب دیجیے اور تعصب کو خیال سے دور کیجیے **جواب اہل اسلام**
یہ کلام قدر مشترک نسخ توریتہ کی نسبت بہت متین ہے اور چونکہ قدر مشترک نسخ توریتہ سے
ہمارے حضور صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کی تقدیس بقید نام مبارک و ولادت کے تاریخ
و زمانہ بادشاہت و اثبات ختم نبوت و رسالت بوجہ اکمل حاصل اور مطالب اسلامیہ
قرآنیہ بطور تواتر ظاہر پس اسصورت مین جو نسخہ توریتہ کا اونکی قران یا حدیث مسندی کے
مطابق ہو وہ بھی قابل یقین مثلاً توریتہ یونانیہ کے حساب سے ہمارے حضور صلی اللہ
علیہ وسلم ساتوین ہزار ہبوط آدم مین پیدا ہوئی اور حدیث مین بھی ہے کہ مین ساتوین
ہزار مین یعنے اوسکے شروع مین پیدا ہوا ہون) اور نامہ عبرانیہ مین آرام و فراغت سبت کی
توریتہ کی تفسیر کرتا ہے کہ ساتوین ہزار مین نجات اعظم سے آرام اہل حق کو ہو گا پس اس
نظر سے ہمارے نزدیک توریتہ یونانیہ الا ما شاء اللہ کے سوا قابل یقین اور ترجمہ یونانیہ کیوقت
جو مسیح سے تین سو سال قبل کے قریب قریب ہوا یہودی منحرف مسیح سے نہوئی تھے اور
اوس زمانہ مین یونان سے تاریخ مین مبالغہ لکھا جاتا رہا تھا پس اس وجہ سے اوسکے دوسرے نسخون
سے اہو مین زیادہ مستند بالخصوص جبکہ اوسکے مضمون دوسرے عبریہ و سامریہ کے مطابق ہو جاوین
جیسے باب اول کتاب حزقیل و باب چہارم و پنجم و ششم مکاشفات یوحنا جنکو اب تک یہود و
نصاری سمجھے ہی نہین جو مقدمات خلفاء اربعہ و حضرات حسنین کے بیان مین ہین اور نکا
اوسکا بیشک متضمن ہے ہاں جو تاریخ متواترہ کے مخالف ہو وہ قابل تردید مثلاً مسیح علیہ السلام
صدور فرمان دارایوس بن نوتہس سے جو سنہ ۴۲۳ قبل مسیح مین بادشاہ ہوا اور سنہ دو
بعد اپنے جلوس مین حسب تصریح فصل نہم دانیال و کتاب عزیر کے فرمان عمارت
بیت المقدس کے لئے کیا تھا چار سو برس سال بعد پیدا ہوئے جنکے ساتھ ہفتہ [illegible]

اب ورس ۲۵ فصل نهم دانیال مین بجاے ساٹهه هفتے کے ساٹهه هفتے وسات ودو
هفتے کر دیئے که صریح عبارت اوسکی اوسکی تحریف پر گواه هی وه محض غلط اور ناحق بیٹهک
تاویلات اور جسکی تصریح همارے قران وحدیث وتاریخ متواتره مین نهین مثلاً مسیح سے
مریم کا حامله هونا بذریعه ملک مسلم فریقین اور انجیل مین بذریعه ملک کے حامله هونیکے بعد
مریم پارسا کا نکاح یوسف سے لکها هے اس مثل کو حسب حدیث صحیح درجه امکان مین رکهینگے
غالب وقوع هے بلکه توریة کی تطبیق سے متیقن اگر اس قسم کا مضمون سارے نسخون
مختلفة اللسان مین نکل آوے پس منکر متعصب هے اور چونکه خود فصل ۳۱ یرمیا مین فرمایا گیا هے
که توریة کا عهد بمقابله عهد جدید کے جنکے وسط مین مسیح هونگی جیسے نامه عبرانیون نسے ظاهر
وه بیکار یعنے مقدمات احکام مین هوجاویگا پس حاجت تصریح کی قران مجید مین دسکی
تنسیخ التلاوت کی فرضیت کی نرهی پر نقل و دیکهنے کی اجازت حدیث سے ثابت پس ساتهه
تصدیق کے فرضیت تلاوت اوسکی منسوخ خود توریة سے هوگئی گو ما ننسخ من ایة او
ننسها مین اوسکے نسخ کیطرف اشاره اور فصل مذکور مین صاف لکها هے که اوس عهد
جدید کو مقدسین خاص کر اولاد افریم بن یوسف جنمین عبد الله بن سلام تهے اپنے سینون مین
رکهین گے یعنے حفظ کرین گے اور اوسکے نوشته کو سینون پر رکهین گے رہے وه قصص
توریة جو سارے نسخون مین ملتے هین مثل قصهٔ داؤد ولوط وه الزاما اون لوگون پر جو قران
پر اعتراض کرتے هین بصورت جواب اهل علم نقل کرتے هین انکار اونسے بذاته نهین کرتے
اور تاویل معترض بصورت پائے جانے تینون نسخون مین بهت ٹهیک ور بنظر تطبیق
که عمده ذریعه رفع نزاع وتحقیق امر کا هے قصه مصلوبیت عدم مصلوبیت مسیح بن اور
علے هذا دوسرے مقدمات مسیح مین رساله تلخیص التواریخ مسمے بمفرح دلکشا مین بهت
کچهه تطبیق دی گئی هے اور حق همارے نزدیک یه هے که جب تک دونون کتابونکی
مضامین قران کے مطابق هو جاوین اوسکے مخالف تفسیر قران نه کیجاوے کیونکه

جابجا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وارد اور نسخ مختلفہ عام مین پہلے ہوئی کا ترجمہ مل سکتا ہی
البتہ جو ترجمہ کیا جاتا ہے اوس مترجم کا بالخصوص بعض الفاظ مین اعتبار نہین کر سکتے
کہ بہت سے مقامات پر ہم دیکھتے ہین کہ ترجمی مختلف ہین پر مضمون مشترک کی نسبت ہر اہل
عقل یہی کہیگا کہ وہ قابل یقین فاندفع الاعتراض **سوال دوم نصاری** کیا سبب
ہے کہ قران مین توریتہ کی جابجا تصدیق ہے اور اوسکی قدر مشترک نسخ کے برخلاف
حدیث و تفسیر قران ہے اور خود قران مین حوالہ توریتہ سے ایسے قصے ہین کہ توریتہ
مین اونکا پتہ نہین بخلاف انجیل کے دیکھو سورہ صافات مین اسماعیل کو ذبیح اللہ لکھا ہے
اور توریتہ مین اسحاق کو اور حدیث مین بنظر اسماعیل اَنَا ابْنُ الذَّبِیْحَیْن لکھا ہے اور
دوسرے بہت امور مفسرین ائمہ اسلام کے توریتہ کی تطبیق سے ایسے پریشان نکلتے ہین
جنکا کچھہ پتہ نہین بلکہ اوسکے سراسر مخالف اکثر موجود کیا عوج بن عناق کا قصہ اسطرح سے
ہے جیسے مفسرین کا قول ہے توریتہ مین نوہاتھہ کا طول و چار ہاتھہ اوسکا عرض یعنے
کمر اوسکی لکھی ہے اہل اسلام مین وہ افسانہ ہین جنکا ٹھکانہ نہین کہ سمندر سے مچھلی پکڑکر
سورج سے سینک لیتا تھا اور یہ نہین جانتے کہ سورج کی گرمی زمین کے پاس زیادہ ہی
بہ نسبت بالا کے جیسے خود کتب حکمیہ و طبیہ اونکے اس امر پر دال ہین اور خود قرآن مین بعض
قصے ایسے ہین کہ اونکا پتہ کہین نہین لگتا جیسے خضر ع کا قصہ ہے کہ مجمع البحرین پر موسے علیہ
السلام سے ملے اور مجمع البحرین دریای روم و فارس کا نام ہے اور موسے ع جبتک مصر مین رہے
فرعون سے فرصت نہ ملی بعد کو اونکی گذر بیت المقدس تک نہین ہوئی چہ جائیکہ دریای روم
و فارس پر اور کوہ قاف بحیرہ اسود و بحیرہ خضر کے مابین ہین ہے اور اوسکے شمالی لوگونکو
یاجوج ماجوج کہتے ہین پس غالبا بحیرہ خضر کو آبحیات خضر سمجھتے ہونگی جہانکے آدمی بڑے
قوی ہوتے ہین جیسے کہانیون والے کوہ قاف کے رہنے والون یعنے اہل چارجیہ
آذربیجان کو پرستان کہتے ہین کیونکہ وہانکی عورتین بہت خوبصورت ہوتی ہین اور

سورہ کہف کے قصے تو بعید از قیاس عقل ہین جیسے ہم سوال سوم مین نقل کرین گے
جنکا پتہ کہین توریتہ مین نہین پس نہ خضر کا پتہ نہ آب حیات کا **جواب** اہل اسلام
کے نزدیک دراصل قران و حدیث و تواریخ متواترہ و توریتہ و انجیل وہ جنکی نسبت اس
درجہ کو پہونچ جاوین کہ احتمال غلطی و تحریف کا نہو قابل اعتبار ہین اور اقوال دوسرے
مفسرین کے اونکی مخالف صحیح نہین جو کتب مقدسہ سے منقول زبانی ہوئی ہین جیسے کسی بھولی
کتب مقدسہ سے سمجھا اوسکو بیان کردیا اوس سے یہ لازم نہین آتا کہ دراصل توریتہ مین بعینہ
تہا علی ہذا اقوال مفسرین قران و حدیث ہین پس ہمپر جوابدہی قران و حدیث کی لازم
ہے اوسمین ہم دعوی کرتے ہین کہ قدر مشترک مضامین توریتہ کو مخالف نہین لیکن بعض
مقام پر توریتہ مین اسقدر اجمال ہے کہ بغیر دریافت اوسکی تفسیر کے انجیل سے سمجھنا اوسکا دشوار
ہے جیسے قیامت کبرے کا مقدمہ کتنا بڑا واقعہ ہے لیکن توریتہ موسی ع سے بغیر تفسیر انجیل کے ظاہر نہین
ہوتا صدوقی [illegible] اوسکے منکر ہوکر مسیح ع سے دریافت کرنے لگے کہ اگر قیامت کے
آپ قائل ہو بیان کیجیئے وہ عورت جسنے نوبت بنوبت سات خاوند کیئے ہونگے وہ کس سے نکاح
کریگی مسیح نے جواب دیا کہ موسی ع نے جسکے تم قائل ہو قیامت کا ذکر کیا ہے جبکہ اوس سے خدا نے
کہا کہ مین تیرے باپ دادی ابراہیم و اسحق و یعقوب کا خدا ہون پس اسمین اشارہ قیامت کا ہوا
کیونکہ وہ نیست محض نہین ہوئی اور خدا نیست محض کا نہین بلکہ خدا زندونکا ہے یعنی جسم
[illegible] نام اونکا بدل جاتا اور زندگی اونکی روحانی بنظر ظہور جسمانی کے قیامت مین ہے اب دیکہو
بغیر تفسیر کرنے مسیح ع کے اس مقدمہ کا حال توریتہ سے کیسے ظاہر ہوسکتا ہے اور فی الحقیقت
سورہ طہٰ قران مجید مین جہان بحوالہ توریتہ ذکر قیامت ہے وہان توریتہ مین یہی ذکر ملتا ہے
علی ہذا روز سبت کے آرام و فراغت مین بظاہر کوئی پیشین گوئی نہین مگر درس ۱۴ باب ۴
نامہ عبرانیون مین یان فرماتے ہین کہ اسمین حضرت ختم المرسلین ہی سبتی کی خبر ہے کہ عیسی
نے آرام نہ دیا لاچار نجات اعظم کی ضرورت پڑی کیونکہ بعض روز حسب تصریح نامہ پطرس

وقران سکے ہزار سال کا ہونا ہے اور حضور صلی اللہ علیہ وسلم ساتوین ہزار کے شروع
مین حسب توریتہ یونانیہ وحدیث صحیح کے رونق افروز اس جہانکی ہوئی پس جبکہ اسقدر
دریافت ہوا پوشیدہ نرہے کہ قران شریف مین بعض قصص توریتہ ہین وہ سراسر مطابق
تو بعض دوسری پر تطبیق توریتہ مین مقدمہ مذکورہ یاد رکہنا چاہیے کہ ہر ایک کو لیاقت
تطبیق دینے کی نہین اور خضر سے مراد وہی ملیک صدق سالم ہین جنکا ذکر فصل ۱۴
تکوین و زبور ۱۱۰ و نامہ عبرانیون باب مین ہے جو ولادت ثانیہ مین بلا پدر و مادر بقول
پال پیدا ہوئی ہین اور زمانہ ابراہیم علیہ السلام مین اور ایسے نبی عظیم الشان ہین کہ
مسیح علیہ السلام حسب نامہ مذکور کے اونکے قدم بقدم اور موسیٰ علیہ السلام جبکہ مصر نکلی
اوسوقت موسیٰ علیہ السلام کے برابر دوسرا علم والا بظاہر کوئی نتہا بعد دریافت کے بطور تواضع موسیٰ نے
فرمایا کہ میرے برابر دوسرا کوئی نہین حق تعالی کو اطلاع دینی منظور ہوئی پس تلاش
خضر مین مجمع البحرین افریقہ مین گئے جیسے ابی بن کعب کا قول ہے نہ مجمع البحرین روم وفارس
مین اور ان سب امور کیطرف ورس اول فصل ۱۴ خروج و ورس ۲ فصل ۲۴ کتاب
اعداد مین اشارہ ہے کہ موسیٰ بعد اپنے خروج کی مصر سے وہان پہونچے جہان خدا نے موسیٰ سے
کہا کہ بنی اسرائیل سے کہو کہ ٹہیرین اور حیرات کے آگے مجدال و دریا کے مابین مقیم ہون
پس بنی اسرائیل کے اقامت مین موسیٰ کا جانا حیرات کو ہوا جو ظلمات کر کے مشہور ہے
اور مفسرین کو جو نسب نامہ خضر کا غلط طور پر پہونچا یا مجمع البحرین دریاہی روم وفارس
کی سند یہود سے غلط طور پر پہنچی یہ دراصل غلطی یہودیونکی ہے اور درخت حیات توریتہ
مین جو آدم کی نسبت مذکور ہے ظاہر ہے کہ کوئی درخت جو زمین سے اگے عبارت نہین
بلکہ حسب تصریح قران شریف کی عبارت حضور علیہ السلام صاحب ہدایت وکلام سے ہے
وہی چشمہ آبحیات خضر عبارت نبوت و ولایت سے اونکی ہے وحسب حدیث حففت الجنة
بالمکارہ کی ہدایت شرع تکلیفات چند کا نام ہے پس آبحیات ہدایت ظلمات تکلیفات مین

ہوئی اور خضر نے ہدایت آبحیات نبوت سے ذوالقرنین کو کی پر اونسنے بنظر تکلیفات
حکمت کو پسند کیا کیونکہ النبی خیر خواہ دشمنان مثل مشہور ہے اور اہل اسلام پر جوابدہی
قران وحدیث وتطبیق توریتہ وانجیل بشرط صحت لازم ہے نہ جوابدہی اون چیزون کی
جو یہودیون کی زبان سے سنکر یا اون اہل اسلام یہود سے جو انہون نے اپنی سمجھہ کے
موافق توریتہ سے فرمایا اور وہ توریتہ سے موافق نہین پس قران اہل اسلام پر کسیطرح کا
حرف عائد نہین ہوسکتا نہ حدیث پر والحمد للہ علی ذلک پس اس نظر سے گویا بحیرہ خضر
آبحیات سمجہا گیا کہ اوسکے قریب کے آدمی قوی ہوتے ہین اور خضر کا پتہ اور اونکی آبحیات کا
حال صاف واضح ہوگیا اور سورہ کہف کے قصون پر جو اعتراض کرینگے اونکا جواب
واجبی دیا جائیگا اور عوج بن عناق فی الحقیقت ویسے ہی صحیح ہے جیسے سائل نے
بیان کیا ہے خود قران وحدیث مین اوسکے طول طویل ہونیکی نسبت وہ امور جو سائل نے
لکھی ہین جو توریتہ کے خلاف ہون موجود نہین بلکہ حسب حصر آیتہ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ
کے فی الحقیقت اولاد نوح کے سوا کوئی باقی نہین رہا پس عوج نسل کنعان بن حام سے
اوسقدر طویل نہا جسقدر کہ توریتہ موسیٰ مین لکھا ہے البتہ کتاب عاموس مین اوسکی
قوم مثل درخت سرو وصنوبر کے تشبیہاً لکھی ہے اور اوسوقت کے ناتھہ سرو وصنوبر بڑی
طویل تھے اور توریتہ مین نو ہاتھہ کا طول اور چار ہاتھہ کا عرض عوج کا لکھا ہے بعض مفسرین نے
یہود کے کہنے سے طومار لکھدیئے پس اعتراض فی الحقیقت یہود پر ہے نہ ناقلین پر البتہ
اونپر اسقدر صحیح کہ خلاف عقل کے کیون لکھا اور جبکہ نوح کی اولاد واحفاد کا پہیلاؤ روے
زمین پر کتاب موسیٰ سے دریافت ہے کہ توبل سے تبت وتارہ سے تاتار وتمک سے
تسمین آباد ہوئی ہین اور اہل ہند بہی طوفان کا ذکر اپنی تاریخون مین لکھتے ہین اور
نوح کی عمر دراز قبل طوفان یہی تہی کہ اوسقدر عرصہ مین جہان جہان دو ہزار سال کے
قریب مین اولاد آدم منتشر تہی پس اہل عقل یہ تسلیم کر سکتے تہے پس نہ کان دہرا جاوے اون واہی خیالونکی طرف

جو تبیین الکلام مین خلاف صریح قران کے حصر کی ہے اور بے شبہ ذبیح حدیث صحیح کی رو سے اسحق ہین جیسے نسبت یوسف علیہ السلام کے حدیث مین وارد ہے کہ یوسف صدیق اللہ بن یعقوب اسرائیل اللہ بن اسحق ذبیح اللہ بن ابراہیم خلیل اللہ ہے اور برادر جد کو بہی جد کہتے ہین جیسے آیتہ مَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ بَعْدِیْ قَالُوْا نَعْبُدُ اِلٰھَکَ وَاِلٰہَ آبَائِکَ اِبْرَاھِیْمَ وَاِسْمَاعِیْلَ وَاِسْحَاقَ وَیَعْقُوْبَ سے ظاہر ہے پس اَنَا ابْنُ الذَّبِیْحَیْنِ اس نظر سے ہے یا بنظر اسکے کہ حضرت عبد اللہ کے لیئے سو اونٹ ذبح ہوئی تہی علی ہذا آپکے جد الیاس کے لئے ہزار اونٹ ذبح ہوئی تہے اور سورہ صافات مین اول ذکر ولادت اسحق ہے اور پہر ذبح کا اور پہر بطور خلاصہ کے ذکر اونکی نبوت کا ہے بعض علما کو اشتباہ اوسکی تطبیق مین ہوا کہ دو مرتبہ ذکر کیون ہوا حالانکہ دونون مین فرق ہے اور جیسے یعقوب کا وعدہ بذریعہ اسحق ویسے حضرت ما دماد حضور علیہ السلام کا وعدہ بذریعہ اسماعیل حضرت ابراہیم علیہ السلام کو ہو چکا تہا پس بعض علما کا یہ قول کہ چونکہ اسحاق کے بعد یعقوب کا وعدہ تہا اسحق کیسے ذبیح ہو سکتے ہین محض نادرست البتہ اسقدر ضرور ہے کہ وعدی دونو کے نسبت صریح بذریعہ فرشتہ کے ہوئی تہے اور خواب کو محبت خدا مین تکلف سے سچا کرنا چاہا اسی سے قران مین صَدَّقْتَ بصیغہ مزید فرمایا کہ دراصل تعبیر اوسکی کبش[له] کے ذبح سے تہی پہر زیادہ تر علما مثل عبد اللہ بن عباس و عبد اللہ بن مسعود و فاروق و مرتضی و امام جعفر الصادق و شیخ محی الدین عربی و مولانا عبد العلی بحر العلوم اور اونکی مثل ذبح اسحق کے قائل ہین پر بعض یہود بعد ایمان لانیکے کہنے لگے کہ توریتہ مین اسماعیل کو ذبیح لکہا ہے اسوجہ سے زیادہ شبہ نسبت اسماعیل علیہ السلام کے بعض علماء اہل اسلام کو ہو گیا **سوال سوم** تمہاری سورہ کہف کے قصون مین سے یاجوج ماجوج و حدیث کے قصون مین جابلقا و جابلسا کے قصے حسب تفسیر حدیث و مفسرین کے ہنود کی مہابہارت کی گپون کو مات کرتے ہین مثلاً کتاب مذکور مین ایک کشب شنی کے دو عورتون کا

حال لکھا ہے کہ ایک سی گُرز پیدا ہوا جو ہاتی و شیر کو لقمہ کر جاتا اور پہاڑونکو توڑ ڈالتا اور سمندر
پی جاتا اور اپنی ماکی خلاصی کیلیئے ممالک ندر سی آبحیات لایا۔ اور دوسری عورت کی ایک ہزار بر
پیدا ہوئی اور میر دپہاڑ کی نیچی کی گولائی ڈیڑ لاکہہ میل کے قریب درا و پر جاکر اتنا زیادہ
ہوا کہ اوسکے دائرہ کا قطر تین لاکہہ میل کے قریب ہے بہلا اس زمین جسکا بڑا دائرہ چوبیس ہزار
میل کا ہی کہان ٹہکانا کیونکہ ظاہر ہی کہ خط استوا کی ممالک مین ایک ہزار میل کی طول
مین دن رات مین ایک گہنٹے کا فرق پڑتا ہے اہل علم اسکو خوب جانتے ہین پس جسقدر
اس عرصہ کی اہل علم ہنود تسلیم مہابہارت کو نہین کرتے اہل اسلام کی معالم التنزیل تفسیر
مین اثار احادیث سی منقول ہی کہ نہین مرتا ایک یاجوج ماجوج کا جبتک کہ ہزار تن مقابل کو
اپنی پشت سی نہ دیکھ لی اور بعض ستر ستر گز کی اور بعض بالشت بہ اور بعض ایسے دراز گوش
کہ ایک کو فرش کرین دوسرے کو لحاف اور انکی روک کے لئے بقول بعض سکندر اکبر نے
جو قبل از ابراہیم نقل کرتے ہین سد بنائی و بقول بعض اہل اسلام صعب حمیری بادشاہ
عرب نے اور بقول شاہنامہ فردوسی و تفسیر کبیر فخر رازی وغیرہ کے سکندر یونانی نی سد بنائی
و بقول تفسیر بیضاوی و نیشاپوری وہ سد مابین آرمینہ و آذربیجان مین بنائی ہی و بقول
بعض شمال کوہ قاف مین مقام دربند و یا مابین دیلم و جیل یعنے گال مین بنائی ہی اور بقول
بعض دیوار چین ہے و بقول مسالک الممالک جیسے خاتمہ روضۃ الصفا مین کتاب مذکور سے
مسطور ہی کوہ یورال مین مابین یورپ ایشیای روس مین جو شہر اسطرقان سی دو مہینے کی
راہ سے زیادہ فاصلہ پر ہی اور شہر سمرا راہ مین اوسکی ہی اور یہی طبری سی حالات خلیفہ
ثانی مین ظاہر ہی اور یہی تفسیر عباسی سی واضح ہی کہ ذوالقرنین توبل و تمسک تارہ سے
جو شرق کوہ یورال ممالک سیبیریا ایشیای روس مین ہے لوٹا اوسنے سد بنائی اور معالم التنزیل
مین سدی یا قتادہ سے منقول ہی کہ ترکون کو ترک اسوجہ سے کہتے ہین کہ بائیس قبائل
یاجوج ماجوج سے ترک کرکے سد بنائی گئی اوس سے بہی کوہ یورال ظاہر ہی اور کل ان تصریحات سے

ظاہر ہی کہ یاجوج مملکت ماجوج کا رہنے والا وہ والی روس ہے اور بعض سد کو بلغار
یعنے بلگیریا کے شمال مین لکھتے ہین اوس سے بہی واضح کہ یاجوج وہ رشیا والا ہی اور بعض کوہ
البرز کی گہاٹی مین اس سے بہی واضح کہ مراد یاجوج سے والی رشیا ہے اور طبری مین لکھا ہے
کہ خرنوب کی پہلے اونکو بہت پسند ہی وہ بہی روسیونکو درحقیقت بہت پسند اور بی شبہ
فصل ۳۸ و ۳۹ حزقیل کے مطابق کہ یاجوج وہ والی توبل وتمسک ورشیا یعنے رشیا
قدیم ہے گو اس عرصہ مین اوس کی تمام ممالک کو رشیا کہنے لگی ہین اور حسب فصل ۳۸ مذکور
کے اوسکا ساتہی اس عرصہ مین اولاد توگرماہ یعنے آرمینہ اور اوسکی اولاد جرمن و فرانس
و اولاد فارس بن گومر یعنے فارس بن کیومرث بن یافث اور اولاد کوش سبا کی اولاد یہ
جس سبب سے فصل سوم تکوین مین جیحون کے حوالہ مین لکھی ہی وہ مشاہد وستبگاہ وہی ہنجتین ا
واقع ممالک مازندران اسی مقام سی تا بخارا و خیوا روس کا تسلط و اولاد دقبیہ گومر کی
سکرستان یعنے اولاد اسکنز بن گومر سی مرو ہرات وغیرہ متوقع اور قصد اوسکا مطابق
فصول مذکورہ کے ددن یعنے ہند وسبا یعنے سند و تارسیس یعنے ممالک نیان
تا جزائر جاوہ و جاپان و ممالک دیہات یعنے عرب وغیرہ کا گو کبہی ہند و سند و مکہ پر اوسکا
یہ قصد پورا نہو لیکن قصد اوسکا مطابق فصول مذکورہ کے ظاہر ہے اور نمین وہ صفات
مفقود جو کتب اسلامیہ مین ہین کہ بعض ستر گز کے طویل ہوتے ہون یا بعض بالشتیہ
یا عرض بعض کا مساوی اونکی طول کے یا سمندرونکو پی جاتے ہون یا پہاڑونکو
توڑ ڈالتے ہون یا نہ مرتا ہو ایک اونکا جبتک اپنی پشت سے ہزار نر کو نہ دیکہہ لی اور آدمیون
و ہاتی و شیر کو لقمہ کر جاتے ہون یا اونکے پاس آجیا تا ہو جو معالم التنزیل و مدارک مین
یہ امور احادیث صحاح و آثار معتبرہ سے نقل کئے ہین اور نہ وہ سد دیوار کو چاٹتی ہون
اور کاغذ برابر رہجاتی ہو اور صبح کو بدستور ہو جاتی ہو کیونکہ سد کی مقام دریافت ہین اور
طرفہ یہ ہے کہ حدیث بخاری و مسلم و ابن ماجہ کی رو سے جو باب خوف مشکوۃ مین متفق علیہ سے

مروی ہی سد مذکور خود زمانہ اونکی پیغمبر صاحب مین ٹوٹ گئی پہر کاغذ برابر رہنا کہان ہوسکتاہی
اور ایک حدیث معالم سے ظاہر کہ چار چار لاکہہ مقاتل یاجوج ماجوج ہین پہر دوسری حدیث
سے دس حصہ اولاد آدم سے آٹہہ حصہ یاجوج ماجوج و ایک حصہ مسلمان و لبقیہ ایک حصہ
کافر پہر تیسری حدیث سے ایکہزار اولاد آدم مین سے دو کم ہزار یاجوج ماجوج و ایک مسلمان
و ایک کافر بہلا اس اختلاف کا کیا ٹہکانہ اور جس جس مقام پر اہل اسلام نے پتہ بتایا وہان
ہمنے دیکہا پر مشاہدہ کے خلاف پایا بلکہ روی زمین ہمنے غور سے سوائی اون مقاموں کے ہی
جہان مسلمانون نی وجود اونکا بیان کیا تہا دیکہی سوائی سود و سو کوس بر و بحر و ہزار
میل کے صحرای افریقہ کے اور یان پانسو میل زیر قطب جنوب و شمال کے گو گذر ہمارا نہین
ہوا پر اونکو ہی چاروان طرف سے پیمایش کرلیا ہے پر اس قسم کی آدمی ہمکو نہ ملی اور نیز انکی
تعلیم کے موافق اہل سلام کو اس ربع کی نوی درجہ مین سے ساٹہہ درجہ کے قریب مین
سات اقلیمین دریافت تہین اب ہمنی نوی درجہ مین سے تیراسی درجہ تک بادی ثابت
کی ہی کہ بجائی سات اقلیمون کی دس اقلیمین ہوئین اور تین ربع باقیہ مین گو آبادی کم ہی
پر بنظر جزائر اونمین ہی دس دس اقلیمین ظاہر ہوئی ہین مگر اونمین ہی کہین اس قسم کی آدمی
ہمکو دکہلائی ندی اور بہ نسبت اول و دوم و سوم و چہارم کے اقلیم پنجم و ششم و ہفتم
مین وسعت کم ہے اور اس کثرت کے آدمیونکا وجود اونمین مفسرین بیان کرتے ہین پس
ساتہہ تصریح جغرافیہ اسلامیہ کے وہ کہان گم ہوگئے اگر ایک دو آدمی مثل دجال کے ہوتا تو
کہہ سکتے کہ دریافت نہوا پر باوجود تصریح جغرافیہ اسلامیہ و یورپ کے اس کثرت کے آدمی
کہان جاتے رہے اور ذو القرنین توریتہ کے مجموعہ کی روسے حسب فصل ۸ دانیال و
۱۲ یشعیا کے وہ کورش یعنے سیرس کیقباد یا کیخسرو متعین ہی جسنے حسب تصریح کتاب
انسی کلو پیڈیا برطینہ کی ستہیا یعنے صیاقلہ شمال کوہ قاف مین ایسے جنگ کی ہے
کہ ہیرو ڈوٹس و جسٹن و ٹیلرس و سبکیس مورخین مرنا ہی اوسکا وہین لکہتے ہین

گو بقول زینوفن کی اوسکا مقبرہ فارس مین سکندر کو دکہایا گیا ہے کیونکہ ہوسکتا ہی کہ نعش
اوسکی فارس مین لائی ہون اوس نے بارہ دربند ممالک آرمینہ و آذربیجان مین بنائے
ہون جو بارہ ہزار کرکے حدیث مین ہین اور اوسی نے کوہ یرال مین سد بنائی ہو
اور اوسنی بلغار کے پری ڈینوب کے کنارہ قلعجات عظیم بنائی ہون اور اسینے ترکستان
کے شمال مین قلعہ بنائی ہون جیسے وہب منبہ کا قول معالم مین لکہا ہے کہ ذوالقرنین
ابن عجوز ارض روم کا تہا پہلے وہ ممالک مغرب مین ممالک کاسک پر گیا اور کاسک
قوم مشہور ہی جو عثمان پاشا کے مقابل شمال پلونہ مین پہلی جنگون مین تہی اور وہانسے ویل
یعنے ہویلہ بن کوش یعنے سودان مین گیا اور ہویلہ سے تاسک گیا جو چین و سیبریا روس مین ہے
اور وہانسے شمال سیبریا توبل مین گیا پہر ترکونکی مقطع و جانب شرق یاجوج ماجوج مین گذرا
جو دو پہاڑ ونسے آتے تہے وہ مقام خاص کوہ یرال ہی ہے اور وہب نے حد شرقی
مسک اور حد غربی کسک اور حد غربی ہویلہ جو سودان مین ہے اور شمال توبل لکہی ہے
پس ہر ایک نے جہان جہان اوسنے قلعہ بنائے وہان سد لکہی جہان مطابق فصل ۳۸
و ۳۹ حزقیل کے اہل رشیا کی سلطنت ہے اور ماجوج اہل ستہیا ہے اور انگریز ستہیلے
آئی ہین نظر بران بعض اہل اسلام یاجوج کو والی روس و ماجوج کو انگریز خیال کرتے ہین
پر اونسے دریافت کیا جاتا ہے کہ وہ مفسدین نہین جنکو قران مین مفسدون کہا ہے
نہ اون مین وہ صفات جو احادیث مین مفصل اور اگر حدیث کا انکار مثل صاحب کتاب ظفر مبین
کرین حالانکہ آنجناب کی نسبت حدیث مرفوع مدارک مین اور دوسری مقدمات مین بعض
مرفوع و بعض آثار صحیح معالم مین موجود ہیں اختیار مذہب نیچری ہوتا ہے جس سی اہل اسلام
متنفر پہر یاجوج ماجوج کافر ہین اور یہ دونون قومین نصاری ہین جنکی عدالت شہرۂ آفاق اور انکی
سڑکین کیسے آرام کی اونکی ریل کیسے مفید خلائق اونکی تار برقی وغیرہ کیسی صنعت کی دلیل
اونکی مدارس ہین کیسی عمدہ تعلیم کہ اونکے طالب علم کو جو تاریخ و جغرافیہ معلوم ہی وہ پڑہیسی

بڑی عالم مسلمان کو نہین اونکی شفاخانہ کیسے جاری اونکی ہان خون کا کیسا تجسس عرض
جو مخلوق کو کارآمد او ہمین اونکی سعیین کیسی مشہور پہر خروج یاجوج ماجوج کا بعد مہدی
و بار دگر مسیح کی آمد و دجال کی بعد لکہا ہے وہ مفقود گو مہدی کی کہانیین لبقول
سید احمد خان صاحب الصبا کی بطور افسانون کے اونکی ہان ہر ایک زمانہ مین مشہور ہوا اور کعب احبار کی گپ ہے
خود توریتہ مین مہدی کا ذکر اور مہدی کے خروج کے نشانات سے رمضان مین خسوف
و کسوف لکہا ہے وہ سو دو سو سال تک حساب سے مفقود اور حدیث صحیح مین قیامت
بعد ہزار سال اہل اسلام کے لکہی ہے اور ہزار سال کے مقام پر سنہ تیرہ سو کے قریب گذر گئے
او سکے نشان تک ندارد چہ جائیکہ قیامت آتی دیکہو رسالہ الکشف عن مجاوزۃ ہذہ الامۃ
عن الالف جو سیوطی کا رسالہ ہے پس جن صاحب اہل اسلام کو علمیت کا دعوی ہو اور
واقف اپنے جغرافیہ و تاریخ و تفسیر سے ہون وہ ہوش مین آکر جواب لکہین ورنہ ناواقفین سے
ہم جواب طلب نہین کرتے اونکو پہلی سے ہمارا اسلام ہے کیونکہ اکثر اہل اسلام اس عرصہ
کے اپنی ساختہ و پرداختہ کتب کو دیکہکر سست ہو جاتے ہین وہ ڈٹلین مارتے ہین
کہ انگریز مقدمہ جغرافیہ مین جہوٹ بولتے ہین مگر جغرافیہ دان علما اونکی مثل شاگرد
مولوی فضل حق و مفتی صدرالدین وغیرہ اور جو ہماری تحقیق سے واقف ہوگا ہرگز
واہی تباہی نہ بکیگا پس اس قسم کے اہل اسلام ہماری سوال کو اپنے اثبات حقیت پر
نقض اجمالی سمجہین اور جواب بادلیل جس سے ہمارا انفصال ہو عنایت کرین ورنہ اپنے مذہب کے
دروغ دریافت کرکے پہر جائین کیونکہ غور کرنیکو اونکی غلط مذہبی کے لیئے یہ مسلمان کو
کفایت ہے اور دیکہو سورج کبہی زمین سے ملتا نہین اور قران مین ہے کہ سورج کو
ذوالقرنین نے چشمہ کیچڑ مین غروب ہوتے دیکہا الغرض سورت کہف کے قصہ عجب افسانہ
سے ہین اور اگر اوایل کتاب طبری کی تاریخ کی حدیث ابن عباس کو دیکہین اور زمین
جابلقا و جابلسا کا پتہ بتادین اونکی ہم تابعدار ہین جسمین بارہ ہزار دربند ہین

جو ہر دربند شہر ہے جسکے ہر شہر مین بارہ بارہ ہزار دروازے ہین اور ہر ہر دروازہ ایک
ایک فرسنگ کا اور ہر دروازہ مین بارہ بارہ ہزار دربان جس جابلقا کی بری بیت المقدس
کیطرف سے یاجوج ماجوج ومنسک وتوبل وتیرس ہین یعنے مسک وتوبل وتارہ تین شہر جنکی
نام کے ہین البتہ بلقا کی مملکت مین بارہ دربند ہین جنمین ہر ایک کا احاطہ تقریباً ایک ایک
فرسنگ کا ہوگا نہ بارہ ہزار۔ دربند جنمین ایک ایک فرسنگ کا درہے جسکی اس بارہ ہزار کوس
والی منطقہ زمین مین چھتیس ہزار میل کے دربند ہوئی اور ممکن ہے کہ ممالک قسطنطنیہ
کو جسمین اہل اسلام بکثرت ہین اور اوسکے ممالک ہین ہنوز جابلیاق شہر ہے جابلقا کہا گیا ہو
جسمین ہزارون شہر ہین اور جابلسا سے مراد بلنسیا جو ممالک طرابلس یعنے ممالک اسپین
مین ہے وہ بھی ملک خوب آباد ہے اور اہل اسلام بکثرت وہان بھی ہین لیکن اس
زمین چوبیس ہزار میل مین ہر ایک چھتیس چھتیس ہزار میل کے بھلا کیسے ہوی اور سیدنا ہمارے کو
پیغمبر صاحب بیت المقدس سے ممالک یاجوج ماجوج پر حسب حدیث تاریخ طبری کی
کیسے گئی اور پھر وہانسے ممالک جابلقا مین کیسے آئے جسکے ساکنین کی آواز کے مقابلہ
مین سورج کی حرکت کی آواز نہ معلوم ہوتی تھی اور وہانسے جابلسا مین اور وہانسے
تمسک وتارس وتوبل مین کیسے گئے اور کس شخص سے اون لوگون سے کہا کہ تم
ایمان لاؤ اور وہ ایمان نہ لائے اور اسوجہ سے وہ یاجوج ماجوج مین شمار کئے گئے اسپر کوئی
مقابل گواہی دیسکتا ہے بینوا توجروا والا انحرفوا عن دین الاسلام۔ **جواب** باللہ التوفیق
واضح ہو کہ سائل نے اس سوال کو اہل اسلام کی غلطی کا بڑا وسیلہ سمجھا ہے پر درحقیقت
اپنی غلطی کے ساتھ جو تشبیہات ومحاورات عالم مثال کی نہین سمجھا اہل اسلام پر
بڑا احسان کیا ہے جو جغرافیہ وذوالقرنین ویاجوج والی روس وماجوج اکثر اہل یورپ
کے حالات سے خوب اطلاع دینے کا باعث ہوا ہے جس سے اہل اسلام اس زمانہ
کے واقفیت کم رکھتے ہین اور دین نصاری وفلسفی اہل یورپ وغیرہ کی ناحقیت

کہلم کہلا ظاہر کرنیکا موجب ہوا ہے جس سے یاجوج کی اصل والی روس و ماجوج کی خوب
واضح ہوجاویگی جہانیو نہیر اور اونکی شمول مین اہل چین و تبت و تاتار کی مذہب کی
ناحقیت کہل جاویگی جہان اسلام کی بادشاہت جزوی نہین ہوئی اور شبہ کا کشف
تفصیل سے کیا جاویگا جو تشبیہات و عالم مثال کے محاورات کی عدم فہمی سے احادیث
پر وارد کیا ہے جیسے فصل پنجم مفرح دلکشا تلخیص التواریخ مین ہمنے مفصل کیا ہے اطمینان
رکہا جاوے اور استعارہ و عالم مثال کے امور و تشبیہات مجموعہ توریت و انجیل مین
بکثرت ہین اور قران شریف مین ہے کہ فرمادی ای محمد علیہ السلام کہ مین نیا بدعت والا
رسول نہین پس کتب سابقہ کی مانند اگر حدیث مین بہی اون کتابونکی سے امور ہون قابل
تصدیق و تاویل - پس اولا کہہ تاریخ اولاد و احفاد نوح دریافت کرنے چاہیی پس
واضح ہو کہ نوح علیہ السلام کے سام حام یافث ہوئی اور یافث کے سات بیٹے ہوی
ایک گومر گیومرث اوسکے تین بیٹے ہوئی ایک سکنز جد سکزستانیان اور یہ رسم کتب
سابقہ مین اکثر ہے کہ بڑی بیٹے کی اولاد وہ اوسکے باپ سے شہرت پاتی ہے اور باقی کی اونکی
نام سے اور سکزستان مین مرو و ہرات ہے دوسری فارس جو شمال ایران مین
پہلے بستا تہا اور زمان حزقیل مین ایران کا بہی وہی شاہ تہا جو فارس کا تیسرے
تجرمہ جس سے آرمینیہ بسا اوس سے جرمن و فرانس نکلی - دوسرا یافث کے ماجوج ہوا
ماجوج کی لفظ کی اصل مہاجوج لکہتے ہین یعنے بڑا پہاڑ [illegible] وہ پہلی ممالک خلیج و تاتار و [illegible]
مین بسا جہان حسب فصل پنجم تاریخ ایام اول و فصل ۱۵ و ۱۶ اسلاطین اول مندرجہ
مجموعہ توریتہ کے نہر جوران ہے اور فصل ۳۸ حزقیل سے واضح ہے کہ وہ متصل مسکہ
و توبل و رشیا کے تہے اور نہر یورال متصل اونکے ہے پس واضح ہوا کہ نہر جوران
وہی نہر یورال ہے جو جیم و یا و نون و لام کے تبدیل سے جو قریب المخرج ہین متبدل
ہوگیا ہے پس وہ پہلے مقام مذکور مین بستے تہی پہر شمال جرمن گئے اور وہان سے [illegible]

فرانس گذرتے ہوئی تا بانگلند دیرتگال پہونچی جیسے فصل بستم مکاشفات سی واضح ہو
تیسرا یافث کی مادی ہوا اور اوسکے اولاد ممالک ارض روم وغیرہ مین حصہ جنوبی و
شرقی بحر خضر پر بسے جنسے ذوالقرنین یعنی کورش مقدس ہوا یعنے کیقباد جو کمبسیس کا
باپ یعنے کیکاوس کا جو والی میدیہ و فارس کا ہو کر فصل ۸ دانیال و ۴۵ شعیا مین
ذوالقرنین کہلایا اور بقول وہب بن منبہ کے جو پہلی یہودی تہے پہر مسلمان ہو گئے
ذوالقرنین کی حد غربی پر بلکسک تہے یعنے کاسک و جنوبی پر ہادیل بن کوش بن حام
یعنے سودان و شرقی پر تسین چین اولاد تسک و شمالی پر توبل جنکا بیان آتا ہے
اور مادیکی اولاد بہت کچہہ روس مین بسی جس سے دساتیر فارسیون مین تمود کہلائی
اور اونکی شوکت بعد ہزار سال اسلام کے آدہی لکہی چوتہا یافث کے یونان ہوا اوسکے
ایک الیساہ ہوا جسکے اکثر اولاد جزائر یا امن ممالک امریکہ مین بسی جس سے ابتک شہر ایلیگا
کی دار السلطنۃ پیرو مین نشان ہین اور بعض یونان مین دوسرا ترسیس ہوا اور بالفعل
تینان کی نام سے جنوب چین مین مشہور ہے جسکے ہان جواہر کی کانین اور بہادر اور سمندر
کے کنارہ آبادی ہے اوسی سے جاوہ و جاپان کہ یوان سے تبدیل پاکر ہو گئی
ہین اسیوجہ سی وہانکی باجیونکی حسب فصل ۶۰ شعیا کی کثرت مشاہد۔ تیسری ڈوڈونہ جو مملکت
یونان یورپ مین بسا جسکے نام سی ابتک شہر ڈوڈونہ ہی چوتھی کتیم ہوا جو جزائر حوالی یونان
وغیرہ مین پہیلا چنانچہ جزیرہ قبرس اوس سی ہی۔ پانچوان یافث کے تارہ ہوا اوس سی تاتار بسا
چھٹا یافث کے تمسک ہوا اوس سے تبسن چین والی ہوی۔ ساتوان یافث کے توبل ہوا
جد اہل تبت اور تارہ توبل تمسک تین شہر ہنوز سیبسیر یا یعنی روس ایشیائی مین منتہای
شمال پر واقع ہین۔ اور حام بن نوح کی ایک کنعان ہوا جسکے ممالک مین بیت مقدس
وغیرہ ہے۔ دوسری مصر ہوا جنسے مسّران ہند اکثر ہوی اور ہند کے لودہی فلسطین
اوس مصر سے ہوئی تیسری حام کے قبط ہوا اوس سی اہل کابل قدیمی و بربر وغیرہ

اہل افریقہ اکثر وجو دین آئے ۔ چوتھی کوش ہوا اوسکا بڑا بیٹا سبا تھا اوسکی اولاد اولاد
کوش کر کے مشہور جو حسب فصل ۳ تکوین کی جیحون کی حوالی مین ہے وحسب زبور ۸۰ کی حبشون مین
بسے جسکے سبب سے اوسکی اولاد نے ایمان مین سبقت کی دوسری ستباہ ہو تیسری ستبگاہ
اعنی ہفتخوان ۔ چوتھی رعماہوا اوسکے سبا سند و ددون ہند ہوی ۔ پانچوین نمرود جسکی
اولاد مین سے کسی نمرود نے حضرت ابراہیم کو آگ مین ڈالنے کا حکم دیا ۔ اور
سام بن نوح کے ایک یلام ہوا جد ایرانیان اور کہہ اوسکی اولاد الان شمال کوقاف
مین بسی وہانسے کشبا والی ہند مین آئے وہ آریہ کہلائے دوسری اسور اسریہ کردستانی
ہوئی تیسری لاذ ہوا اوسکی نسل سے لودیو ردم اٹلی والی ۔ چوتھی ارم ہوا جسکی
عوض جد دمشقیان دوسری حول واقع فلسطین تیسری غاثر جد ثمود وجد لش جاں
و شام مین بسے اور اوسکی نسل حجر عرب مین صالح صاحب ناقہ تھی اونکی قوم حسب حدیث
اہل اسلام ممالک جابلسا یعنے بلنسیہ اسپین مین بسے اور چوتھی ارم ذات العماد تھی
جنہوں نے برج عظیم بابل مین بنانا چاہا تہا ۔ پانچوان ارفکشد ہوا اوسکی شلح اوسکے عیبر ہود
ہوئی اور اونکی قوم ممالک بلقان مین بسی اور خود اونکی پلک و قحطان ہوی وقحطانکی
اولاد اکثر عرب مین بسی جو صحرانشین کرکے ہوئی وہ بدوی دیہات کرکے مشہور اسمین
کعبہ ہے جو ناف زمین کرکے مشہور ہے اور پلک کے رعو اوسکی سروج اوسکی ناحور اوسکی
تارح اوسکی حضرت ابراہیم اونکی حضرت اسمٰعیل و اسحاق وجہہ اور بیٹے قنطورہ سی ہوئے
اور اسماعیل کے بارہ بیٹے ہوئی ایک نبت دوسری قیدار والی مکہ و نوین تیما والی
طیبہ مدینہ و اسحاق کے اسرائیل و عیسو و اسرائیل کے بارہ بیٹے ہوئی اول دنمین
روبن تہا اوسکی چند بیٹو نمین سی ایک پوایل تہا اوسکے سمعیا اوسکے یاجوج ہوا اوسکی
سمعی اوسکے میگاہ اوسکے ریایاہ اوسکی بمیرہ وایلیل و زکریا وغیرہ تھے وحسب فصل ۵
تاریخ ایام اول و ۱۵ و ۱۶ اسلاطین اول کے نشتہ قبل مسیحی مین بڑی زور آور کہ

شرق فرات تک مسلط تھی پس سنہ مذکور مین تلگت تلناصر دیول اسریہ کے بادشاہ ہوئے
اُنپر فتح پائی اور یاجوج کی اولاد و نیز منسہ بن یوسف کی اولاد کو اور نیز گاد بن یعقوب
کی اولاد کو ممالک قدیمی ماجوج مین بسایا یعنے شرقی حصہ نہر یورال کے پاس گاد بن یعقوب
اور منسی کی اولاد ممالک فغانستان قبط مین آئی اور گدی و یوسف زئی اُنسی ہین
اور ماجوج کی اولاد سنہ قبل مسیحی زمانہ حزقیل نبی مین رشیا و توبل و تمسک کی جو
سیبریا ای روس مین ہے مسلط ہوگئے پس بقول وہب بن منبہ ذو القرنین ۳۳۶ قبل مسیحی مین
ارض روم کا تہا اوسنے مطابق تفسیر بیضاوی کے مابین آرمینہ و آذربیجان سد
اونکی روک کے لئے بنائی جو بارہ ذرہ کر کے مشہور ہین اور بقول بعض شمال
بلغار مین بلونہ کے پاس جہان کاسک ہین اور بقول ابن عباس و قتادہ و وہب
ابن منبہ کے جبکہ توبل کے پاس آیا اوسنے کوہ یورال کے دو حصون کے بیچ مین
تیس میل کی سد بنائی اور خلیفہ واثق باللہ نے مطابق خاتمہ روضۃ الصفا کے
جو کتاب مسالک الممالک سے نقل کرتا ہے وکیل سلام نامی اسطرقان کو بھیجا تھا و اسنے
قریب دو ماہ کی راہ کے وہ سد دریافت کی اوس سے وہی مقام دریافت ہوا جہان
عبد اللہ بن عباس وغیرہ کا ارشاد بابت سد کے کوہ یورال مین ہے - بعد دریافت
اسقدر تاریخ و جغرافیہ کے پہلے یہود کی مسلمہ کتاب سے دریافت کرنا چاہیے کہ یاجوج
ماجوج کی نسبت اونکی کتاب مین کیا لکھا ہے اور وہ کون ہین اور وہ اہل حق مین
سے یا اہل بطلان مین سے پس واضح ہوا کہ ماجوج حسب فصل ۱۰ تکوین و یکم تاریخ ایام
اول کی بن یافث ہی اور حسب فصل ۳۸ حزقیل نبی کے نہر یورال کی شرق مین وہ
پہلے بستا تھا اور یاجوج وہ حسب فصل پنجم تاریخ ایام اول و فصل ۱۵ و ۱۶ سلاطین اول کے
بن یوائیل بن روبن بن یعقوب ہے اور اوسکی اولاد حسب فصول مذکورہ کی ممالک ماجوج بن یافث
مین بسائی گئی یعنے شرقی حصہ یورال ندی پر اور پھر حسب فصل ۳۸ حزقیل کے زمانہ

حزقیل نبی مین رشیا و سیبیریا کے اوپر مسلط ہوگئی تہی اونکی نسبت فصل مذکور مین
لکہا ہے کہ فارس و جرمن والے اونکی ساتہہ ہونگی وہ دونون اونکی معین بالفعل
ہین اور اونکا تسلط اس آخر زمانہ مین کوش کی اولاد پر جو جیحون کی متصل بستی ہے ظاہر
حسب وعدہ فصل ۳۸ حزقیل اور نیز اونکا تسلط حسب فصل مذکور کے گومر کی اولاد پر
یعنے مرو و ہرات پر ہونا متوقع اور نیز اونکی ساتہہ ہی قبط کی اولاد یعنے کابل والی
اگرچہ ظاہر نہین ہوئی مگر متوقع حسب فصل ۳۸ مذکورہ اور نیز والی روس کا قصد حسب
فصل مذکورہ سبا سند ددون، ہند اثبائے عماین کوش پر علی ہذا اترسیس یعنی
یونان پر چین جاپان وجاوہ ہی اونپر یاجوج والی روس کا قصد ظاہر ہے گو پورا نہین
یہ دوسری بات ہی کہ سرکار انگریزی جو سوداگران ہند کرکے ممالک انگلنڈ کے ہین
اونکو پراگندہ کرنی پر کہنا اونکا کہ ای روس والی تو لوٹنی آیا ہے یا تو نی غول اس لیئے
جمع کیا ہی کہ مال و مواشی چہین لی ضرور ہو رہا ہے اور نیز دیہات عرب و ناف
زمین مکہ کا ارادہ اونکا غیر مخفی ہے گو پورا نہوا اور بربادی اونکی مع ماجوج واہل
امریکہ جزائر بامن کی بنی اسرائیل کی بادشاہت کی وقت جبکہ بار دگر آنے مسیح مین ہوگی
امید کی گئی حسب فصل ۳۸ حزقیل کے ہی یہہ مطابق کتب یہود کے ہی اور نصارے
کی کتابونکی خاص موافق و گرچہ کتب سابقہ مجموعہ عہد عتیق کو بہی تسلیم کرتے ہین
وہ یہہ ہی کہ فصل بستم مکاشفات مین یاجوج ماجوج کا زور اطراف ممالک معتقدین خداوند
چار یار پر بعد ہزار سال کے لکہا ہے اور ہزار سال بعد خداوند چار یار کی اہل
اسلام کے ممالک کے اطراف یاجوج والی رشیا کا زور مشاہد کہ شہر سمرسی بری
کوہ قاف کی شمال مین منزلونتک اہل اسلام کی عملداری تہی اور تین سو سال سے
بعد ہزار سال اہل اسلام کی والی رشیا کا زور ہوتے ہوتے تا مرو پہونچا اور
ہند کی مملکت مین جسمین اہل اسلام کی عملداری تہی تین سو سال زمانہ اکبر سے تیرہ کال

وانگریز کارز ور ہونا شروع ہوا پس ماجوج وہی انگریز و پرتگال پس یاجوج ماجوج موعود
وہی والی رشیا و انگریز حسب تصریح کتب یہود و نصاری مقرر - رہی اہل اسلام
اونکی ہان بیضاوی مین سد کا مقام مابین آرمینیہ و آذربیجان بنظر بارہ دربند کیقباد
کی لکہی و بعض نے شمال کوہ قاف مین بعض دربند و سکندریہ و ل کو کہا اور بعض نے
شمال بخارا کہا و بعض نے بلغار کی شمال مین لکہا و ابن عباس سا مفسر جسکو جناب پیغمبر صلی الله
علیہ الصلوۃ والسلام کی دعا و بنا تو بل تمسک کی پاس یعنے کوہ یورال مین علی ہذا تابعی
وہب بن منبہ کا قول معالم مین تو بل کے پاس علی ہذا تحقیقات واثق بالله سی منزلین
اُس مقام تک کے برابر مطابق علی ہذا طبری سے زمانہ فاروق رضی اللہ عنہ مین اون
ملکون مین جو کوہ قاف کے پری گے ہین یاجوج ماجوج کا وجود ظاہر اور سورۂ کہف مین
جو کیہ ہی اوس سد کے ٹوٹنے کی خبر تھی جو بنظر اونکی وحشی ہونیکی اونکی توڑنیکی نسبت بعض
آثار مین چاٹنا لکہا ہے کہ بنظر محکمی و بلند ہونیکی وہ ٹوٹنے تہی مگر آخر زمانہ حضور صلی اللہ علیہ وسلم
مین جیسے بخاری و مسلم و ترمذی و ابن ماجہ وغیرہ مین ام المومنین حضرت زینب سے جو
آخر وقت مین ام المومنین ہوئین وہ سد ٹوٹ گئی اور حدیث صحیح مین قیامت کا وجود
بعد ہزار سال اہل اسلام کے موجود اوسکی معنے دریافت تہی باب بستم مکاشفات سی ظاہر
ہوئی کہ ہزار سال بعد خداوند چار یار کی قیامت اولی ہو گی کہ یاجوج ماجوج مین شوکت
پیدا ہو گی وہی حدیث ام المومنین مین جو بخاری نے روایت کے سبابہ و ابہام کے
ملانیسے اشارہ اگر دست چپ سے فرمایا ورنہ مطابق روایت ابن ماجہ کے دس سے اشارہ
دس سو کی طرف پس اب ہی اون مفسرین کا قول جو سد کی مقدمہ کی نسبت لکہین کہ اس عرصہ
کے بعد کھولی جاویگی اور تیسرا خروج بعد تشریف آوری بار دگر مسیح مین ہونا ممالک
بیت مقدس پر وہ آثار سے عنقریب عرصہ ۳۶ سال مین متوقع اور خروج ثانی
موعود اوسکی دلیل جس وقت مین وہ اونکی ساتھی سب برباد ہون پس با تفاق

یہود و نصاری و کتب اسلامیہ کی دونون قومون مذکورہ کا یاجوج ماجوج موعود
ہونا ظاہر اور سبکی نزدیک اہل بطلان ہی گو وہ اہل اسلام جو تاریخ و جغرافیہ سے
واقف نہین جو چاہین سو کہین پر کتابین اونکی اس بات پر گواہ جو مذکور ہوا
اور جیسے یہودی اپنی کتابونکو غور نکرکے بگڑ گئے اور نصاری کا بہی وہی حال ناواقفیت
سے ہوا حسب آیتہ لترکبن طبقاً عن طبق کی نادانی سے اہل اسلام کی ناواقفونکا
وہی حال ہی اور سوال سائل کا اونسی نہین وہ اپنے جغرافیہ سے محض ناآشنا کہ رات
دن مثل شرح چغمینی پڑہا دین حتے کہ مفرح القلوب ارزانی مرحوم کو اونکی اطفال
پڑہین اور اقلیم پنجم و ششم وغیرہ مین اونکو لکہا ہے پر وہ نہ سمجہین اور تشبیہات کو وہ عالم
مثال کو حقیقت پر محمول کرینسے یہ آفات اونپر آئین اور قتادہ فرمایا کہ بائیس قبائل یاجوج
ماجوج سے ایک سریہ ترک ہی اور ترکونکو ترک اس وجہ سی کہتے ہین کہ بائیس قبائل یاجوج
ماجوج سے اونکو ترک کیا ہے اسکی دلیل موجود خود اہل اسلام کی تفاسیر مین ہی بنی
قنطورہ کی اولاد جو متعہ حضرت ابراہیم سے سلجوقیہ و چنگیز خانی و عثمانی ہین وہ حسب حدیث
ہستثنے اور ترکونکی حد شرقی سمندر جاپان وغیرہ ہے اور جنوبی کوہ ہمالہ وغیرہ اور
غربی دریای اخضر و فارس اور شمالی و غربی مملکت والی روس اور وہب بن منبہ
کے حدود جیسے معالم التنزیل سے سائل نے بیان کین وہ سب صحیح کہ عرب مین ارض
روم مکان ذوالقرنین کورش سے کا سک اور شرق مین مسک جو حد سیبریا روس
ہے اور اوسکی نسل سے تسین اہل چین ہین اور عرض مین ہویلہ و توبل سراسر
مطابق اور ترکونکا مقطع اور یاجوج ماجوج کا شرق کوہ یرال و لبس و لعض جیلہ
اس قول وہب سے یہ سمجہی کہ مقطع ترک جہان شرق ترک ہے سد بنائی اور نتیجہ
کہ سیر ذوالقرنین کی اولا حد شرقی مسک ہے اور پہر شمالی توبل اور پہر ممالک یاجوج
ماجوج اوسکی متصل اور کوہ یرال تک سلام نامی وکیل واثق باللہ خلیفہ عباسی کے

نزلین شہر اسطرقان سے پورب کیطرف سراسر مطابق اور اولاد نوبل ال مبنا واولاد
تستک اہل چین و اولاد تیرس قدیمی ترک حسب حدیث ابن عباس کے جیسے اوائل
تاریخ طبری مین ہے اون مین شامل البتہ ترک بنی قنطوم حرم ابراہیم کی نسل سے
جنگیز خانی وسلجوقیہ وعثمانیہ امرنے مستثنے جو ایمان الائے ہین باقین داخل
یاجوج ماجوج کے یہ مشہور ایاجوج والی روس ۲ سویڈن ۳ ناروے ۴ ڈنمارک
۵ اسکاٹلنڈ ۶ انگلنڈ ۷ ویلز ۸ آیرلنڈ ۹ پولنڈ ۱۰ استنزرلنڈ ۱۱ پروسیا شمالی
جرمن ۱۲ بلجیم ۱۳ ہالنڈ ۱۴ شمال فرانس نارمنڈی ۱۵ الیسلنڈ ۱۶ ہنور ۱۷ اکاسک ۱۸
لیپلنڈ ۱۹ اسٹریا ۲۰ پرتگال ۲۱ فنلنڈ ۲۲ ترکستان سواے اولاد عیفا بن مدین اور
سا جس مقام پر کتب اسلامیہ مین سد لکھی ہے اوسکے شمال مین روس کا والی واقع
جیسے ہم نے بیان کیا ہی گو معنی حقیقی سے وہ آثار جو سائل نے بیان کیے درست
نہین ہوسکتے لیکن حسب قاعدہ مقررہ مجاز کے معنی مجازی وتشبیہی پر مطابق سب سائل کے
محمول کیے جا دین گے بیس باتفاق یہود ونصاری واہل اسلام کے یاجوج ماجوج دین حق
مین او ر حسب تسلیم توریت وانجیل وکتب جغرافیہ وتفسیر کے بھی وہ روس کا والی وفرنگستان
جنہون نے شوکت ہزارسال بعد اہل اسلام کے ممالک پر پائی بیس اسلام کی حقیقت
بقول مصرعہ مومن سے بگڑ ہمین بھی زلف اوسکی بنا کی آس ضعف حال مین بھی الٰہ من شر الے
والحمد للہ علی ذالک آب اون احادیث کیطرف متوجہ ہوتے ہین جنکو سائل نہین سمجھا
ظاہر ہے کہ کتب مقدسہ مین تشبیہات بکثرت ہین علی ہذا استعارہ وکنایہ مثلاً کتب
منزلہ موسے مین جا بجا ہے کہ خدا تمکو اوس زمین پر لیجائیگا جہان دودھ وشہد کی
ندیان جاری ہین یعنے ممالک بیت المقدس مین حالانکہ ایک چشمہ دکھا ہین وہان
دودہ یا شہد کا نہین البتہ آباد وسرسبز ملک بہت کچھ ہے اوسکو بطور استعارہ
ایسے بیان کیا جو گذر گیا علی ہذا عالم مثال سے بہت کچھ گفتگو مثلاً قرآن شریف مین

بطور تشبیہ کے فرماتا ہے کہ دریا مین جہاز مثل پہاڑونکے جاری ہین حالانکہ ایک پہاڑ کی
برابر بھی جہاز نہین ہوتا اور بطور محاورہ کے ہر شخص ایک مقام کو مغرب شمس مقرر کرتا ہے
حالانکہ سورج کسی مقام پر زمین کے غائب نہین ہوتا وہی سیر ذوالقرنین کی نسبت قرآن
شریف مین ہے جسکا حاصل یہ ہے کہ وہ ارض روم اپنے ممالک میدیہ سے غرب مین گیا
یعنے ممالک کاسک مین ڈنیوب کے پاس گیا جہانکے دلدلین مشہور ہے وہان دور تک
کیچڑ ہے اوس مین سورج غروب ہوتا ہوا باعتبار محاورے کے دیکھا اور طویل القامت
آدمی کو درخت کھجور کے مثل کہتے ہین وہی جنوبی اہل رشیا طویل القامت کو درخت اور کی
مثل حدیث مین فرمایا نہ اوسکے برابر جو مفسرین نے کرلیا ہے جسکا ادنے ستر گز کا ہوتا ہے
اور شمالی یونون روس کو بالشتیہ آثار مین دارد و کاسک قوم قوی عریض کی نسبت عرض
اونکا مثل طول کے اور مراد عرض سے اوسکے چارونطرف سے موٹائی ہے جو خرتوب زیادہ
پسند رکھتے ہین اور کان حواس مین عمدہ ہوتا ہے اور ظاہر حواس اونکے امور دنیاویہ مین
ایسے مشغول کہ کسی دوسرے کی نہین اور باطنی حواس خداشناسی کی مفقود نظر بران ظاہری
حواس اونکے بطور استعارہ کے مثل لحاف استعمال مین اور باطنی دبی ہوئی ذلیل مثل
فرش کے اور اذن خیر کرکے جیسے حضور علیہ الصلوۃ والسلام کو قرآن مجید مین فرمایا ویسے
وہ دونون برعکس اذن شر کرکے ہوئے اور چونکہ اونکے تین وقت خروج کے ہین دو واقع
ہوچکے تیسرا بیت المقدس پر باقی ہے وہ موقوف مسیح علیہ السلام کے بار دیگر کے آنے پر ہے
اور مسیح علیہ السلام کا بار دگر آنا موقوف ہے دجال کے آنے پر اور دجال کا آنا موقوف
ہے اوسکی سواری یعنی تمام ریل کی تیاری پر جو فارس سے تا دمشق تیار ہوجاوے جسمین
آگ پانی بھی ہے اور ایک دن مین ایک ماہ کی راہ جاتی ہے جیسے کل یہ حدیث مین ہے
اور وہ قبل مہدی علیہ السلام سے بنی اصفر تا ممالک والبق یا اعماق جو پندرہ منزل مدینہ
منورہ سے ہے آنکر بنا پینگے اور بنی اصفر دراصل عبارت ہے اون اہل یورب

(۳) (۶۸) (۶)

نصاری سے جو سواے یاجوج ماجوج کے ہین لیکن اہل اسلام سوائے یاجوج رہنے والے
زمین ماجوج والی رشیا و توبل و مسک کے جہان روسیونکی سلطنت ہوسے سارے
اہل یورپ کو بنی اصفر کہتے ہین از باب بستم مکاشفات مین یاجوج ماجوج اہل یورپ کی وہ
دو قومین ہین جنہون نے بعد ہزار سال اہل اسلام کے ممالک اہل اسلام پر تسلط کرنا شروع کیا ہے
پس یاجوج وہ والی رشیا ظاہر ہے اور اوسکی رعیت ماجوج پس اہل جزائر باامن انگلستان
مطابق فصل ٣٩ حزقیل کی جو روس کی تباہی مین شریک ہونگے ہمراہان یاجوج اور حسب باب بستم
مکاشفات کی جن اہل یورپ نے اہل اسلام کے ممالک پر خروج کیا وہ ماجوج اور جیسے
یاجوج ماجوج کثرت مثل ریگ صحرا باب بستم مذکور مین لکھی ہے اور توریۃ تکوین مین اولاد
اسماعیل کی کثرت مثل ریگ صحرا لکھی ہے ویسے ہی بطور استعارہ کے حدیث مین ہے
کہ نہین مرتا ایک اونکا جب تک ہزار نرکو اپنے پشت سے نہ دیکھ لے اور بے شبہ ایک
وقت مین چار چار لاکھ مقاتل اون مین تھے اور دوسرے وقت مین دس حصہ آدمیون مین سے
آٹھ حصہ مع اپنی پیرو نکے ہین جن مین چین والی اولاد مسک و توبل والی اہل تبت و ترس
والی ترک اہل سیبریا داخل ہین اور آخر وقت مین ایک ہزار مین سے دو کم ہزار ہونگے یہ امر
قریب الوقوع دریافت ہوتا ہے جبکہ اہل اسلام کو حسب حدیث کے ایک ایک ماہ تک خوراک
سوائے کلمہ طیبہ کے نہ ملی گی اور کامل اہل اسلام رہجائینگے جنکا شکم کلمہ طیبہ سے بہرے گا
پس وہ حدیث صحیح و حسن و ضعیف رسالۃ الکشف عن مجاورۃ ہذہ الامۃ عن الالف مین
وارد ہے کہ ہزار سال بعد میرے قیامت آویگی وہ حسب باب بستم مکاشفات کے کہ گئے
اور وہ قیامت آثار قیامت بکبرے سے ہے کہ دوزخ کہولا گیا اور شیطان قید سے
خلاص ہوا اور اوسنے اون دونون قومون یاجوج ماجوج کو بہکایا کہ مقدسونکے ملکون پر
تسلط کرنے لگے پس فساد اس سے کیا زیادہ ہوگا کہ انجیل مین اونکا زمانہ قیامت کیا گیا ہے
پوشیدہ نرہے کہ یہود کے کہنے سے اہل مکہ نے ذوالقرنین و یاجوج ماجوج کے حالات

دریافت کئے جنکے جواب سورہ کہف سے دریافت ہوتا ہے پس اونکے سوال کو مختصر
قران مین نقل فرمایا ویسئلونک عن ذی القرنین اور سوال تجہسے کرتے ہین ذوالقرنین کا
قل ساتلوا علیکم منہ ذکرا کہو جلد پڑہونگا تمہارے اوپر اوسکا قصہ انا مکنا لہ فی الارض بیشک
ہمنے اوسکو قدرت دی ارض روم مین کہ بارہ ورہند بنا سکے واتیناہ من کل شیء سببا
اور دیا ہمنے اوسکو ہر شئے کا سامان فاتبع سببا پس پیرو ہوا سامان کی کہ ممالک تحت تصرف
فتحیاب ہوا حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدہا تغرب فی عین حمئۃ یہانتک کہ جب
پہونچا مغرب آفتاب ارض روم پر پایا اوسکو بطور محاورہ کے ڈوبتا ہوا خاک سیاہ
یعنے ڈنیوب کے کنارہ ووجد عندہا قوما اور پایا پاس اوس کے ایک قوم کا سکہ
ہوتے ڈہنگنے ہونے کے باعث عرض طول مین مساوی ہین قلنا یذا القرنین
اما ان تعذب واما ان تتخذ فیہم حسنا فرمایا ہمنے اے ذوالقرنین یا تو عذاب کر یا کر تو
اون مین نیکی قال اما من ظلم فسوف نعذبہ ثم یرد الی ربہ فیعذبہ عذابا نکرا کہا لیکن وہ جو
ظلم کرے پس جلد عذاب کرینگے ہم اوسکو پھر رد کیا جاویگا اپنے رب کیطرف پس
عذاب دیگا اوسکو بڑا عذاب واما من آمن وعمل صالحا فلہ جزاء الحسنی وسنقول لہ
من امرنا یسرا ولیکن وہ جو ایمان لاوے یعنے اہل بلغار اور کام کرے نیک پس واسطے
اوسکے نیک جزا ہے اور کہینگے اوسکے لئے اپنے امر سے آسان قول ثم اتبع سببا
پہر پیرو ہوا سامانکے کہ ہولیا بن کو ٹن جنش پر گیا اور پہر بابل پر فتحیاب ہوا اور وہانسے
تا سلک ممالک شرقی مین پہونچا چنانچہ فرماتا ہے حتی اذا بلغ مطلع الشمس وجدہا تطلع
علی قوم لم نجعل لہم من دونہا سترا یہانتک کہ پہونچا مطلع آفتاب مین ملک پر
کہ پایا سورج کو نکلتا ہوا ایک قوم پر کہ نہین کیا ہمنے اونکے لئے سوائے آفتاب پہاڑ دو
منزلون تک پردہ کذلک مثل اہل مغرب کے کیا اونکے ساتہہ جو کیا وقد احطنا
بما لدیہ خبرا اور احاطہ کیا ہمنے اوسکے ساتہہ جو اوسکے پاس خبر تہی ثم اتبع سببا

پھر پیرو ہوا سامان کے حتے اذا بلغ بین السدین یہانتک کہ جب ہونچا دوسدون
کوہ ارل ہر مدحدمن دونہا قوما لایکادون یفقہون قولا - پایا اونکے سے شرقی جانب کو
ایک قوم کو کہ قریب ہتی کہ نسمجھتے تہی قول ذو القرنین کو قالوا یا ذا القرنین ان یاجوج وماجوج
مفسدون فی الارض فہل نجعل لک خرجا علی ان تجعل بیننا وبینہم سدا کہا اسے ذو القرنین
کہ یاجوج ماجوج مفسد ہین ہماری زمین مین پس آیا کردین ہم تیرے لئے خراج اس بات کو کہ
تو کردے ہمارے واونکے درمیان مین بند قال ما مکنی فیہ ربی خیر فاعینونی بقوۃ اجعل بینکم
وبینہم ردما کہا جسمین مجکو قوت دی ہے میرے رب نے بہتر ہے بس مدد کرو میری
قوت سے کہ کرون مین تمہارے درمیان واونکے روک پس اونہون نے قوت مزدوری کی وغیرہ
مدد کی کہ دس میل مین دیوار پتہر ومٹی سے بنادی پر پتہرونکے محکم کے لئے کہا اتونی زبر الحدید
لاؤ میرے پاس لوہے کی پتری حتے اذا ساوی بین الصدفین تاکہ جبکہ برابر ہو وہ سد
پتہر ومٹی درمیان دو چوٹیونکے قال انفخوا کہا کہ دہونکو حتے اذا جعلہ نارا قال اتونی افرغ
علیہ قطرا تا جبکہ کیا اوسکو سرخ آگ مثال کہا لاؤ لوہا سرخ شدہ کہ بہٹون اوسپر گندک
تاکہ پگہلجاوے اوربامین پتہرون مین بلادیا فما اسطاعوا ان یظہروہ وما استطاعوا لہ
نقبا پس نہ طاقت رکہتی تہی کہ اوسکے اوپر آسکین اور نہ طاقت رکہتے تہی اوسکے نقب کے
قال ہذا رحمۃ من ربی کہا یہ رحمت ہے میرے رب سے فاذا جاء وعد ربی جعلہ
دکاء وکان وعد ربی حقا پس جب آوے میرے رب کا وعدہ کردیگا اوسکے ٹکڑے
ٹکڑے اور ہے وعدہ میرے رب کا سچا کہ تا زمان روایت زینب ام المومنین وثابت ہے
بس بروفق روایت اوسکو توڑا پھر بہی ہزار سال تک وہ مقید رہی مخفی نرہے کہ ہود نصاری
وبعضے فرقہ اہل اسلام کے وبعض اہل سنت وجماعت مثل امام قشیری وامام بلخی سے قائل
ہین کہ آدم کا بہشت اسی زمین پر بنایا گیا تہا اور زمین کی دو حصہ ہوگئے ایک میدان جنت
نقل جس مین حسب حدیث صحیح کے چار چشمہ جاری ہین مثل فرات ودجلہ جیحون وسیحون

آدم کو رکہا اور دوسرا میدان دوزخ سوائے مساجد و مقابر اہل اسلام کے دوسرے
ممالک اسوجہ سے باب بستم مکاشفات مین اونکی ممالک کو دوزخ فرمایا جس مین سے بعد ہزار
سال کے ممالک اہل اسلام پر غلبہ کیا اور ہزار سال مین حسب تصریح قرآن کے وہ باہم
مثل موج دریا کے لڑتے تھے چنانچہ اونکے ذکر مین فرماتا ہے وتموج بعضہم یومئذ علی بعض
یعنی موج مارے بعض اونکا بروز ہفتم یعنے ہزار ہفتم **هبوط** آدم مین بعض پر کہ باہم
جنگ کرین اور اوس دنکے بعد صور پہونکا جاویگا یعنے عالم مثال مین تیاری
اونکی خروج کے کیجاوے گی کیونکہ صور کی حقیقت عالم مثال ہے اور کتاب مکاشفات مین
اکثر واقعات کی نسبت صور پہونکنا لکھا ہے پس صور کا پھونکنا فقط قیامت کبرے پر
موقوف نہین البتہ اوس مین بڑی تیاری عالم مثال مین پہلی ہوگی نظر بران فرماتا ہے
وَنُفِخَ فِی الصُّوْرِ اور نفخ کیا جاوے صور یعنے تیاری عالم مثال مین بعد ہزار ہفتم کے
هبوط آدم سے ہوگی کیونکہ قیامت اولے برپا ہوگی اوسوقت یاجوج ماجوج کی
جمعیت عظیم ہوگی تا آمد مسیح بار دگر چنانچہ ہم بچشم خود دوسرے خروج مین اونکی کثرت
معائنہ کرتے ہین پس تیسرے خروج کا کیا ٹھکانہ اور خدائے تعالے فرماتا ہے
وجمعناہم جمعا کہ اور جمعیت عظیم کرینگے ہم اونکی بڑی جماعت سے کہ دوسرے ممالک تک
پہیلین گے اور باب بستم مکاشفات کے مطابق وے جہنم سے نکلین گے اور جہنم کی
زمین اونکے لئے وسیع معلوم ہوگی تا کہ ایک صحرا کی مانند جو وہ ہین اونکی وسعت
رکھی چنانچہ فرماتا ہے وعرضنا جہنم یومئذ للکفرین عرضا اور وسیع کرینگے ہم زمین جہنم
سفلی کو بروز ہشتم کافرین یاجوج ماجوج کے لئے وسعت دراز کہ بجائے سات اقلیم کی
بیالیس اقلیموں مین پھیلے ہوئے ہین اور چونکہ اونکے دو کان ایسے ہین کہ اوس سے
اونکی سعیین وصنعتین جاری ہین اور دوسرا باطن درش جس وجہ سے آنکھین اونکی
بردے مین ہین دید حق سے نظر بران باعتبار باطن کے فرماتا ہے الذین

كَانَتْ اَعْيُنُهُمْ فِيْ غِطَاۤءٍ عَنْ ذِكْرِيْ وَكَانُوْا لَا يَسْتَطِيْعُوْنَ سَمْعًا وے یاجوج
ماجوج جنکی آنکھین پردے مین ہین یادداشت میری سے اور سماعت قبول حق کی طاقت
نہین رکھتے کہ صریح فصل ۷ و ۹ دانیال وغیرہ مین یادداشت خدا لکھی ہوی ہے
کہ ختم المرسلین علیہ السلام پر ایمان لانا موجب نجات ہے پر وہ سمع قبول مین اونکے
نہین آتا بلکہ برخلاف حکم کے حسب باب بستم مذکور کے روس کا سردار وغیرہ مذہب
حیوان رومیہ پر ہوکر خدا مسیح و مریم کی پرستش کرکے گمان کرتے ہین کہ ہم اہل حق ہین اور
ہماری دنیا مین کیسے کیسے کارخانہ ہین نظر بران فرماتا ہے اَفَحَسِبَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا
اَنْ يَّتَّخِذُوْا عِبَادِيْ مِنْ دُوْنِيْ اَوْلِيَاۤءَ اِنَّاۤ اَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكٰفِرِيْنَ نُزُلًا
یعنے آیا پس اس صورت مین گمان کرین وہ یاجوج ماجوج جو کافر ہوئے یہ کہ پکڑین میرے بندونکو
سوائے میرے معبود داہنی اس اخذ و مملکت کی وسعت کو دلیل حق سمجھین یہ امر غلط
کیونکہ تیار کیا ہے ہمنے زینتی جہنم کو اونکے کافرونکے لئے مہمانی کہ دنیا مین خوب عیش
عشرت کرلین اور نہ سمجھین اپنی دنیاوی سعی و صنعتونکو اپنی حقیقت کی دلیل جو اونکے کان
ظاہر لیسے لحاف ہورہے ہین چنانچہ فرماتا ہے هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْاَخْسَرِيْنَ اَعْمَالًا
اَلَّذِيْنَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُوْنَ صُنْعًا
ضرور خبردار کردون تمکو اے اہل اسلام زیان کار اعمال سے وے یاجوج ماجوج جنکی
سعین جاتی رہین حیات دنیا مین یعنے زمانہ مسیح مین اس حالت مین کہ یقین کرتے ہین
کہ اچھی بناتین ہین صنعتین مثل ریل گاڑی و تار برقی وغیرہ پس اہل اسلام کو لازم ہے
کہ زخارف دنیا پر اونکی مطلق خیال نرکھے اور رسائل کو اگر حق دریافت کرنا ہے اہل
اسلام کے زمرہ مین داخل ہو کیونکہ جتنے اونکے سعی اعتراض مین اہل اسلام پر تھے
وہ سب ضائع گئے دگر دنیا فانیہ پر دھیان رکھتا ہے آخرت مین اونکے لئے نہیع
چنانچہ حق تعالے فرماتا ہے اُولٰۤئِكَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِاٰيٰتِ رَبِّهِمْ وَلِقَاۤئِهٖ

فحبطت اعمالهم فلا نقيم لهم يوم القيمة وزنا اولئك جزاؤهم
جهنم بما كفروا واتخذوا آياتي ورسلي هزوا دے یاجوج ماجوج جنہون نے
کفر کیا اپنے رب کی آیات پر اور اوسکی لقا پر پس گم ہوگئے اونکے اعمال جو خوبصورت
تھے پس نہ قائم رکھینگے اونکے لئے بروز قیامت وزن انکے جزا جہنم اخروی ہے
بسبب اس کے جو کفر کیا دریکر اعمیر سے رسولونکو یعنے اونکی پیشین گوئی کو اپنی تمام
بیخبری سے ٹھٹھا دیکھو وہ حالات جو ابتدائی عالم تشبیہ و مثال کے بیان سے کئے
اونپر مضحکہ کرتے ہین اور جابلقا عبارت ممالک بلقان سے ہے اوس مین اہل
حق ہود کی امت سے رہتے تھے اور اوسکے مقام خاص کا نام جابلقا تہ جیسے
چنانچہ جابلباق ممالک بلقان مین شہر اتابک ممالک سلطان روم مین جنوب مانیو کے مین
واقع ہے اور اوسکے ممالک یورپ مین سلطنت روم مین ڈنیوب کے جنوبی ممالک
بالکن کے مشہور اخبارون مین ہین اور ممالک ایشیا مین اور بیجان منتہا سے فارس ہین جسکا
شرق مین نارہ توران تک صلی اور شمال مین یاجوج روس اور کثرت سے آبادی ان
ممالک کی واضح اور علے ہذا جابلسا مین صالح کی امت اہل حق بستی یعنی ممالک اندلس
وغیرہ اور اوسکے کسی مقام کا نام جابلسا اور ربے تھے ان دونون ملکون مین اہل
ہدایت جو عالم مثال مین مسطور ہے حضور صلے اللہ علیہ وسلم کو دریافت ہوئی جیسے
حدیث طبری مین ہے کیونکہ ایک زمانہ کے آدمی جو متفرق طور پر اس عالم مین ہوتے تھے
دیکھے گئے اور عالم مثال کی سیر مین ترتیب ضرور نہین دیکھو کتاب مکاشفات تصنیف
... مین اور ممکن ہے کہ حضور علیہ السلام کی چند معراجون مین سے ایک معراج
کہ عالم مثال مین ... بیت المقدس تشریف لے گئے اور وہان سے براہ سمندر الی یاجوج
ماجوج کے ممالک مین اور اونکی صورت مثالی پر اسلام پیش کیا پر وہ ایمان اون عالم مین بھی نہ لائے
اور وہان سے ممالک بغداد مین واپس تشریف لیگئے جسکو جابلقا کہ کے فرمایا

اور ہر اسلام پیش کیا اور وہ ایمان دنیا مین لائی اور ممالک جابلقا سے ممالک اندلس جابلسا
یعنے بلنسیا مین اور عالم شمال کی تسلیم سے وہان اسلام کی بادشاہت ہوئی اور وہان ہی غالبا امریکہ
ہوتے ہوئے براہ سمندر ممالک اولاد تمسک یعنی نسین ہین جسے چین کہتی ہین اور وہانسے ممالک اولاد
تیرس یعنی تاتار و سیبیریا اور وہان سے ممالک اولاد توبل یعنی تبت پر اور تمسک و تیرس و توبل ابنا
یافث ہین جنکی اصل ممالک شرقی جنوبی کوہ یورال مین واقع ہین یہ تینون کل ایمان نہ لائی اور اسکا
اسبر یہ ہے کہ جیسے جو عالم مثال مین مومن دریافت ہوے وہ خارج مین مومنین ہین اور جو کافر دریافت
ہوے وہ اس عالم مین بھی کافر شاہد اور اس حدیث سے اہل اسلام کی ممالک کی حدود دریافت
ہو گئی کہ سوائے ممالک تمسک یعنے چین و ممالک توبل یعنے تبت و تیرس
یعنے تاتار و یاجوج ماجوج کی اکثر پر تسلط اہل اسلام کا ہوا بس سائل کو چاہیے
کہ اگر ہماری چاکری نکرے پر توبہ انکار اسلام سے کرلے اور سائل کی ساری
خوبیو نکے نشانات کا جواب ظاہر ہو گیا اور مہدی علیہ السلام کا حال توریت مین
وہ بے شبہہ ورس ۱۳ فصل ۷ دانیال مین ہے کہ ابن آدم یعنے مسیح صاحب
روزہائے قدیم سے سلطنت پاوینگے اور صاحب روزہائے قدیم مہدی علیہ السلام
بروز ہین حضور ختم المرسلین علیہ السلام صاحب روزہائے قدیم کے اور حضور صلی اللہ علیہ
وسلم بروز ہین مستوی علی العرش کے جنکا ذکر خیر ہرقلی شاخ یازدہم
رومیہ کے رسالے مین فصل ۲ ، دانیال مین لکھا ہے بس کعب احبار و محمد ابن اسحق کا
فرمانا کہ توریت مین مہدی علیہ السلام کا ذکر ہے بہت صحیح ہے اور مہدی علیہ السلام
چونکہ چند ہین ہر ایک اپنے اپنے وقت پر آتے گئے مثلاً ایک مہدی سے
منشمن عباسی ہین جنکا مقدمۃ الجیش حسب حدیث کے منصور یعنے دوانقی تہا
جو سیاہ جھنڈون سے خراسان سے اوٹھے اور دوسرے حسینی امام محمد ابو القاسم بانی سلطنت
اسماعیلیہ تیسرے وہ جو بظاہر حدیث وسط حضور مسیح علیہ السلام مین ہون وہ حضور غوث الاعظم

رضی اللہ عنہ مین جو تہی مہدی حسنی بن سید عبداللہ موعود آنے والی جنکی سلطنت
حدیث کی روسے عرب کی تا القسطنطنیہ موعودہ روئے زمین کی اُنکی آمد کا وقت وہ ہے
جبکہ دابق یا اعماق پر بنی اصفر کا تسلط ہوجاوے وہ عنقریب امید کیا جاتا ہے یہ بارہ ائمہ
سادات سے بارہوین آخر خلیفہ ومہدی اور یہ سوائے بارہ ائمہ مہدیہ کے ہین جو بعد مسیح
کے ہونگے اور سوائے بارہ خلفاء کے سادات سے جنکے عرصہ تک اسلام مین قوت رہی
گو اون مین بعض غالی تہے لیکن اہل اسلام تہے پس نیچری ناحق اپنے ناتمام نیچر پر نہ اترائے
کہ اوس سے امور محققہ کا انکار کرے اور کچھ ضرور نہین کہ کسوف خسوف رمضان مین بقاعدہ
دریافت کردہ نیچر ناتمام سے ظہور مہدی کے وقت مین ہون ہو سکتا ہے کہ مطابق قاعدہ
کامل نیچر کے وخلاف اونکے ناتمام نیچر کے قاعدہ کے ہو جیسے آٹھوین رمضان کو بروز وفات
حضرت ابراہیم بن حضرت سید المرسلین علیہ السلام کے واقع ہوا کہ کوئی ایسا حکیم جسکو معاش
نیچر ناتمام سے نکیا ہو وسط مین آجاوے اور جبکہ حالات یاجوج ماجوج روس وانگریز کے
دریافت ہوئے جنکا مقابل خدا نے پیدا نہین کیا حسب مقدور مسلمانون کو چاہیے کہ
صورت صلح کی اُنسے رکہین پس بڑی غلطی ہے اون اہل اسلام کی جو اسوقت نازک مین
اونسے نزاع کرین اور کتاب یرمیا کو مقدمہ یہود ونجبت نصر کو غور کرین واللہ یحق الحق وہو
یہدی السبیل **سوال چہارم نصاری** نوح علیہ السلام کی کل عمر ساڑہے نوسو سال کل نسخ
توریتہ سے واضح ہے اور قرآن مین قبل از طوفان ساڑہی نوسو سال کے لکہے ہے پس
قرآن کیسے مصدق توریتہ کو ہوسکتا ہے اور وہ بہی بے طور عبارت سے خلاف
فصاحت بلاغت کے ساڑہے نوسو کا بیان اوسین ہے **جواب** قرآن مجید اس امر مین
مخالف توریتہ کے نہین مگر تفریع طوفان کی جو وجود نوح پر ہے اوسکو مفسرین ساڑہے
نوسو سال پر سمجہی اور محاورات عورتون مین عرب ہون یا ہندو غیرہ اکثر یہ رواج ہے کہ بجا نوسو کے
فی المثل سو سال پانچ کم کرکے بولتے ہین اور قرآن مجید مین اسمقام پر مادرمعد تقاص کو نصیحت ہے

جیسے تفسیر معالمات الاسرار سے ظاہر ہے نظر بران اوس محاورہ کی رعایت بنظر کمال بلاغت
کی گئی یہ عمدہ طور ہوا نہ بطور جیسے سائل کا خیال ہے **سوال پنجم نصاری** ہود کے
قصے کا پتہ توریتہ مین کہین نہین نمرود ابراہیم کو آگ مین ڈالنے کا بالخصوص نمرود جبار سے
جو چار سو سال قبل حضرت ابراہیم علیہ السلام سے تہا پس اوسنے کیسے اونکو آگ مین ڈالا
اور ہرن کا پتہ جو مفسرین کے نزدیک مشہور ہے کہ اوسنے آگ مین ڈالا تہا **جواب**
ہود وہی عیبر علیہ السلام ہین جنکے وقت مین قوم بت پرست ہوگئی تہی پس تخویف
عذاب سے ارم ذات العماد نے برج عظیم بابل مین بنانا چاہا اوس سبب سے بہت ہلاک اونکی
قوم کی بت پرست ہو دوسری قومین منتشر مختلف اللسان کردی گئین ورنہ کوئی وجہ برج بنانے
کی اور طوفان سے خوف کہانے کی نہ تہی پس اس قصہ توریتہ کی تفصیل قرآن مجید مین ہے
آپ اگر سمجہین تہمت عدم تطبیق توریتہ قرآن مجید پر نہ لگائین آور ہود کے دو بیٹے تہے
ایک یلاک دوسرے قحطان اور قحطان کے تیرہ بیٹون مین سے ایک حضرموت تہا
پس بعد اس قصہ کے ہود اسکے ملک مین چلے گئے اور وہین وفات پائی پس مفسرین نے
اشتباہ اونکے مقام پر وقت قصہ کے واقع ہوا کہ حضرموت مین لکھدیا اس سے نقصان
قرآن مجید پر عائد نہین ہو سکتا اور توریت تکوین کی فصل ١١ و ١٢ مین ہے کہ اور کلدانیون یعنے
تنور کلدانیون سے ابراہیم نکلکر گئے اوسکی تفصیل قرآن شریف مین ہے اگر آپکو نہ معلوم
ہو تہمت قرآن شریف پر آپ نہ لگائین اجمال و تفصیل دوسری بات ہے اور اولاد نمرود
بھی نمرود کہلاتی تہی جیسے دوسری قومین اپنے جد کے نام سے مشہور ہوتی ہین
اور توریتہ مین جو لکہا ہے کہ نمرود جبار ہوا مراد اوس سے اوسکی اولاد ہے جو بعد سلطنت عوض
بن ارم کے زور آور و جبار ہوئے پس منحصر ہونا حضرت ابراہیم کا کسی نمرود سے واقع ہوا
اور ہرن وہی ہاران عم حضرت ابراہیم ہے جو حسب توریتہ کے وہ جل گیا تہا پس اوسکے بعد
ہاران کے مقام پر ابراہیم علیہ السلام نے ہجرت کی اور بادشاہ نمرود کے حکم سے ہرن نے

آگ میں حضرت ابراہیم علیہ السلام کو ڈالا تھا پس دونون کی طرف قصہ منسوب ہے کہ مفسرین
ایک ایک طرف کر لیا ہے **سوال ششم تضادی** جبکہ اسحق ذبیح اللہ ہین جو شہر لوز
متصل شکم کعبہ شرقی مین اونکا قصہ واقع ہوا ہے پس اہل اسلام ناحق کعبہ کو جو کہ اوٹھا کر جاب
ہین اور اوسکے متصل بنا ہین ذبیح خیال کرتے ہین بہلا ہاجر کنیز کی اولاد کیسے شرف ہو سکے
اور ناحق آب زمزم کی تعظیم کرتے ہین **جواب** فصل ١١ و ١٢ تکوین مین لکھا ہی کہ بعد ہجرت کے
اور معانیہ سے مقام حاران یعنے کردستان مین گئے اور وہان سے ابراہیم کی آزمائش
کی گئی کہ اپنی باپ کی گہر چھوڑکر ہجرت کر جا اور تجکو مین برکت دونگا اور تیری اولاد سے سارے
گہرانی برکت پاوینگی یہ خبر اوس حضرت نبی اعظم اکرم صلے اللہ علیہ وسلم کی ہوئی جنکا وجود باجود
تصریح باب سویم کتاب اعمال کی عرصہ یا مین تشریف بری مسیح وبار دیگر آمدین ہوے پس ابراہیم
علیہ السلام وہان سی مقام مورہ مین آئے وہان پہر وعدہ بنظر اسحق کے ہوا پہر وہان سے
حسب الحکم الہی کعبہ کی جگہ گوگئی جسکے مشرق مین قصبہ عی و غرب مین سمندر اور مصر سے جنوب کو
حسب فصل ١٢ تکوین کی ہے اور باب مذکورہ مین مذبح بنانا مرقوم ہے پس معلوم کیا کہ نوح کا مذبح بہی بنا تہا
اور آدم نی جو وقت ولادت انوش کی خدا کی خاص عبادت کی وہ اسی مقام مقدس کعبہ مین اونکی
جسکی شرح فصل ٦ و ٥ ملاخیا مین مفصل ہے اور دو مقام برقدیمی بئر شبع یعنی عہد کا کوا
یعنے چاہ زمزم ہے جہان ہاجر کو مقام خیلیہ سے براق پر بٹہا کر چہوڑا تہا اور رسول کی منشا کا
پانی چاک گیا تہا اور دوسرا بیر شبع بعد ابراہیم علیہ السلام کے زمانے کے ہوا ہے وہ
ممالک یہود مین ہے لیکن بیر شبع اول ریت سے پر ہوگیا تہا اور اسماعیل علیہ السلام کی پیر کی
برکت سی پہر جاری ہوا اور ہاجر نے جو تلاش پانی مین صفا مروہ تک دوڑی تہین دیکہا اور پلنیکا جو
رو کا پس اوسی یادداشت نعمت کے لئے صفا مروہ پر سعی مسنون ہوی اور آب زمزم متبرک گنا گیا اور ہاجر کنیز
نہ تہین ورنہ فصل اول تواریخ اول ابتدا حایتو رتیہ مین خاص کر قنطورہ کو کنیز کر کے لکہنے کی
اور ہاجر کو نہ لکہنے کی کوئی وجہ نہین ورنہ ترجیح کی کوئی بات نہ تہی اور فصل ٢٥ تکوین مین

سلہ اور معنی تنور کے عبرانی زبان میں ہے ہوا سہ ۔ سلہ لوز ایک شہر تہا ممالک کنعان مین ساتہ منزل شرقی بیت المقدس سی اسمقام پر کعبہ شرقی یعقوب نی بنایا تہا اور کعبہ غربی بیت المقدس تہا اور اسلامی کعبہ ہمیشہ سی کہلاتا تہا جو زمان

ولادت انوش سے ہے ٢ واسطہ

ہے کہ ابراہیم نے وفات کی قریب لونڈیونکی اولاد کو شرق کو روانہ کیا اور اسمعیل و اسحق نے
اونکو دفن کیا اس سے صاف ظاہر ہے کہ اسمعیل علیہ السلام کنیز زادہ تھی اور اسی وجہ سے یہود یہ بات کہتے
قول ہے کہ ہاجرہ دختر فرعون ہین کہ بنظر برکت ابراہیم کے اونکو سپرد کیا تہا گو چہوٹی عورت
بڑے کی تابعدار ضرور ہہتی تو سوہون مین مقرر ہے پہر دیکھو قطورہ کی نسل سے شعیب
یعنے یترو خسترموسے علیہ السلام کو اور سوز کرین یہود و نصاری جد مسیح کو یعنے حضرت
سلیمان کی ما اور زن عارض کو پہر کسطرح کا حرف اہل اسلام پر رکہہ سکینگے اور دوسری قومین
ہنود جبکہ سست رشی و باندون کی عورت و ماور بیاس بھیشم پر دہیان کرین گے تو ضرور سرنگون
ہونگے کہ بہت سے مقام پر نکاح تک نہ دار دہے **سوال ہفتم** نصارے لقمان حکیم کا پتہ سوا
تاریخ عرب کے نہ توریتہ مین ہے اور نہ تواریخ مین نہ اوسکی حکمت کا پتہ جسکو قرآن مین بیان کیا ہے
جواب - اہل اسلام لقمان حکیم وہی ہین جو اولاد ناحور بن تارح سے عبارت ہے،
اونکا ذکر توریتہ مین ہے، اور روم اونکی بیٹی سے ردم اٹلی ہی روہیولوس سے بسائی جو
حکمت کا گہر ہے دیکہو سیر المتقدمین کو اور جہلہ ہندوستانی انگریزی تہوڑی پڑہکر اپنی نا
واقفیت سے منکر اوسکے ہوتے ہین اور چونکہ عوض بن ناحور کا روم برادر زادہ ہے تنظر بر آن
اہل اسلام روم بن عوض کو اوسکا بانی سمجہتے ہین اسقدر مورخین کی غلطی ہے کہ روم ابن عیص ابن عیسو خیال
کرتے ہین **سوال ہشتم** نصارے آدم کو مسجود ہونا ملائکہ کا توریتہ و انجیل مین نہین لکہا البتہ سانپ
جاندار سوا سانپ کے کہ عبارت وہم سے ہے اوسکی تابعدار حسب توریتہ دیکہتے ہین
جواب اہل اسلام تبعیت جانداروں سے مطلب توریتہ مین ہی سجدہ ملائک قرآن مین ہے
کیونکہ ملک کی لفظ کا اطلاق جن پر بہی آتا ہے اور جنکی قسم سے گزندہ ہی حسب حدیث الله داد
کے ہین پس ساری جانداروں سے مطلب اسفل عبارت جنوں کی ہے جنہون نے آدم کو سجدہ
یعنے تابعداری کی پس یہ تابعداری اونکی معبر سجدہ ہے اور شیطان لغت عرب مین
سانپ کو کہتے ہین اور مراد اوس سے رب نوع اہل شرارت ہے اور اوسکا تسلط موت و اہم پر

مقرر پس شیطان لعین واہمہ ہے بلکہ وہ مسلط وہم پر ہے اور کبھی متمثل بشکل مناسب اہل صفا کو
ہوتا ہے **سوال هشتم** نصارے سلیمان کی نسبت گھوڑونکی کوچ وگردن کاٹنے کا
خیال حسب قرآن غلط خلاف توریت کے ہے علے ہذا رد شمس کا قصہ سلیمان کی نسبت وباوجود
صحیح تفسیر ردوہا علیّ کے مفسرین کی غلطی یعنی لوٹاؤ گھوڑونکو پس چھونے لگا پانو وگردنونکو
یعنے پیار سے پس رد شمس محض ایک خیال ہے **جواب** اہل اسلام یہ کلام معقول ہے
پر بعض مفسرین کا بھی یہی قول ہے اور غلطی سے مفسرین کی قرآن شریف مین خلل انداز نہین اور تفسیر
صحیح بیشک وہی ہے جو توریتہ کے معتبر نسخونکو مطابق ہے **سوال نهم** نصاری مدین
وایکہ کی بربادی کا پتہ اہل اسلام مطابق قرآن کے بیان کرین آیا موسی کے جانیسے پہلے مدین کو
برباد کیا یا جبکہ واپس آئے حالانکہ دونون وقتون مین آباد تہا اور توریتہ سے پتہ لگتا ہین اور یثرو کی
سات دختر تہین قرآن مین دو کے لکھنے کی کیا وجہ **جواب** اہل اسلام - یثرو عبارت شعیب علیہ السلام
خسر موسے سے ہے اور ہلاکت مدین کا اشارہ توریت اول باب ۳ خروج مین ہے کہ موسیٰ
یثرو کی بکریان چرایا کرتے تھے اور وہانسے ایک روز حوریب یعنے طور سینا کیطرف ہانک دین
اور وجہ ہانکنے کی اوس طرف یہی تہی کہ قوم پر یثرو کے جب عذاب آیا موسے کو مع اونکے
گلہ کے ایک طرف کر دیا اور چونکہ اپنے معمولی مقام پر نہ تہے راہ بہول گئے اور یثرو جو مدین سے
موسے کی ملاقات کو آئے اونکے اور دوسرے اہل اسلام کے مکان برباد نہوئے تہے
اور بے شبہہ یثرو کی سات بیٹیان تہین لیکن پانی بلانے دو آئین تہین جنکا ذکر قرآن مجید مین ہے
پس منافات نرہی اور اصل قصہ ایکہ کا یہ ہوا کہ جب وہ نافرمانی کرنے لگے پس اونکو سخت
گرمی نے گھیرا ایک شخص کو ایک پہاڑ دریافت ہوا جسکے نیچے نہرین جاری تہین پس وہ پہاڑ نیچے گئے
اور پہاڑ اونپر لوٹ پڑا اوسکے بعد مدین مین آئے اونکے صبح ہوئے جبکہ اہل مدین نے تسلیم نکیا
حالانکہ اونکے انجاز تباہیکو دیکھہ چکے تہے اور نیز مرض وتپے مین گرفتار ہو چکے تہے پس
اوسوقت مین شعیب اونسے علحدہ ہوگئے اور موسے بکریان چراتے تہے بربادی مدین سے

راہ بہول گئے پس طور کی راہ لی وہان تجلی حق ہوئی پہر واپس مدین کی قصبہ مین آئے اور قبیلہ وزوجہ کو لے گئے اور طور پر پہر تجلی ہوئی اور مصر کہ گئے اور کچھ ضرور نہین کہ سارے قصص توریتہ مین مفصل ہونیسے اونکا وجود نہو واللہ اعلم بالصواب **سوال دہم نصاری** آیا جنت پری ہونکا اکہاڑا ہے جسکی نسبت قرآن مین ہے وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ اور خدا کو شرم ایسے واقعات کی بیان مین نہین آتی اگر قرآن منزل ہوتا ہرگز ایسا نہوتا کیونکہ حسب تصریح انجیل کے وہان ملائکہ مثل آدم ہونگے پہر سخت افترا کفر کا آدم وحوا پر قرآن و حدیث مین ہے کہ ہر بیٹا آدم کا مرجاتا تہا لیکن شیطان کے کہنے سے جبکہ اونکے لڑکا ہوا عبد الحارث نام رکہا اور جبکہ حدیث صحیح سے عبد الحارث نام رکہنے سے جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ کی تفسیر معلوم ہوئی تاویلات کے خلاف حدیث کے گنجایش نرہی جو مفسرین تاویلات کرتے ہین **جواب اہل اسلام** چونکہ زمانہ آدم سے زمانہ ہزار ہفتم درخت حیات کے تشریف آوری مقرر تہی چنانچہ درخت حیات کی تفسیر فصل ۷ دانیال مین بعد زمانہ چار سلطنتون یعنے بخت نصری وکیانیہ وسکندریہ ورومیہ ودس بادشاہتون رومیہ کے جو سنہ ۱ہ عم سے سنہ ۶۸۱۱ تک ہین زمانہ ہرقل مین ہرقل کی سلطنت کی بربادکرنی والی حضور احمد علیہ السلام کو صاحب روزہائے قدیم کر کے لکہا ہے اور الواح موسی مین حیات کی تفسیر پارہ پارہ کلام الہی سے کی ہے کہ فصل ۸ اسفر تثنیے مین وعدہ نزول کلام الہی بپیغمبر اسمعیل برادران اسرائیلیون پر مقرر ہوچکا ہے جسکو باب ۳ کتاب اعمال مین حصر کرتا ہے کہ یہ پیغمبر صاحب کلام مابین عرصہ تشریف بری مسیح وبار دگر تشریف آوری مین ہوگا اور سنہ اوس پیغمبر موعود کے تشریف ہفتے بعد سنہ اتی بربادی بیت المقدس کے جو طرطوس نے کی فصل نہم دانیال مین مقرر ہوچکی جیسے رسالہ معراج مسیحی ورسالہ تلخیص التواریخ مین مفصل ہے پس سورہ بقر مین چونکہ اوائل و اسکا الواح موسے سے ہے نظر براعت الم سے کی کہ اوائل کا آوالواح کا آل وموسے کا م ہے بعدا سکے فرمایا گیا کہ وہ حیات ہفت ہزاری آدم وکلام موسی موعود

یہ کتاب قرآن مین ہے جسمین شک نہین اور دلائل واضحہ بیان کی گئی پہر جن یہود نے
تسلیم کیا پس دلیل خلف ہی اونسے کہا گیا کہ اگر تم کو شک ہے اوس کلام موعود مین تو توریت کی
تسلیم سمجھو تمکو دونونکو ہے اور زمانہ اوسکا بہی زمانہ ہفت ہزاری ہے پس سبنے حاضرین زمانہ
موعود سے مدد لیکر اونکی آدہی کہ ایک آیتہ لے آو حسب اوسکے وعدہ کے کسی پیغمبر سے کہ
کہ نشان ہے اوسکے نزول پارہ پارہ کلام مصدق توریت ہو اس شرط کیساتھ کہ یہ کلام وہی کلام
موعود ہوسے ہے اور اوسنے اوسکی ایک آیتہ ہے اور جو لاوی سواے راستگو کے
دوسرا ایک آیتہ بوعدہ تنزیل پس حسب وعدہ فصل ۱۸ سفر مثنی کے مارا جاوے اور
پہر تثلیث کیسی متحقق ہوسکے کہ فصل ۴۲ و ۵۴ و ۶۰ شعیا مین ولادت اوس نبی کی مکہ
اولاد قیدار مین و ہجرت مدینہ مین ہوا اور سواے اسکے حسب فصل ۴۲ شعیا کے عبداللہ
کے وہ رسول بیٹے اور شیبہ عبدالمطلب کے پوتے ہون پس اگر نہ لاو اور اپنی راستی سے
کہا جاتا ہے کہ کبہی نہ لاسکوگے کیونکہ جہوٹے کے نسبت خلاف ہونا اوسکی پیشینگوئی کا
اور مارا جانا لکہا ہے اور راستگو پیغمبر کو ویون سے محافظہ ہونا لکہا ہے پس مخالف اوسکا
اہل دوزخ سے ہوا پس جو قبول کرے وہ صاحب فلاح و صاحب جنت ہے جنکے لیئے
ازواج مطہرہ ہونگی اونمین سے اسپر سابق کے یہود و نصاری کا اعتراض ہوا جیسے سائل نے
بیان کیا پس اوسکا جواب خود قرآن شریف مین فرمایا کہ خدای تعالی کو حق امر کے بیان مین
شرم نہین آتی خواہ وہ بیان مثل مچہر کے ہو یا اوس سے ادنے اور گمراہ نہین ہوتی اوس
بیان سے اولا مگر وہ اہل فاسق جنہون نے عہد خدا کو محکمی کے بعد توڑا جو سفر مثنی کے
فصل ۱۸ اور غیرہ مین بلکہ زمانہ آدم سے کلام پارہ پارہ نزول کی نسبت باندہا ہے اور قطع
کرتے ہین اوسکو جسکے وصل کا خدانے حکم فرمایا ہے اور شرم و حیا کی اوس مین کونسی
بات ہے حالانکہ تمہاری پیدائش کی یہی صورت ہے کہ تم تہی مردہ اصلاب بابومین پہر زندہ
کیا ارحام امہات مین پہر مار یگا اور زندہ کریگا اور ابتداء پیدائش سے مطابق توریت تکوین کے

اونکو سنایا تاکہ دلیل ساری دعوے پر ہوجاوے اور اونکا شبہہ ازواج پر۔ ذکر حولبے جو خود
توریت مین ہیے جاتا رہے کہ سنو خدانے ہر چیز کو جو زمین پر ہے تمہارے لئے مقرر کیا
پہر سات آسمان بنائے پہر آدم کو پیدا کیا اور آدم کے ایک لکہہ دورہ چہٹے دن کئے اور برباد کر ڈالی
بالآخر ساتوین روز آدم صفی اللہ کو پیدا کرنا چاہا اور اوس روز کو متبارک کیا کہ اس مین اشارہ
آرام سبتی کیطرف کیا کہ حسب فصل ۳۲ وہم نامہ عبرانیون پال کی مسیح نے تو آرام نہ دیا
بدینوجہ ضرورت آرام دہندہ دیگر یعنے احمد علیہ السلام کی بروز ہفتم یعنی ہزارم پڑی پس
خدانے جنات فرشتون کو فرمایا کہ مین خلیفہ پیدا کرنا چاہتا ہون وے نادانی سے
معترض ہوئے کیونکہ پہلے آدمونکی خونریزی سے واقف تھے کہنے لگے آیا تو مفسد
مشرک کو پیدا کریگا جو کری خونریزی اور ہم تسبیح کرتے ہین تیری حمد ملاکر اور تقدیس
کرتے ہین فرمایا مین جانتا ہون وہ جو تم نہین جانتے کہ ہم اوس مین امانت درخت
حیات رکہینگے۔ جس سے مشرک منافق خونریز تباہ ہون اور آدم کو تعلیم کردی کل حیوانات
کے نام پہر پیش کیا فرشتونپر اور فرمایا کہ تم انکے نام بتلاؤ اگر راست گو ہو عرض کیا
تجکو پاکی ہے ہمکو علم نہین مگر وہ جو تو نے تعلیم کیا ہے اور آدم کو فرمایا تو اونکو تعلیم کر
پس جب خبردار کیا اون اشیا کے نامونسے فرمایا خدا نے کیا مین نہین کہتا تہا کہ مین
دانائے غیب آسمان و زمین ہون اور مین جانتا ہون وہ جو ظاہر کرتے ہو اور وہ جو
پوشیدہ رکھتے ہو پہر حسب فرمان کے سب ملائکہ سفلی نے آدم کو سجدہ کیا یعنے
فرمانبردار بنے لیکن شیطان نے انکار کیا اور تکبر اور تہا روز ازل مین کافرونمین سے
اب یہانپر اسقدر یاد رکھنا چاہیئے کہ لفظ ملک شامل ہے ملائکہ عالین کو جو تبعیت سے
مستثنیٰ ہین اور شامل ہے اونکو جو ملائکہ ارضی سے ہین کیونکہ جن حسب روایت الہداۃ کے
ایک متعلق ہوا ہین جیسے ایام ہوائی وبائی ہین جو امور فساد ہوا سے متعلق ہوتے ہین وہ
ہوا کے جوش سے ہوتے ہین اور جیسے مخلوق ذی روح ارضی وبائی ویسے ہوا سے واسطے

قدر (۲۸)/(۱۳)

بہی ہے اور تحقیقات فرانس سے ظاہر ہوا کہ پوشیدہ نظرون سے کیڑے وبائی کی دلون مین دل مین سانس کی راہ سے گھسکر فساد ڈالتے ہین دوسری مخلوق ہوائی وہ جن جو محکوم باوامر ونواہی ہین تیسرے گزندہ حیوانات یہ چھوٹے سانپ بچھو کے مثل اور حدیث اہل اسلام سے واضح ہے کہ جنون کی خوراک بقیہ استخوان ہین
اکثر بقیہ استخوان ہین
خوردہ ہے پس عامہ جاندار بدرجہ اولی ملائک ہوئے پس کل یہ محکوم بسجدہ ہوئے اور حسب درس ۸ فصل ۲ تکوین کے سارے اہل کتاب وبہتر گروہ اہل اسلام وبعض معتبر اہل سنت وجماعت مثل امام ابو القاسم قشیری کے جنت آدم سے مراد باغ عدن جیسے حدیث صحیح مین ہے کہ جنت سفلی کی چار نہرین ہین نیل فرات دجلہ جیحون ہین پس زمین کے دو حصے ہوئے ایک جسمین چار چشمے مذکور جاری ہین وہ جنت آدم دوسرے سوا اسکے وہ باستثناء مساجد ومقابر اہل اسلام کی دوزخ ہے تہ سوائے جنت دوزخ آخرت کے ہین پس خدا نے وہ باغ لگایا جس مین آدم معیشت کرے اور حسب درس ۹ فصل ۲ تکوین کے ہر درخت خوشنما جو کہانے مین خوب تہا وہ اوگایا اور ایک درخت حیات جو عبارت صاحب ہدایت حضرت صلے اللہ علیہ وسلم سے ہی وہ اون مین امانت تھی جسکی برداشت آسمان وزمین نکرسکتے تھے اور دوسرا درخت نیک وبد کی شناخت کا جو عبارت آلہ مجامعت سے ہے جسکو بطور تشبیہ انگور جانب آدم وگیہون بجانب زن بیان کرتے ہین اوس مین اوگائے اور جنت عالیہ شیطان کا گذر بلا تکلف تہا اور جانتا تہا کہ جو اس شجرہ شناخت نیک وبد سے قربت کرے وہ بنظر اولاد ہمیشہ کو رہے پس حوا کو پیدا کیا تا کہ حوا وآدم یکجز ہون لیکن حکمت خدا مقتضی اسکی ہوئی کہ آدم کی اولاد مین صورت مناکحت کی تجویز ڈالی جس سے درخت نیک گنا جاوے اور اوسکی مخالفت مین بد تا کہ نزاع عشقی صورت زنا سے عالم برباد نہو وبنظر اسکے کہ انسان حریص ہے منع کی ہوئی چیز پر آدم کو

بعد اونکے نکاح کی قربت اوس درخت مجامعت سے منع کیا پس حسب سورہ اعراف
لیبدی لہما ما ووری عنہما من سوآتہما کی شیطان نے وسوسہ ڈالا اوس قربت کیطرف
تاکہ اونکی شرمگاہین کہل جائین اور کہا ممانعت کی وجہ صرف یہی ہے کہ تم ہمیشہ کو نرہو پس وہ
حیات شخصی سمجہہ کے بہک گئی کیونکہ خدا کے شیطان نے قسم ولائی نظر بران فرماتا ہے
فازلہما الشیطان پس ڈگایا اون دونوں کو شیطان نے تاکہ کہولین وہ اپنی شرمگاہین پس
قربت کے درخت انگور و گہیون سے کہ بکمال لذت اوسکو اکل سے تعبیر کیا یعنے ظاہر ہوئین
اون دونون کی شرمگاہین اوس قربت کی وجہ سے جیسے آیۃ اعراف سے ظاہر ہے
فاخرجہما مما کانا فیہ پس نکالا شیطان نے اون دونوں کو اوس مرتبہ قرب سے جو موجب التفات تہا
پس اوس قربت کے بعد بنظر اسکے کہ عضو مخصوص سے عصیان ہوا چہپانا لازم آیا پس
اسوجہ سے ننگا پن دریافت ہوا کیونکہ پہلے استعمال اس فعل سے اطفال کے مانند
عضو مخصوص بہی ایک عضو اعضاء سے جانا جاتا ہے لیکن قاعدہ ہے کہ چوری کے
آلہ کو پوشیدہ کرتے ہین پس برگ درخت انگور سے چہپانے لگے پس برائے اس فعل نز
صرف خلاف حکمی کے وجہ سے ہے ورنہ بصورت اجازت و نکاح کے کیا اسمین حرج ہے
الحاصل حسب درس ۸ فصل ۳ تکوین کی تمثلات صوری سے خدا تشریف لایا اوسکی آواز
آدم نے سنی کہ فرماتا ہے تو نے یہ کیا کام کیا جیسے تا آخر درس ۱۹ فصل مذکور مین ہے پس شیطان
سانپ کو ملعون اور عورت کو اوس خلاف حکمی کی سزا مین دردزہ مین مبتلا کیا اونکا وعید ہوا
اور آدم کے سبب زمین کو ملعنت کیا اور فرمایا کہ انقضائے عمر تک تمکو اسمین رہنا ہوگا
پس غضب خدا کے بہڑکنے سے سب کم رتبے ہو گئے چنانچہ فرماتا ہے قلنا اہبطوا
بعضکم لبعض عدو ولکم فی الارض مستقر و متاع الی حین یعنے فرمایا ہمنے کم رتبے
ہو جاؤ اس حالت مین کہ بعض تمہارا بعض کے لئے دشمن ہو اور تمہارے لئے زمین مین
ٹہیراؤ ہے اور برخورداری وقت اجل تک اسوجہ سے وہ سرگردان و قابل التفات نرہے

اور قربت بے اجازت کے سبب قرب سے سرگردان کردئے گئے اور علمار نے جبکہ
لفظ اِهْبِطُوْا کا دیکھا کہ هبط بمعنی نزول ہے اسوجہ سے آسمان سے آدم کا آنا
سمجھے ورنہ هبط بمعنی کم رتبہ ہوجانے کے بھی معنی مین آتا ہے اور ایک جگہ سے دوسری
جگہ جانے کے معنے بھی اوسکے ہین جیسے اهبطوا مصرًا مین پس اس سے قرآن کی
تطبیق مین توریتہ سے فرق نہین پڑتا اور حوا کو حکم ہوا کہ تو دردزہ مین مبتلا ہوگی اور شیطان
تیری اولاد کا پاسنہ کاٹیگا (یعنے مسیح کی طرف اشارہ ہوا کہ دکھہ اوسکے سبب اوٹھاینگے
اور تیری اولاد اوسکا سر کچلیگی یعنے حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اوسکا سر کچلینگے
جیسے حدیث مین ہے میرا شیطان میرے تابع ہوگیا ہے وہی فصل ۱۶ یوحنا انجیل مین
لکھا ہے کہ سردار اس جہانکا یعنے شیطان محکوم فارقلیت دوم یعنے تسلی دہندہ
دوم کا جو معنے احمد ہی مین ہوگا پس آدم نے جو یہ نام نامی سنا شفیع لایا اور درود پڑھا
پس بعد اس غضب کے خدا نے اونکو چمڑے کے کپڑے پہنائے اور آدم نے عورت کا
نام حوا کہا کیونکہ مادر ذی حیات اس صورت سے آدمیونکی ہوئی اوسکی تفصیل
قرآن شریف مین یون فرماتا ہے فتلقی آدم من ربہ کلمات فتاب علیہ انہ ھُوَ التواب
الرحیم پس ملا آدم اپنے پروردگار سے بحق کلمات مثل درود شریف وغیرہ پس توبہ
مقبول کی کیونکہ وہ بڑا توبہ کا قبول کرنے والا ہے اور وہ وقت خوشی کا ہوا یہی
خوشی ہنوز مناکحت کے وقت آدم کی اولاد کے لئے رواج ہوا اور کپڑے پہنانے
دولہ دولہن کے لئے مروج اسیوجہ سے ہوے پس ممانعت حسب الحکم مین کچھہ حرج نہین
نہ اوسکے بیان مین شرم پس اگر جنت مین ازواج مطہرہ ہون کیا عیب ہے چنانچہ
خود توریتہ کے ابتدا مین عورت ومرد کا ذکر ہے جو ایک ہونے کے لئے پیدا کی گئین ہین
اور بعد قصہ قابیل وشہادت ہابیل کے آدم کی جو اولاد ہوتی وہ مرجاتی پس شیطان
حوا کے پاس آیا اور کہا کہ اگر ابکی مرتبہ اپنی اولاد کا نام عبد الحارث میرے نام پر رکھو گی زندہ

رہیگا پس بچہ جو پیدا ہوا اوسکا نام عبد الحارث رکھا اور غضب خدا کا بہر کالنکے بعد
جنت سے نکالے گئے اور ثبوت اس نام کی طرف اشارہ درس ۲۶ فصل ۴ تکوین
مین ہے کہ ولادت انوش تک خاص خدا کی عبادت نکرتے تھے اور اسی وجہ سے
حسب درس ۲۲ فصل ۳ مذکور کے خدا نے کہا چونکہ آدم و حوا نیک و بد کے درخت
کے دریافت کرنے سے مثل ایک ہمارے کے ہوگیا ہے یعنے مبعوث ہونی
آدمیون سے مثل ایک ہمارے مقربین کے سبب ہوگیا ہے ایسا ہو کہ درخت حیات
یعنے صاحب ہدایت ابدی حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو شفیع لاوے اوکا فریق و
مومنین کا سلسلہ جاری کرتا ہے پس اسوجہ سے وسط باغ عدن یعنی کعبہ سے شرقی
عدن مین نکالدیا تاکہ وہ کہیتی کرکے کہا دین پس ہندوستان شرقی عدن کے
جزیرہ لنکا مین وہ آئے چنانچہ فرماتا ہے قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فرمایا ہمنے
نکلجاؤ تم سب اس جنت عدن سے اوس زمین مین جہانسے لیگئے ہو یعنے ممالک
لنکا مین جہان قدم آدم کا پتہ بتاتے ہین اور شجرۂ حیات کی نگاہبانی کے لئے کروبی
مقرر کئے گئے یعنے حضرات صحابہ جیسے فصل ۳۳ سفر شنے و فصل ۷ دانیال مین لکھا ہے
کہ ہزارون ہزار مقدسون کے ساتھ خداوند تشریف لایا نظر بران فرماتا ہے فَاِمَّا يَاْتِيَنَّكُمْ
مِنِّىْ هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَاىَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ
پس اگر آوے تمہارے پاس مجھسے ہدایت یعنے شجرۂ حیات ختم المرسلین کی بدنت آئیگی
پس جو پیروی کرے میری ہدایت کی پس نہین ہے اونپر خوف اور نہ وے رنجیدہ ہونگے
اور وہ شجرۂ حیات شمشیر کروبیون نے حفاظت کیا گیا کہ جو اوسکی مثل دعوی کرکے
ساتوین ہزار مین ایک آیت بہی بدعوے نزول لاوے وہ مارا جاوے اور بزیر مقدسین
اہل اسلام کی تلوار اونپر چلے جو انکار کرین جو آتشبازی دوزخ مین بہیجنے والی ہے
نظر بران فرماتا ہے وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَكَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَآ اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ

اور وہ لوگ جو کفر کرین ہماری آیات ہدایت کو اور تکذیب کرین وے اصحاب آتش ہین
اوس مین ہمیشہ رہنے والے اور آدم کی اوس قربت اول سے قابیل پیدا ہوا اوسکے
بعد ہابیل اونکے باہم دگر نزاع مین ہابیل شہید ہوئے اور اوسکے بعد قابیل کو حکم اخراج
زمین لود شرقی ہند یعنے ہنود مین ہو جو بعد کو ہنود مشہور ہوئے اور ہابیل کے
بعد اولاد آدم مرتی تہی تب آدم نے جو عبد الحارث اپنے بیٹے کا نام رکہا انکو ہی حکم
اخراج بطرف شرقی عدن یعنے بلنکا ہو اتب اونکے سنہ دو سو تیس ھبوط اول مین
شیث پیدا ہوئے اور دو سو پانچ شیث مین انوش ہوئے الحاصل ہبوط ثانی سے
تین سو سال بعد آدم و حوا نے عرفات مین خدا کو یگانگت پہچانا جس سے خاص خدا کی
حسب ورس آخر فصل ۴ تکوین کی عبادت کرنے لگے اور توبہ مقبول ہوئے
پس وہ نشان اونکی اولاد کے لئے قبولیت توبہ کا مقرر ہوا اور مطابق حدیث کے اوس وقت
کعبہ بنایا گیا پس صاف توریت سے اشارہ عبد الحارث نام رکہنے آدم کا اپنے بیٹے کو ظاہر
ہوا دیکہو مسیح نے کسقدر مقدمات مطویہ کا استعمال جواب منکرین قیامت مین کیا ہے
علی ہذا یہان غور کرنا چاہئے اور خود فصل ۷ متی انجیل مین ہے کہ جو دنیا مین ایک عورت
چھوڑے وہ آخرت مین سو عورتین پاوے آیا سائل کے نزدیک مسیح پر یہ اعتراض
ہوسکتا ہے کہ مسیح نے جنت کو بیرلوں کا کہاڑہ بنایا ہے یا مسلمانون پر اور ہماری تحقیق سے
حقیقت دو مرتبہ اھبطوا کی ظاہر ہوگئی واللہ یحق الحق وھو یھدی السبیل
سوال یاذدھم لغزای ترجمہ کیا کہ قصہ کشتی عہد نوح حسب فصل ۶ تکوین کی ساری
جاندار روئے زمین کا باندہا گیا تہا پس قدرت خدا سے ساری حیوانات مثل طائر و چوپائی و حشرات
جنسے مراد گزندہ حیوانات مثل سانپ و بچھو کے ہوسکتے ہین اونکے تابع ہوئے علی ہذا جبکہ
سلیمان حسب ورس ۲۶ فصل دہم کتاب اول سلاطین کی دریائے قلزم کے کنارہ گیا تہا
چیونٹی کی آواز بقیاس حیوانات نوح کی سمجہی ہو جیسے قرآن مین ہے اور منطق الطیر اوسکو

معلوم ہو بلکہ نباتات کا حال لکھا ہو جس سے کتاب نباتات اوسنے لکھی تہی پہر ہدہد سلیمان کے
مقابلین سے ایک شخص تہا جسکے ذبح کرنے اور مارنیکا ارادہ تہا بعد کو اوس سے اتفاق ہوا
پس وہ سفیر اوسکے جانب سے ملکہ سبا کا ہوگیا ہو نہ کہ کوئی طائر جیسے قرآن مین ہے رہا
مسخر ہونا ریح کا جہاز رانی سے وہ حسب فصل نہم کتاب اول سلاطین و فصل ۸ تواریخ دوم کے
مطابق سورہ سبا کے ہونا ممکن کہ چہہ مہینے بہر کی راہ پرتا باد فیروزر سیس صبح و شام
جاتی تہی اور اونکی سلطنت ذات سے تا مصر تہی اونکے پاس تخت غبارہ جسے ہندو بوان
کہتے ہین اہل یورپ کے غبارہ کی مثل ہوا در اپنے ملک مین سیر کرتے ہون اور ملک اونکا
اسقدر تہا کہ عین جوش سلطنت مین مملکت سبا واقع ملک عرب سے خبر نہ رکہتے تہے
اور بنظر مبالغہ بادشاہ روے زمین کے کہلاتے و اجرا چشمہ مس سے طلب کثرت
خروج مادہ مس ہے پر اہل اسلام اس طریق مذکورہ سے نہین سمجہتے یہ کیسی اونکی غلطی ہے
و جبکہ دریائے احمر کا انشقاق ہونا موسے کے لئے اور سانپ کا بہکاو حوا کے لئے اور نوح کا
عہد جانداروں کے لئے غور کیا جاتا ہے لوہے کا موہوم ہو جانا داود کے ہاتہ مین بعید نہین
اور جنون کی تابعداری سے سلیمان کی نسبت سورہ سبا مین تابعداری حیرم والی صور وغیرہ کی
جو موتی قیمتی اشیا و چوب سال و صندل وغیرہ لاتی تہی اور مسجد وغیرہ کی تیاری مین شریک حسب
توریت تہی اور قبل بہت عرصہ وفات سلیمان کے سارا کارخانہ بیت المقدس کا تیار ہو چکا تہا
پس اوسکی تیاری کے لئے عصا پر کہڑا رہنا اور دیمک کے کہا جانے سے گر جانا خلاف
دونون کتابون مذکورہ کے قرآن مین ہے اور تخت بلقیس کا دم کے دم مین سبا سے حرم سلیمان مین
آنا یہ اچنبہے کی بات ہی اوران امور کا جواب لا حل ہے —

الجواب وباللہ التوفیق نمبر ۵ ہمین حق یہ ہے کہ جو کچہہ سلیمان علیہ السلام کے
نسبت فصاحت و ثروت سلطنت و بادشاہ ہونیکے بیٹیونکے آنیکی خبر سلیمان کے
گہر مین لکہی ہے وہ سب کا حق ہے اور سلطنت کو عصا سے تشبیہہ دی ہے اور جبکہ زور

اونکا بکمال درجہ پہونچا جیروم بادشاہ صور زور آور اور دوسرے بادشاہ تابعدار ہوے
اور جیروم کو بعد بنا بیت المقدس کے جلیل بین ملک کابل یعنے خراب ملا وہ ناراض ہوا اور بعد
ایک سال سلیمان علیہ السلام کے موت کے اونکا عصا سلطنت گرا یعنے اونکے بیٹے
رحبعام کو دابۃ الارض یاربعام بن نباط غلام زادہ سلیمان نے گرا دیا اوسوقت جیروم
وغیرہ سرکشون جن مثال کو تاسف ہوا کہ اگر جانتے غیب کو کہ عصا یعنے سلیمان بعد ایک
سال کے گرےگا عذاب ذلت و بندہ سلیمان مین نرہتی یہ امور قرآن مین مطابق رائے بعض مفسرین
کے ہین گو اہل اسلام کے ہان حسب حدیث الہداد کے جنونکی تین قسمین ہین ایک ہوے
ہیضہ وغیرہ وباؤن مین جنکا ظہور ہوتا ہے وبعض بگولونپر متعلق جن و بھوتون سے بگولے
اوٹھتے ہین دوسرے حشرات الارض تیسرے جنپر عذاب وغیرہ متعلق جن مین سے شیطان ہین
وہ رب نوع بدی کا ہے اور شریر کو شیطان و جن کہتے ہین جیسے کالی کتے کو شیطان علی ہذا
اونٹ کو شیطان فرمایا گیا ہے پس قصص جیروم سے اہل اسلام پر بنا اونکی قرآن پر لفظ جنکے
واقع ہونے سے جرح وارد نہین ہوتا و درحقیقت جو معجزات موسے کا تہے اسپر گران
نگذریگا کہ جیروم کے سوا دوسرے عفریت جن ہے سلیمان کے تابع تہے جنکی قونولسی
سو سو گز کے پتہر کے شہتیر شہر بیت المقدس مین ابتک پڑے ہوئے ہین اور جو
طلسمات و سحر بترمیم فرنگ سے واقف ہے جو ایک ادنی شئے ہے تخت کے لانیسے
استبعاد نکریگا اور تخت بلقیس کا اشارہ مجملا توریت مین ہے تفسیر قیدان معالمات الاسرار مین
ہمنے لکھا ہے اور جبکہ لوان کا اقرار کیا پس دم مین تخت کے آنیکا کیا استبعاد
آیا پہلے اس عرصہ سے آلہ آواز کا دریافت تہا کہ اوسکی حفاظت کیجاتی ہے
اور جو بعض مفسرین کی تفسیر آیۃ مَا یَلفِظُ مِن قَول مین رائے تہی کہ بعینہ محفوظ رہتی
کب کوئی اس عرصہ سے پہلے تسلیم کر سکتا تہا اور قرآن مجید مین ایک مہینے کی راہ کی
سیر صبح شام نسبت تخت سلیمان کے ہے خواہ کسی طرح سے ہو لوان کے

طریقہ سے یا دوسرے طریقہ سے اوسے سائل کو انکار نہین بس قرآن مجید پر اعتراض کسی طرح پر
نہین ہے اور جبکہ کبوتر کا قاصد ہونا نسبت نوح کے واضح و مسلم بس ظاہر ہدہد کے قاصد
ہونے پر کون اعتراض اور ہدد بن بدد ایک شخص بے شبہہ سلیمان کی مخالفین سے تہا
پر انکار طائر ہدہد مین کون سی خوبی ہے جسکو ہم ہدد بن بدد ٹہرادین اور ممکن ہے کہ ہدد کو
ہدہد سے قرآن مین تعبیر کیا ہو جیسے یسوع کو عیسے اہل زبان نے کر لیا ہے بس سوال اصل
نہین رہا جو سائل کے خیال مین تہا **سوال ۱۲) نصاری** عزیر کے قصہ کا
پتہ توریت مین کسی مقام پر نہین جو سو سال کے بعد زندہ ہوگیا ہو نہ یرمیا کا نہ کسی کافر کا جواب ہو
سوم سورہ بقر کی تفسیر مین تین قول ہین علے ہذا زندہ کرنا چار طائر کا جو نسبت حضرت ابراہیم کے
کہتے ہین اوسکا کچہ پتہ نہین اور قرآن مین جو قصہ طائر کا ہے اوسکے مخالف توریت
مین ہے بس مصدقاً کے کیا معنے - **الجواب** چونکہ قرآن شریف مین لفظ
عام ہے اور لفظ عام بمعنی سال کے جیسے ہے ویسے روز کے واسطے بہی آتا ہے اور مفسرین کو
یہ قصہ خوب دریافت نہین نظر بران کسینے یرمیا پر اور کسینے عزیر پر اور کسینے کسی کافر پر
تطبیق دی ہے اور ہم اونکو تحقیق سے اطلاع دیتے ہین جو کہ انجیل کے واقف ہین اور اشارات
توریت کو بالخصوص نسبت قیامت کے علی ہذا آرام سبت کے سمجہتے ہین بس پوشیدہ نہین
کہ فصل ۱۳ کتاب اول سلاطین مین ہے کہ جب یاربعام بن نباط خبیث دس قومون بنی
اسرائیل پر بارہ مین سے مسلط ہوکر بت پرست ہوا خدا نے نبی یہودا سے ایک نبی کو
اوسکے پاس بہیجا تاکہ اوسکو اطلاع دے کہ تیرے ساری بت پرستونکی استخوان
ساڑہے تین سو سال بعد یوشیا عادل قوم یہود کے بادشاہت کے عرصہ مین مذبح پر
جبکہ یہ شہر برباد کیا جاویگا جلائے جاوینگے بس جائے تعجب ہے کہ اسقدر عرصہ مین ہڈیونکا
کیا پتہ اور اون مین کیا زندگی کو علاقہ اور مختار ہے کہ مسلم رکہے اور پہر جان ڈالکر مذبح
کرے اس سے نبی موصوف کو تعجب ہوا جیسے قرآن شریف مین ہے بس یاربعام کو

خبر کی اوسنے دست درازی کی اوسکا ہاتہ شل ہوگیا اور مذبح بیت اللہ جو یعقوب کا کعبہ
سمرون مین تہا سو بریار بعام کے ٹہا جو صدق نبی کا نشان تہا اوسوقت ایک شہر کے
نبی کے بیٹے یہ دیکہہ رہے تہے اونہون نے باپ کو خبر کی اور نبی یہودا کے بپغمبر حسب حکم
خدا بغیر کہائے پئے دوسری راہ سے چلی گئی اور خدا کو منظور یہہ ہوا کہ اوکا عجب رفع کرے
پس دوسرے نبی شہر اونکی تلاش مین گئے اور اون سے کہا کہ کہانا کہاؤ و پانی پیؤ مین بہی
نبی ہون پس نبی نبی یہودا نے خلاف حکم خدا کے گہر مین والپس آنکر بیت شہر کے نبی کے مکان پر
کہانا کہایا اور فرشتہ نبی شہر پاس آیا کہ چونکہ اسنے بغیر حکم کے کہایا پیا وہ اپنی قوم مین
مدفون نہوگا پس شہر کے پیغمبر نے اپنا حمار تیار کرا دیا جبکہ شہر سے دور ہوئے شیر نے
اونکو پہاڑا اور گدہے کے پاس وہ شیر کہڑا رہا اور اوسکو نہ پہاڑا پس ایک عرصہ کے بعد
جسکی تعداد سو عام قرآن مین وارد ہوے اور عام کا لفظ روز پر بہی اطلاق پاتا ہے
پس سو سے مراد یہ ہے کہ سو روز بعد شہر کے پیغمبر کو جبکہ خبر ہوئی وہانسے اوٹہا لانے
اور قبر مین دفن کیا تاکہ نشان اونکے معجزے کا باقی رہے واو نکی قبر پر ایک پتہر گاڑ دیا
کہ بعد ساڑہی تین سو سال کے وقت یوشیا مین جبکہ بت پرستونکی استخوانین
جلائی گئین اوس پتہر سے وہ پیغمبر صاحب نشان معلوم ہوے اوسکی تفصیل قرآن مجید مین
یون وارد ہے کہ مثل اوس نبی کے جو گذرا شہر سمرون پر اوپدہ گرنے والا تہا اپنی
چہت پر تین سو سال بعد ساڑہے تاکہ اوسکے بت پرست مردہ تک معذب ہون نبی نے کہا
کیسے زندہ کریگا اون بت پرستونکو اللہ بعد ساڑہی تین سو سال کے یعنے عذاب کے
لئے پس مارا اوسکو خدا نے پنجہ شیر سے سو روز تک پہر اوٹہایا اوسکو شہر کے پیغمبر کے
ذریعے فرمایا خدا نے اوسکی روح سے یا زندہ کرکے کسقدر ٹہیرا رہا کہا ایک روز یا کم
فرمایا بلکہ ٹہیرا تو سو روز تک پس دیکہہ اپنے کہانے پینے کو جو خلاف حکم کے کہایا تہا کہ نہین
متغیر ہوا کہ ہضم ہوجاتا اور دیکہہ اپنی گدہی کی طرف کہ مسلم ہے باوجود اسکے کہ شیر کے

پاس کہڑا ہے پس تعجب مگر نواب استخوانون سے بت پرستونکے دیا ہے کہ گرین تجکو نشان آدمیون یہود کے لئے تا زمانہ یوشیا ادرعور کر کفار کے استخوانونکی طرف کہ کیسے اوٹہا وینگے اور اپنا وینگے ہم اونکو گوشت معذب کرنے کے لئے پس جب ظاہر ہوا اوسکو کہامین جانتا ہون ہدرستی الله ہر شے پر قادر ہے اور اسیکی قریب قصہ حضرت ابراہیم علیہ السلام کا ہے کہ حسب باب ۳ کتاب اعمال کے فصل ۱۲ تکوین کی پیشین گوئی اوس نبی صاحب کلام موعود سے متعلق ہے. جو زمانہ مابین تشریف بری وبارہ گر تشریف آوری مسیح مین ظہور فرماوے یعنے اولاد اسمعیل مین چنانچہ فرماتا ہے کہ اے ابراہیم مین تجکو بڑا قبیلہ بناؤنگا اور بڑا قبیلہ وہ اولاد اسمعیل کا ہونا حسب فصل ۲ تکوین کی ظاہر ہے الحاصل فصل ۱۲ مذکورہ مین فرماتا ہے کہ تجکو برکت دونگا اور تیرے نام کو بلند کرونگا اور تو متبرک ہوگا اور وے لوگ جو تجکو دعائے خیر کرینگے انہین متبرک کرونگا اور لعنت کرنے والون کو ملعون اور سارے زمین کے قبائل تجھسے برکت پاوینگے یہانتک کہ ابراہیم حج بیت ایل یعنے بیت الله کرنے گیے جسکے غرب مین یم یعنے سمندر ہے اور حسب فصل ۱۳ کتاب مذکورہ کے وہ جنوب مین مصر سے ہے اور شرق مین قصبہ عی کہتے ہین ہنوز موجود ہے گو دوسرا قصبہ بیت الله یعقوب کے شرق مین ہی تہا جسکو یوشع نے برباد کیا اور جسکے مصر سے ہاجر دختر فرعون جیسے یہود ربانیونکا قول ہے نذر ابراہیم مین آئین پہر اہل اسلام کعبہ کا حج ابراہیم بجالاے پس حسب ورس ۶ فصل ۱۵ مذکورہ کے اوسپہ ایمان لائے اور بجا صداقت وہ محسوب ہوئے علاوہ برآن اسماعیل صدیق کہلائے اور حسب ورس ۷ فصل مذکورہ کے اسحق کے سبب سے فرمایا کہ تجکو اور کلدانیوں سے یہان لایا ہون تا کہ تجکو بوراثت یہ ملک دون پر ابراہیم نے جواب دیا کہ اے خدا کیسے جانون کہ تزمین مجکو وراثت مین ملیگی پس حسب ورس ۹ فرمایا کہ گاؤ سہ سالہ و بز مادہ سہ سالہ و قوچ سہ سالہ و کبوتر لا اور وہ سب اپنے لیے سب کو لیا اور سوا اے کبوتر کے سبکو دو پارہ کیا اور ہر پارہ کو مقابل دوسرے کے رکہا اور

جانوران لاشون پر آئے اور ابراہیم انکو ہنکا دیتے رہے اور آفتاب کے غروب ہوتے ابراہیم پر خواب غالب ہوئی اور اندھیری بڑی چھا گئی اور آتش بے دود آنکر اونکو کھا گئی اور چار جانورونکی آزمایش کی نظر سے حکم ہوا کہ تیری اولاد چار سو سال تک مصر مین عذاب مین رہیگی بالآخر منظوری قربانی سے منظور نظر ہوگئے اور نسخہ توریت مین چار جانور مذکورہ بے شبہہ ہین سالم اور پانچوین کے نسبت کسی مین کچھہ کسی مین کچھہ قابل اعتبار نہین پس قرآن مجید و توریت سے یون دریافت ہوتا ہے کہ وعدہ اسحق سے جونکہ ابراہیم علیہ السلام کو تسلی نہوئی خدا نے فرمایا کہ یہ کیا بڑی بات ہے ہم زندہ کرتے ہین مردہ کو ابراہیم نے عرض کیا ای پروردگار دکھلا مجکو کہ کیسے زندہ کرتا ہے مردہ کو حکم ہوا کہ کیا تو ایمان نہین لایا جواب دیا لایا ہون ولیکن سوال میرا بنظر اطمینان قلب ہے فرمایا لے چار جاندار طیر یعنے خفیف پس طلب کر انکو اپنی طرف پھر کر ہر ایک پہاڑ پر اون مین جزو پھر بلا اپنی طرف اونکو آدینگے تیری طرف دوڑتے ہوئے جو پائی کیسی دوڑ کیونکہ سوائے کبوتر کے سب چارپائے تھے اور جان کہ اللہ غا تیری مدعا برآری مین اور باحکمت ہے پس ابراہیم پر خواب غالب ہوگئی جبکہ وہ آئے تب فرمایا کہ چار سو سال تک تیری اولاد مصر مین مقید رہیگی و چار سو سال کے بعد واپس آگئی پھر انکو آتش بے دود کھا گئی اسمین بشارت نکلا کہ پھر وہ منظور ہونگے چنانچہ ہزارون انبیا اون مین سے ہوئے اور سلیمان علیہ السلام کی سلطنت نیل سے تا فرات بہ توریت فرمودہ ہوئی بہ مبطا و اقفین انجیل یہ سو تنخواہ نہین زیادہ دعا ہدایت ہے وبس یہ جواب بارہ دفعونکی بلا تعصب اسماعیل کے بارہ بیٹونکے اولاد کی طرف ہے ہوتے آمدیہ جواب ہمنے خیال سائل کے موافق دئے ہین اور توریت کے محاورات سمجہنی بہت دشوار ہین اور کتاب پرانی پڑگئی اور نسخہ ہزارہا ہوگئے اور پوری کہین ملتی ہے سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین

الحمد للہ والمنة رسالہ سوال و جواب موسوم بہ حقانیت اسلام و تبکیت نصاریٰ بالاکلام مصنفہ حضرت مولوی حکیم سید محمد حسن صاحب امروہی مدرس عربی کالج اجمیر شریف حسب فرمایش مصنف ممدوح

مطبع اصغری دہلی مین خاکسار سید میر حسن کے اہتمام سے چھپا فقط

الذین آتیناہم الکتاب یعرفونہ کما یعرفون ابناءہم

رسالہ عجیب

الموسوم بہ

فیصلہ عدالت ہائی کورٹ آسمانی

خلاصہ فیصلہ

اس رسالہ سے واضح ہے کہ ہر ایک آیۃ قرآنی مین عام کیا معجزہ ہے اور قرآن
اور جناب پیغمبر صاحب قرآن علیہ السلام کی نبوت کی خبر موسیٰ علیہ السلام نے بصراحت تمام
دی ہے اور مسیح علیہ السلام کی نبوت کی خبر موسیٰ نے نہین دی اور یہ اشارہ امر آخر ہے

باعانت سکریٹری گورنمنٹ الٰہی

جناب امام فن مناظرہ اہل کتاب مولوی مرزا موحد صاحب سلمہ اللہ الصمد نے تصنیف فرمایا

مطبع سید میر حسن رضوی دہلی مین چھپا

بسم اللہ الرحمن الرحیم

پوشیدہ نرہے کہ موسیٰ علیہ السلام بعد غرق ہونے فرعون کے تیسرے مہینہ طور پر پہر گئے
اور وہان چلہ کہینچا اور رب یعنی روح اعظم طور پر متجلی بشعلۂ آتش و در ابر سیاہ مین ہوا تجلی سے
یہ مقصد ہے کہ جیسے کاملون کو قوت تصرف ہوتی ہے کہ باوجود اپنے مقام پر قائم
رہنے کے دوسرے چند مقامات پر متمثل ہوتے ہین ویسے بغیر اسکے کہ تغیر اوسکی ذات و
صفات مین ہو خداوند متمثل انبیا کو ہوتا ہے جیسے جبرئیل اپنے مقام پر قائم رہکر بصورت
دحیۃ الکلبی متمثل ہوتے تھے ۔ الحاصل موسیٰ نے چاہا کہ بنی اسرائیل کو بہی کلام خدا
سنوایا جاوے یعنی اوسی تمثل روح اعظم سے پس طور کے نیچے یعنی دامن کوہ مین اونکو اتارا
کہ پہاڑ اونکے اوپر تہا یہ قاعدہ مستمرہ ہے کہ جو کوئی دامن کوہ مین ہوتا ہے پہاڑ کو
اوسکے اوپر دیکھتے ہین پس آگ شعلہ مارنے لگی اور ابر سیاہ گرجنے لگا یہود ہیبت ناک
ہو کر کہنے لگے کہ اے موسیٰ ہم برداشت سُننے کلام خدا کی نہین رکہتے تو جا اور سن اور
اوسکو ہمسے کہدے ۔ حقتعالیٰ نے مخاطب ہو کر دوازدہ اسباط حاضر شدہ سے
کہا کہ ہمکو اپنا کلام سنوانا ضروری ہے خواہ بالفعل خواہ بعد کو بصورت ایک نبی مثل موسیٰ
کی معرفت چنانچہ ورس ۱۵ فصل ۱۸ سفر تثنی سے بیان فرماتا ہے کہ تمہارے بہائیون مین سے

موسی کی مثل ایک نبی بہیجونگا جسکے منہ مین میرا کلام ہوگا یعنی ٹکڑے ٹکڑے اور اوس
پیغمبر کا فرمودہ اوس دعوی کے ساتہہ کہ مین وہی پیغمبر موعود موسی ہون صاحب کلام خدا والا
پورا ہوگا نہ دوسرے کا بلکہ دوسرا دروغگو مارا جاویگا —

اتفاق زمانہ سے ایک مسلمان مسمے عبد اللہ اور ایک نصارے غلام مسیح مین باہم نزاع
ہوئی - غلام مسیح نے عدالت دیوانی مین عبد اللہ پر صدر الصدور عادل خان کے روبرو
دعوی کیا کہ فصل ۱۸ استثنی ہمارے حق مین ہے اور مسلمان عبد اللہ نے جواب معقول دیا اور حاکم عدالت
دیوانی عالم ربانی نے علی ہذا اپیل مین بہی حاکم اپیل اہل عقل نے نصاری کا دعوی
ڈسمس کیا - بالآخر عدالت ہائی کورٹ آسمانی مین مقدمہ اپیل خاص مین پیش ہوا غلام مسیح
نے فریاد کی کہ حسب دفعہ ۴۶ پنجم قانون یوحنا کے جناب مسیح صاحب فرماتے ہین کہ اگر موسے
کو باور کرتے تو مجکو بہی باور کرتے کیونکہ اوسنے میرے حق مین لکہا ہے لیکن جبکہ اوسکے لکہے
ہوئے کو باور نہین کرتے تو میری باتون کو کیونکر باور کروگے - اور موسی نے فصل ۱۸
استثنی مین ایک پیغمبر کی خبر دی ہے جو برادران اسرائیلیون مین ہو اور عیسے بنی یہودا سے ہوا
اور بنی یہودا برادران اسرائیلی مین پس فصل ۱۸ استثنی ہمارے مسیح کے حق مین ہے چنانچہ
نصارے مذکور نے اپنی دستاویز مکرر فصل ۱۸ استثنی ورس ۱۵ سے پیش ہمراہ عرضی دعوی
کے جسکی نقل حسب ترجمہ غلام مسیح ذیل مین مندرج ہے ورس ۱۵ فصل ۱۸ استثنی خداوند
تیرا خدا تمہارے درمیان مین سے تیرے بہائیون مین سے ایک پیغمبر کو مثل میرے بہیجیگا
اوسکے سنیو ۱۶ موافق ہر اوس چیز کے کہ اپنے خداوند خدا سے حوریب یعنے طور مین مجمع
کے تونے چاہا وقت تیرے کہنے کے کہ اپنے خدا کے قول کو نہ سنون اور اس آتش عظیم کو
نہ دیکہون مبادا مین مرجاؤن ۱۷ اور خداوند نے مجکو فرمایا کہ جو کچہہ اونہون نے کہا ہے
وہ اچہا ہے ۱۸ اونکے لیئے ایک پیغمبر کو تیری مثل اونکے بہائیون کے درمیان مین سے
بہیجونگا اور اپنے کلام کو اوسکے منہ مین ڈالونگا تا جو کچہہ اوسکو فرماؤن اونکو پہنچاوے

۱۹ اور یون ہوگا کہ جو شخص میری باتون کو جو میرے نام سے وہ کہے نہ مانے مین اوس سے
تفتیش کرونگا ۔ ۲۰ لیکن وہ پیغمبر جو متکبرانہ میرے نام سے کوئی بات کہے جسکے کہنے کا
مینے حکم نہین دیا یا خدا کے غیر کے نام کے ساتھہ تلفظ کرے وہ پیغمبر چاہیئے کہ مارا جاوے
۲۱ وگر تیرے دلمین شبہ گزرے کہ وہ کلام جو خدا نے نہین کہا کیونکر اوسکو ہم جانین
۲۲ وہ پیغمبر جو خدا کے نام سے کہے اور وہ واقع ہنوا اور انجام کو نہ پہنچے یہ امر ہے کہ خدا
نے نہین کہا بلکہ اوس پیغمبر نے اوسکو غرور سے کہا ہے اوس سے مت ڈرانتہے ۔
مسلمان حسب اطلاعنامہ عدالت ممدوحہ مین حاضر ہوا اور اوسنے یہہ جواب دیا کہ دفعہ ۱۴
باب پنجم قانون یوحنا میں بعد تسلیم اسکے کہ کلام مسیح ہے ہرگز اشارہ فصل ۱۸ سفر مثنی کیطرف
نہین اسلیئے کہ بنی یہودا اولاد بنی اسرائیل حاضر شدہ ہین نہ برادران اسرائیلی اسقدر
البتہ ضرور ہے کہ حسب باب ۱۰ و ۱۱ ۔ ایکٹ رومیون پولوس کے فصل ۳۲ سفر مثنی مین غیرت
دلانے یہود سے غیر قوم رومیون کے سبب اشارہ زمانہ ولادت مسیح کیطرف ہے نہ نبوت مسیح
کیطرف اوصاف دفعہ ۱۴ باب ۷ قانون بال عبریون مین لکھا ہے کہ مسیح قوم یہودا سے
نکلا اور قوم یہودا کی اولاد کی نبوت کی نسبت موسے نے کچھہ خبر نہین دی وگر خبر فصل ۱۸
سفر مثنی یہودا کی اولاد سے متعلق ہوسکتے تو پولوس کا قول دفعہ ۱۴ نامہ عبریون مین
کیسے صحیح ہوتا اوصاف دفعہ ۲۲ باب ۳ قانون نامہ اعمال مین اس خبر فصل ۱۸ سفر مثنی کو
مخصوص اوس پیغمبر سے کرتا ہے جو عرصہ مابین تشریف بری و بار دگر تشریف آوری
مسیح مین مثل موسے پیدا ہوا اور ہمارے حضور علیہ السلام عرصہ مابین مذکور مین تشریف
لائے پس اس سے یہ سند فصل ۱۸ سفر مثنی دست آویز میری ہے نہ نصارے کی
کیونکہ اوسمین صاف موجود ہے کہ وہ نبی بنی اسرائیل کے بھائیون مین سے مثل موسے کے
ہوگا اور ہمارے حضور علیہ السلام بنی اسرائیل کے بھائیون مین ہو سے مثال حسب فصل ۱۶
و ۲۵ تکوین کے ہین نہ کہ عیسے جو اولاد یہودا پسران بنی اسرائیل سے ہین اور خود دفعہ ۱۲

باب نامہ عبریون پولوس سیح سے اس خبر کی نفی کرتا ہے اور سورہ احقاف مین
آیۃ شہد شاہد من بنی اسرائیل علی مثلہ وارد ہے اور شاہد سے مراد موسیٰ ہین پس
اگر مقصود برادران اسرائیل سے بنی یہودا ہوتے ورس ۱۸ باب ۲ نامہ عبریون کا کامل
نہوتا اور نہ ورس ۱۸ فصل ۱۸ استثنی کا فرمودہ جس سے ظاہر ہے کہ مقصود بنی اسرائیل کے
بہائیون سے غیر اسرائیل مراد ہین اور بنی عیسو بن اسحاق و بنی قنطورہ مین باتفاق یہود و
نصاری کوئی وعدہ نہین پس بالضرور بنی اسماعیل مراد ہین جنکی برادریت فصل ۱۶ و ۲۵
تکوین مین موجود ہے اور جابجا اونکی نسبت وعدہ کہ حسب عدد ونکے بدعوی کلام خداوند
صاحب شجاعت کا خروج بنی قیدار سے ہوا جو حسب فصل ۲۵ تکوین کے بنی اسرائیل کے
برادر اور جیسے فصل ۴۲ شعیا مین لکھا تھا ہمارے حضور علیہ السلام سے کامل ہوا جنکا
زور حسب فصل ۴۲ مذکور سلع کوہ مدینہ سے ہوا جنکی نسبت فصل ۲۱ شعیا مین ہجرت تیمہ
یعنی طیبہ بیہ طیبہ مین لکھی ہے اور ویسی ہی ہوئی جو دون بن خرمیہ کی بستی یعنی ابوا کے
قریب طیبہ واقع ہے کہ ایک سال کے بعد ہجرت کی فتح آپکی بدر مین بنی قیدار مکیونپر حسب
فصل ۲۱ یشعیا ہوی اس آیۃ فتح کو مکی بہت طلب کرتے تھے لیکن چونکہ وعدہ بعد ایک سال
ہجرت کے مقرر تھا یہی جواب دیا گیا کہ خلاف فرمان کے مجکو قدرت نہین ورنہ پہلے پیغمبرونکی
صحائف کی تکذیب لازم آوے اسی سبب سے یہ مطلب سورت مکیونمین ملیگا اور مدینہ مین
قد کان لکم آیۃ موجود ہے اور یہودی مدینہ منورہ مین مضمون فصل ۲ و ۴۲ یشعیا سے مطلع
ہوکر فسادر و میونمین جمع ہو گئے تھے جنکے درمیان حضور علیہ السلام تشریف لائے بس بہت سے
متقین یہود حسب وعدہ ایمان لائے اور بہت سے منکر حسب عید فصل ۲۴ مذکورہ ہوئے اور حسب
فصل ۲۴ یشعیا مذکور کے اول نبی بنی قیداری مدت تک ساکت مکہ مین ہے اور بعد کو
شجاعت دشمنونپر بدر مین کی اور دم سرد بھی لیا یعنی شکست احد بھی ہوئی جو حسب حدیث
بخاری کے ابوسفیان سے فتح وشکست ابتدائی کو ہرقل جانتا تھا اور بعد کو حسب فصل مذکور

فتوحات عامہ مومنین اور کفار مکہ بت پرست جنگ خندق کے لیے جمع ہو کر آئے اور شرمندہ
ہو کر گئے اور یہودی بعد جنگ خندق کے جنکی نسبت فصل مذکور مین لکھا ہے وہ یہودی
اولاد رسول اسرائیل نہ سمجھے اور وہ جلاوطن اور مقتول ہوئے اور جسنے دعوی کیا کہ مین
وہ پیغمبر موعود موسی ہے فصل ۱۸ استثنی ہون سوائے حضور علیہ السلام کے وہ مارا گیا جیسے
مانی و مسیلمہ و سجاح نصرانیہ وغیرہ تیس شخص مارے گئے اور ہمارے قرآن کی ہر ایک آیت
مین یہ معجزہ ہے کہ جو کوئی اس دعوی سے کہ مین پیغمبر موعود موسی ہون کلام خدا ایک
آیت کے برابر بھی لاوے وہ مارا جاوے ۔ پس زور و شوکت پیغمبر اسلام سے واضح ہے
کہ مثل موسی بلکہ باوجود تشبیہ کے اعلی ہین اور دفعہ ۴۶ باب پنجم یوحنا مین بعد تسلیم اسکے
کہ مسیح کا فرمودہ ہے اشارہ فصل ۱۸ استثنی کیطرف نہین اگر ایسا ہوتا مگر کہتا ہون درس ۱۴
باب ۸ نامہ عبرونی کا صحیح نہین ہوتا بلکہ خود کلام مذکور مسیح سے واضح ہوا کہ دفعہ ۴۶ مذکور
کے ایسی خبر ہے جسکو یہودی توریت سے نہین جانتے تھے اور وہ فصل ۳۲ استثنی مین
غیر قوم کی آبادی سے کنایہ ہے اشارہ مسیح کیطرف ہے جو یہود کی بربادی کے لیے آئے تھے
نہ اونکے نفع کے لیے بخلاف ہمارے حضور علیہ السلام کے کہ خود زمانہ حضور علیہ السلام مین
ہزارون یہودی مسلمان ہو گئے پس بنظر تعصب و غضب کے نصاری سے اور کچھ اوس وقت
جواب بن پڑا سوائے اسکے کہ اسماعیلی نہ برادران اسرائیلی ہین ورنہ اسماعیلیون کی نسبت
کسی نبی کا وعدہ بیبل مین پیش ہوا بعد بحث و گفتگو کے عدالت عالیہ تہاتی سے یہ امور
تنقیح طلب ٹھہرے **اول** یہ کہ پیشین گوئی مذکورہ خود اسرائیلیون مین نبی ہونا ہین ہوگی یا
اسرائیلیون کے بھائی اسماعیلیون مین ۔ **دوم** آیا اسماعیلیون کی نسبت کسی کتاب مسلمہ یہود
و نصاری مین وعدہ ہے یا نہین ۔ **سوم** اسماعیلی برادران اسرائیلی ہین یا نہین **چہارم**
یہ ہے کہ اگر کوئی پیغمبر دعوی کلام موعود فریب سے کرے اور یون کہے کہ مین ہی پیغمبر
موعود موسی ہون وہ مارا نجاوے آیا توریت جھوٹی ہوگی یا نہین ۔ **پنجم** یہ ہے کہ کس وقت مین

اور بعض

اوس پیغمبر موعود کا ہونا چاہیئے **ششم** یہ ہے کہ جو پیغمبر یہود کی بربادی کے لیئے آیا ہو وہ اس سے مراد ہے کہ غیر قومین شمالی اوس سے منتفع ہون یا اونسے یہودی منتفع ہون اور غیر قومین شمالی اوسکے وقت مین بیت المقدس سے نکالے جاوین **ہفتم** یہ ہے کہ عیسے کے حواری جو اسکی تفسیر کرین وہ معتبر مسلمان و نصاریٰ کے نزدیک ہے یا اس عہد کے نصاریٰ خلاف انکے کہین **ہشتم** آیا انجیل یوحنا کے باب ۵ مین اشارہ فصل ۱۸ سفر ثنی کیطرف ہے یا دوسری پیشین گوئی فصل ۳۲ کتاب مذکور کی طرف جیسے عبداللہ کا قول ہے اور چونکہ تحقیقات و طلب دستاویز مین ایک عرصہ سال بہر درکار ہے نظر برآن —

حکم ہوا

کہ یہ مقدمہ بتاریخ ۷ مارچ ۱۸۶۶ء کو پیش ہو اور فریقین اپنی اپنی سند حاضر کرین دستخط ۷ مارچ ۱۸۶۶ء

آج بتاریخ ۷ مارچ مذکور مقدمہ پیش ہوا دفعہ ۴۶ باب پنجم قانون یوحنا کو نصاریٰ نے پیش کیا اوسمین اشارہ فصل ۱۸ سفر ثنی کیطرف کچھہ نہ نکلا بلکہ اوسمین صاف لکھا ہے کہ اگر موسی کے فرمودہ کو باور کرتے تو مجکو بہی باور کرتے اور موسیٰ کے فرمودہ کو جو صاف صاف تہا یہودی باور کرتے تہے مگر اشارون کو نہ سمجھتے تہے البتہ دفعہ مذکور کے حق مین عبداللہ مسلمان کا قول بہت صحیح ہے کہ قوم غیر سے غیرت دلانے یہود مین حسب ورس ۱۹ باب ۱۰ نامہ رومیون کے اشارہ مسیح کیطرف ہے جسکو وہ نہ سمجھے تہے کیونکہ ورس ۱۹ باب دہم رومیون مین حسب ورس ۲۱ فصل ۳۲ سفر ثنی پولوس فرماتا ہے کہ موسی نے تو پہلے ہی (مقدمہ مسیح مین) فرمایا کہ مین ونسے جو قوم نہین ہین (یعنی رومیونسے) تمکو اے یہود غیرت دلاؤنگا اور قوم نادان سے تمکو غصہ پر لاؤنگا اور ورس ۱۴ باب دہم مذکور مین کہتا ہے کہ جسکو یہود نے نہین سنا یعنی مسیح کو وہ کیسے اوسے جانین یعنی جسکو اونہون نے نہین سمجہا کیسے اوسپر ایمان لاوین اور دوسرے انبیا کے اشارہ بیان کرکے موسے کا اشارہ فصل ۳۲ سفر ثنی کے ورس ۲۱ مذکور سے ورس ۱۹ باب دہم مین فرماتا ہے جس سے صاف تفسیر ورس ۴۶ باب ۵

انجیل یوحنا کی دریافت ہوگئی جو مسیح علیہ السلام فرماتے ہین کہ موسیٰ تمہاری فریاد کرتا ہی
اور فریاد موسیٰ فصل ۳۲ سفر ثنی مین موجود ہے جسکو پولوس نے باب دہم رومیونمین بیان کیا
البتہ اس اشارہ فصل ۳۲ مسیح سے تصریح فصل ۱۸ سفر ثنی حضور علیہ السلام کی نسبت ہے
یہود کے علمار نے یحیے سے جو بقوت الیاس تھے حسب باب اول یوحنا کے دریافت کیا کہ آیا
تو الیاس ہے یا مسیح یا وہ نبی یعنی موعود فصل ۱۸ سفر ثنی اوسنے جواب دیا کہ مین خود الیاس نہین
گو وہ حسب فرمودہ مسیح کے بقوت الیاس تھے جنکا ذکر کتاب ملاکی کے فصل ۴ مین ہے پس
صاف واضح ہوا کہ کمال تحقیق سے علماء یہود نے یحیے سے حسب باب اول انجیل یوحنا مکرر
سوال کیا پس نصاریٰ کا یہ خیال کہ سوال یہود باب اول انجیل یوحنا کا ایک غلطی یہود سے
تہا محض غلط ہے ـــ اس تحقیق سے آٹھوان امر تنقیح طلب محقق ہوا کہ دفعہ ۴۶ باب پنجم
یوحنا فصل ۱۸ سفر ثنی سے متعلق نہین بلکہ ورس ۲۱ فصل ۳۲ سفر ثنی سے متعلق ہے جیسے
مسلمان کا قول ہے ـــ ساتوین امر تنقیح طلب کی نسبت مسلمان و نصاریٰ دونو متفق
ہوئے کہ حوارین کے فرمودہ کے خلاف کسی نصاریٰ کا قول معتبر نہین اور بعد اتفاق کے
مسلمان نے دفعہ ۱۴ باب ۷ نامہ عبرانیونکو پیش مکرر کیا کہ جناب مسیح نسل یہودا سے ہین اور یہودا کی
اولاد کی نبوت کی نسبت موسیٰ نے کچھ خبر نہین دی اور اگر فصل ۱۸ سفر ثنی مین برادران دوازدہ
اقوام اسرائیل سے مراد بنی یہودا ہوتے تو دفعہ مذکور ہرگز صحیح نہوتی اور پہر دیکہو تفسیر
دفعہ ۴۶ باب پانچ انجیل یوحنا کو جو پولوس نے باب دہم رومیونمین کی اور پہر دیکھیے
تفسیر فصل ۱۸ سفر ثنی کو جو پطرس و لوقا دفعہ ۲۱ باب ۳ نامہ اعمال سے فرماتے ہین کہ
مسیح پہر آئینگے لیکن نہین آسکتے جبتک کہ سارے انبیاؤنکا فرمودہ کامل نہولے اور
اونمین سے موسیٰ کا فرمودہ فصل ۱۸ سفر ثنی ہے جو عرصہ ہاے تشریف بری و بار دگر
تشریف آوری مسیح مین کامل ہوا اور نبی موعود آلے اور شموئیل اور جتنے پیچھے ہوئے
سب نے اوس پیغمبر موعود موسیٰ کی فصل ۱۸ کی خبر دی اور ابراہیم سے جو وعدہ برکت ہوا ہے

۱۵۹

وہ اوسکی نسبت ہے اور پہلے عیسیٰ علیہ السلام کو اوسکی راہ کی درستی کے لیئے بہیجا ہے اور پہلے کے لیئے دوسرا ام
ہے اور ہمارے حضور علیہ السلام حسب فصل ۱۸ سفر ثنی صاحب کلام موعود یا بین عرصہ تشریف بر
وبار دگر تشریف آوری مسیح مین رونق افروز اس جہان کے ہوئے اور جسنے حسب فصل ۱۸
سفر ثنی و باب ۳ کتاب اعمال کے مقابلہ کیا مارا گیا اور حسب فصل ۴۵ شعیا کے مکہ مین اولاد
ہاجرہ مین ہوئے نسل قیدار بن اسماعیل سے جیسے فصل ۴۲ شعیا مین صاحب شجاعت خداوند کا کلمہ
نسل قیدار سے لکہا ہے جو حسب فصل ۲۱ کو چند عرصہ تک صبر کرتے رہے جبتک ہجرت نہوئی ور
جبکہ ہجرت حسب فصل ۲۱ شعیا کے تیمہ یعنی طیبہ مدینہ طیبہ مین ہوئی جو ددان بن خزیمہ کی نسل کے
پاس یعنی الوا کے بستا ہے آپکی فتح ایکسال بعد بدر مین بنی قیدار پر حسب وعدہ ہوئی اور
کوہ سلع مدینہ سے فصل ۴۲ مین آپکی شجاعت وفتحمندی کا ذکر ہے اور ترجمہ احمد تک مین ہنوز
موجود ہے جسکے بعض یہود ہنوز قائل ہین اور جسنے نمانا وہ حسب فصل ۴۲ شعیا کے برباد ہوا انصارے نے
کہا کتاب دیکہی جاوے وہین حاضر تہی حسب مدعا ے مسلمان مطابق اوسمین ملا پس حاکم عدالت عالیہ متوجہ
غلام مسیح کیطرف ہوا کہ اسکا جواب بیان کرو لیکن نہ اوسے جواب بن پڑا اور نہ اوسکے وکیل
سے ناچار شرمندہ ہوا اور اقرار کیا کہ بے شبہ اسکا جواب ہمارے پاس نہین — اور جیسے امر
تنقیح طلب کی نسبت مسلمان نے دفعہ ۴۹ سے تا آخر باب ۱۲ لوقا پیش کی اوسمین صاف لکہا ہے
کہ مسیح فرماتے ہین کہ مین قوم یہود کی بربادی کے لیئے آیا ہوں اسی سبب سے نامہ عبریوں کے
باب ۴ ورس ۸ مین لکہا ہے کہ اگر جیسس نے آرام دیا ہوتا یعنی مسیح نے تو دوسرے روز کی نسبت
جو آجکا دن کرکے کہا جاتا ہے یعنی روز تازگی کا ذکر نہوتا جو سبت کا آرام باقی ہے اور روز ۱۸
فصل ۱۸ سفر ثنی مین لکہا ہے کہ اونکے یعنی یہود کے نفع کے لیئے وہ نبی مثل موسیٰ تشریف لاویگا
اور یہودیوں کے لیئے بعد مسیح کے اور قبل اسکے کہ یاجوج روس حسب فصل ۳۸ و ۳۹ حزقیل کے یہود پر
مسلط ہوں آرام پایا اونکو ایک عرصہ تک لازم اور روس کا تسلط بہی ممالک بعیدہ پر قریب الوقوع
پس صاف وہ آرام سبتی ہمارے حضور علیہ السلام سے ہوا جو حسب کتاب توریت مترجم یونانی اور

احادیث صحیحہ کے ساتوین ہزار کے شروع مین آدم سے رونق افروز اس جہان کے ہوئے
جنپر ہزارہا یہودی اہل مدینہ وحوالی مدینہ ایمان لائے اور حسب فصل ۳ ملاکی نبی یہودا سے قوم
ابوایوب انصاری وقوم افریم بن یوسف سے عبداللہ بن سلام کی قوم حسب فصل ۲ یرمیا ایمان
لائے جو زمانہ مسیح مین برباد ہوگئے تھے اور جنہون نے نمانا وہ حسب فصل ۲۴ شعیا وہ اسقدر متشتت
ہلاک کیئے گئے بخلاف مسیح علیہ السلام کے یہودیون کے پاس پہلے بھیجے گئے اور انہون نے نمانا جابجا
غیر قومونکی تعلیم حسب وعدہ اونسے ہوئی بخلاف ہمارے حضور علیہ السلام کے زمانہ کے کہ غیر قومین
ممالک یہودیہ سے نکالی گئین پس نصاریٰ کو اسپر بھی سکوت ہوا اور بغلین جہانکنے لگا اور جوکہ
مثل کرستان ہندوستانیون کی ناواقف کتب مقدسہ وتاریخون سے تھا کہنے لگا یہ امر بھی
ہے اور تاریخون کے مطابق۔ لیکن پانچوین امر تنقیح طلب کی نسبت کہنے لگا کہ گو مسلمان کی
تقریر سے واضح ہے کہ فصل ۱ اسفر حجی کا فرمودہ عرصہ مابین تشریف بری بار دگر تشریف آوری
مسیح مین حسب ورس ۲۱ باب سوم اعمال لازم ہے اور ورس ۲۸ باب ۹ نامہ پولوس عبرویہ نسے نفی نسبت
مسیح کے ہوچکی لیکن ہفتر ہفتے فصل نہم دانیال مین اس نبی کی نسبت کامل ہونے چاہیین
جس سے گناہونکا کفارہ ہوا اور وہ ہمارے مسیح سے مطابق ہے دیکھو کتب تواریخ مین یہانتک
کہ سید احمد خانصاحب ستارۂ آف انڈیا نے بھی تفسیر توریت مین اونکو مانا ہے عبداللہ نے جوابدیا
کہ ہمکو نہ سید احمد خانصاحب کی پیروی جو محققہ کو ہم خلاف قرآن کے کہالین اور نہ آپکی قیاسون
خلاف تاریخ متواترہ کے تقلید جو اپنی طرف سے لکھکر ایک تاریخ گھڑ لین البتہ تاریخ یونانیونکی
نسبت آپسے استفسار ہے کہ فارسیونکے بادشاہونکی سیرس کورش سے آیا قابل اعتبار ہین
یا نہین جو مدارس سرکاری و پادریان مین مروج ہین غلام مسیح نے کہا کہ کمال قابل اعتبار اسی سبب سے
پہلے امر تنقیح طلب مین مینے توریت یونانیہ پر قدح نکیا ورنہ مجبر اعتراض لازم آتا جو مقدمہ تاریخ مین
اونکا اعتبار کرتا اور مقدمہ کتاب توریت مین اعتبار نکرتا۔ مسلمان نے کہا شاباش خدا آپکو
ہدایت کرے اوس سے ہفتر ہفتے فصل نہم دانیال کے ہمارے حضور ختم المرسلین سے متعلق ہین

نہم کسی

نہ مسیح سے اور کفارہ سے مطلب یہ ہے کہ یہو جو زمانہ مسیح سے برباد ہوتے چلے آتے تھے حضور علیہ السلام
کے زمانہ مین ونکے پاکون کی تباہی موقوف ہوئی اور غیر قومین نکالی گئین اس بات پر مسلمان
کی نصارے نے حقارت کی کہ ہمنے لندن مین تعلیم پائی ہے وہان ہمنے کبھی نہ سنا جو علم کی کان
ہے کہ ستر ہفتے مسلمانونکے پیغمبر صاحب سے فصل نہم مین متعلق ہین اور کفارہ اونسے ہوتا ہے
مسلمان نے کمال وقار و فروتنی کہا کہ بے شبہ ممالک یورپ معدن علوم عقلیہ ہے لیکن علوم منزلہ
نقلیہ مین اوسی قدر کم فہم ہین آپسے دریافت کرتا ہون کہ فصل نہم دانیال کس بادشاہ کے
وقت مین نازل ہوئی ہے نصارے نے جواب دیا کہ یہ بات دریافت کرنیکے لایق نہین صاف
خود فصل مذکور مین لکہا ہے کہ دارایوس بن اخشویروش کے سال اول جلوس مین نازل ہوئی ہے مسلمان
نے پہر فروتنی سے کہا کس سنہ مین نصارے نے بکتال کر کہا کہ اصل امر سن لیجیے کہ سنہ ۶۰۶
قبل مسیحی مین بخت نصر نے پہلے مرتبہ یروسلم کو اجاڑا اور یہود کو تباہ کیا اور حسب ورس ۱۲
فصل ۲۵ یرمیا کے سنہ ۵۳۶ قبل مسیحی مین کورش نے ستر سال بعد بربادی کے بابل کو جا
اور یہود کو اجازت بیت المقدس کی دی جو ستر ہزار کو بخت نصر قید کر لایا تھا اور سنہ ۵۱۵ مین
اور سنہ ۵۲۲ مین دارایوس بن ہستاسپس اور سنہ ۴۸۶ مین اخشویروش زرکسیس اور سنہ ۴۶۴ مین ارتخشستا
اول اور سنہ ۴۲۴ قبل مسیحی مین ارتخششتا دوم جسکو ارتاکسیسس کہتے ہین انگریزی مین کہتے ہین اور سنہ ۴۲۳
قبل مسیحی مین دارایوس بن اخشویروش بادشاہ ہوا اور سنہ دوسرے جلوس دارایوس بن اخشویروش
تک حسب ادا آخر فصل ۴ عزیر کے فرمان تعمیر مرمت شہر یروسلم مقدس صادر ہوا تھا اور سنہ تین
اوسکے جلوس مین فرمان مذکور صادر ہوا اور اوسکے بعد چار بادشاہ اور ہوئے اوسکے بعد سلطنت
سکندر صاحب چار وزیر سنہ ۳۳۶ قبل مسیحی مین شروع ہوئے اور صدی تیسری مین دیوتکی
سلطنت یہودیہ مین سکندر سے ہوئے مسلمان نے پہر شاباش کہی اور دریافت کیا کہ اس
آپکے فرمانے اور تاریخی تحقیق سے صدور فرمان دارایوس بن اخشویروش سے ولادت مسیح تک
کتنے سال ہوئے غلام مسیح جہنجلا کے بولا کہ سنہ ۴۵۴ قبل مسیحی مین فرمان صادر ہوا تھا ولادت مسیح ہ

چار سو بیس سال پیچھے ہوئی سلمان نے دریافت کیا چار سو بیس سال کتنے ہفتے ہوئے اہل اسلام مسیح
کے ہوش باختہ ہوئے کبھی توریت مترجم اردو محشی اور کبھی توریت انگریزی محشی دیکھنے لگا
جسمین جو محشیون کا جی چاہتا ہے لکھدیا ہے استیر کی کتاب کے اوپر احشویروش کو ۵۲۰ سنہ
قبل مسیحی مین لکھدیا ہے کہ بادشاہ ہوا اور فصل نہم دانیال پر دارایوس اسکے بیٹے کی
سلطنت ۵۳۸ سنہ لکھدی اس حساب سے بیٹا باپ سے پہلے ہو گیا اور کمال شرم سے عرق عرق
ہو گیا اور ساری لن ترانیان جاتی رہین اور جواب دینا پڑا کہ حساب تاریخ متواتر سے صدور فرمان
دارایوس بن احشویروش سے مسیح ساٹھہ ہفتے بعد یعنی ۴۲۰ سنہ سال بعد پیدا ہوئے کیونکہ ہفتے سے
مراد سات سال ہین سلمان نے کہا کہ فرماؤ آیا علم نقلی منزل لندن مین زیادہ ہے یا اہل اسلام
پاس اور ساٹھہ ہفتے کے ستر ہفتے کیونکر ہوئے نصارے لاچار ہوا اور کہنے لگا کہ اچھا نصارے
سے یہ امر بے شبہ غلط ہوا کہ ستر ہفتے مسیح سے متعلق نہین لیکن ستر ہفتونکی تحقیق آپکے پیغمبر
صاحب سے کیسے متعلق ہے سلمان نے کہا بیشک ہمارے شاہنشاہ کی نسبت ستر ہفتے جروسلم
کے سنہ بربادی مسیحی سے شمار کیئے جاتے ہین کہ ستر ہفتے کے چار سو نوے اور اسّی کو جمع کرو
وہی سنہ ہوتے ہین جسمین ہمارے حضور علیہ السلام پیدا ہوئے نصارے نے کہا کہ ہماری تاریخونمین
سنہ مسیحی مین بربادی بیت المقدس لکھی ہے سلمان نے کہا کہ خود آپکی تاریخونمین مثل جنرل
ہسٹری لکھا ہے کہ ہمکو اس عرصہ کا حال معلوم نہین توریت کی رو سے سنہ مین ہوئی ہے
تفصیل اسکی یہ ہے کہ بیت المقدس کی بیخ کنی دو مرتبہ علے وجہ الکمال ہوئی ایک مرتبہ سنہ ۶۰۶
قبل مسیحی مین جیسے خود آپنے فرمایا اور ستر سال بعد حسب ورس ۱۲ فصل ۲۵ یرمیا کے سنہ ۵۳۶
قبل مسیحی مین کورش سے یہودیون نے تسلی پائی اور دوسرے مرتبہ کی بربادی ورس ۱۲ فصل ۳۰
یرمیا مین لکھی ہوئی جو روسیو نے ہوئی جسکو اکثر پیغمبر پہلے سے کہہ گئے تھے پس دانیال نے
دارایوس بن احشویروش کے سال اول مین یعنی سنہ ۴۲۲ قبل مسیحی مین ورس ۱۲ مذکور کو کامل
پایا اور چونکہ ورس ۱۳ سے پھر بربادی کا ذکر دیکھا روئے اور جبرئیل علیہ السلام آئے اور حکم ہوا

برہم

جیسے ورس ۲۴ سے تا ۲۷ ۴ حکم ہے کہ ستر ہفتے یعنی چارسو نوّے سال تیرے شہر اور تیری قوم مقدس سے
تکمیل نبوت یعنی ختم نبوت ورویا تک مقرر ہوئے ہین کہ اس عرصہ مین خطا کاریان ختم ہون
اور بدکاری کی بابت کفارہ کیا جاوے اور ابدی راستبازی ور قدس قدوسین (یعنی حضور علیہ السلام)
مسیح کیا جاوے (یعنی پیدا ہون) لیکن تاریخ بربادی بیت المقدس بار دگر پھر نہ معلوم
ہوئی ورس ۲۵ سے فرماتا ہے کہ سنہ صدور فرمان تعمیر بیت المقدس سے (جو سنہ ۱۲۱ قبل مسیحی میں
صادر ہوا) مسیح سردر تک ساٹھہ ہفتے ہونگے (چنانچہ بدستور فرمودہ مطابق تاریخ متواتر
ساٹھہ ہفتے یعنی چارسو بیس سال پیچھے پیدا ہوئے) لیکن یہودیون نے مسیح کے سنہ چھپانے
کے لیئے یہ کرتوت کیا کہ ساٹھہ ہفتے کے مقام پر ساٹھہ ہفتے اور سات ہفتے اور دو ہفتے
کردیے یہ عظیم تبدیل وزیادت یہود سے ہوئے اور فرماتا ہے) کہ صدور فرمان کے وقت سے
بازار پھر تعمیر کیئے جائینگے اور دیوار بنائی جائینگی مگر تنگی کے دنونمین (چنانچہ ایسا ہی ہوا) ۲۶ اور وقت ولادت
مسیح سے انہتر روز (یعنی سال) بعد سردار آویگا (چنانچہ باشپاشین آیا) سواوسکے لوگ
شہر اور مقام مقدس کو غارت کرینگے اور اوسکا آخر آویگا گویا طوفان کے روز سے
اور آخر تک لڑائیان ہینگی ۔ ۲۷ اور وہ اوس عہد کو بہتون کے ساتھہ ایک ہفتے (یعنی
سات سال) مین باندھیگا اور نصف ہفتے مین (یعنی ساڑھے تین سال سلطنت طرطوس کی
شرکت مین) ذبیحہ وہدیہ موقوف کریگا اور فصیلونپر اجاڑنیوالے کے مکروہات دہرے جائینگے
یہانتک کے اوسکے بالکل غارت ہو اور وہ بلا جو مقرر کی گئی ہے اوس اجاڑنیوالے پر واقع ہوگی
یعنی باسپاشین جب مریگا پس سنہ ۶۹ اور سنہ ۷۰ اور سنہ ۷۱ سنہ اسٹی ہوئے اور سے حساب ستر
ہفتے کا ولادت ختم المرسلین علیہ السلام کی نسبت ہے لیکن یہود بلکہ نصارے نے ورس ۲۶
کی عبارت بدلدی عربیہ ترجمہ سنہ ۱۸۱۱ مین یون لکھا جسکا ترجمہ یہ ہے کہ انہتر ہفتے بعد
مسیح قتل کیا جاویگا اور سردار آویگا اور دوسرے ترجمون مین یون کردیا جسکا خلاصہ
یہ ہے کہ باسٹھہ ہفتے بعد مسیح قتل کیا جاویگا پر نہ اپنے لیئے اور بادشاہ اوسے گا

یہ محض تبدیل ہے غلط اس حساب سے اگر مسیح کو سچا کہتے ہین ورس جھوٹا ہوتا ہے اور اگر ورس کو
سچا کہتے ہین مسیح دروغگو ہوتے ہین ۃ وفات سے حساب مطابق ۃ ولادت سے پس اس تقریر مسلمان
کے بعد نصارے مین کاٹو تو خون نہتا سوائے اسکے کہ خاموش ہو رہے چارہ نہ دیکھا اور بعد
خاموشی کے کہنے لگا کہ اوس نبی فصل ۲ اسفرشنی کے ظہور کا وقت فصل ۲ دانیال سے مسیح کا
ظاہر ہے جیسے ورس ۱۳ مین ابن آدم کا آنا لکھا ہے اور اکثر ابن آدم سے محاورہ مسیح کا
ہے مسلمان نے جواب دیا معلوم ہوا کہ اہل لندن فی الواقع دینیات مین کچھہ واقف نہین
گو اونکی بڑی کوشش کتابونکے جمع کرنے مین ہوئی اسکی اصل سن لیجیے کہ خود آپکے فرمانیکے
مطابق بخت نصر کی کیانیہ سکندری رومیہ ۶۰۶ سنہ قبل مسیحی سے چار بادشاہتین ہوئین
اور اوائل رومیون مین مسیح پیدا ہوئے اور رومیون مین ۴۷۶ سنہ بعد مسیحی سے ۶۱۱ سنہ تک دس بادشاہ
حسب باب ۷ دانیال وہ اسکا شگاف کیے ہوئین جنہون نے روم کو برباد کیا اور ۶۱۱ سنہ مین گیارہوین
شاخ ہرقل ہوئی اوسکو مسلمانون نے برباد کیا یا نہین ورنہ آپ تاریخ متواترہ کی رو سے
فرمایئے نصارے نے جواب دیا ہمین کیا کلام ہے عبداللہ نے کہا کہ پہر آپ کیون غور
نہین فرماتے کہ فصل ۷ دانیال مین خبر دیتا ہے جبکہ چوتھی سلطنت کی گیارہوین شاخ ہو
اوسوقت صاحب روز ہائے قدیم لاکھون لاکھہ مقدسون سے آویگا اور اسکے مقدسون سے
اور شاخ یازدہم سے جنگ عظیم ہوگی بالآخر گیارہوین شاخ برباد ہوگی اور اوس صاحب
روز ہائے قدیم کے لاکھون لاکھہ مقدسونکے بعد بے شبہ مسیح تشریف لاوینگے کہ صاحب
روز ہائے قدیم کے بروز یعنی مہدی علیہ السلام سے بادشاہت پاوینگے اور وہ زمانہ
قریب ہے کیونکہ جبکہ ظاہر ہوا کہ آسمانی بادشاہت و قوت وہ صاحب روز ہائے قدیم
لاکھون لاکھہ کی یہی اہل اسلام کی قوت ہے اور باب ۲۴ متی مین ہے کہ جب آسمانی قوتین
متزلزل ہونگی اونکی مدد کے لیئے آوینگا پس فصل ۲ دانیال مین مسلمانونکی سے
بلکہ بڑی عظیم الشان پیشین گوئی نسبت تقدیس اہل اسلام لکھی ہے اور وہی فصل ۲ دانیال مین

پر

چار بادشاہتین بخت نصری و فارسیہ کیانیہ و سکندریہ و رومیہ مین جنمین مسیح پیدا ہوئے
مذکور ہوئین اور دس بادشاہون کیطرف اشارہ دس انگشت پا سے ہے اور قطعہ قوی
سے اشارہ ہرقلی سلطنت کی طرف اور سنگ سے جو مثال پہاڑ ہوگیا وہی بادشاہت
اہل اسلام بادشاہت خدا جو دس انگشت پا اور قطعہ قوی مین لگا اور پہاڑ مثال ہوگیا نہین
معلوم کہ آپکی سمجہہ پر کیا نقصان اگیا اور غلط بلکہ اصل یہ ہے کہ لشکر یاجوج ماجوج بعد ہزار سال
اہل اسلام کے جمع ہونا ضرور ہے وہ بغیر انکار ختم المرسلین علیہ السلام کے کیونکر ہو جیسے
باب بستم مکاشفات فصل ۳۸ و ۳۹ حزقیل مین اہل سہتیا و روس کی نسبت لکہا ہے پس
نصارے نے بہت کچہہ ورق گردانی کی لیکن خلاف تاریخ متواترہ کے کیسے کہسکتے جو چل سکے
ناچار عاجز ہوا ۔ اور چوتہے امر تنقیح طلب کا جواب صاف ہے کہ جب خود فصل ۱۸ استثنی
مین لکہا ہے کہ جو دروغگو نبی دعوی کرے کہ مین صاحب کلام خدا موعود فصل ۱۸ استثنی ہون
وہ مارا جاویگا پس اگر دروغگو نبی مارا نجاوے اس صورت مین توریت جہوٹی ہوگی اور
عدالت عالیہ نے نصارے سے دریافت کیا کہ مسیح مارے گئے یا نہین وسنے بطیب خاطر
کہا کہ مارے گئے دریافت کیا گیا آیا دعوی کلام موعود کیا تہا جواب دیا کیا تہا پس حاکم اعلے
نے فرمایا کہ خود اپنے اقرار سے مان چکے کہ فصل ۱۸ استثنی کی رو سے مسیح تمہارا دروغگو
نبی تہا پہر مسلمان سے دریافت کیا کہ آیا تمہارے پیغمبر صاحب مارے گئے مسلمان نے جواب دیا
حاشا وکلا ہمارے قرآن مجید مین ہے واللہ یعصمک من الناس و انا لہ لحافظون وارد ہے
یعنی اللہ نگاہ رکہنے والا ہے تجکو آدمیون کے شر سے اور ہم بدرستی واسطے پیغمبر کے ہر آینہ
نگاہبان ہین اور قرآن مجید مین ہے افان مات او قتل انقلبتم آیا اگر مر جاوے نبی مگر یہ کہ
قتل کیا جاوے اسے مسلمانون پہر جاوگے یعنی پہرنا نہین چاہیئے اور حضور علیہ السلام نے
جیسے متواتر ہے مرض بخار و درد سر مین وفات پائی اور گو صدیق اکبر رضی اللہ عنہ پر
زہر کا اثر ہوا جو یہودیہ نے دیا تہا لیکن حضور علیہ السلام پر کچہہ اثر نہوا اسی وجہ صدیق اکبر

رضی اللہ عنہ کے اثر سے روایت احادیث وارد ہے کہ حضور علیہ السلام کی رگ ابہر کے
کٹنے سے وفات ہوئی حالانکہ یہ بات محض غلط ہے رگ ابہر کا کٹنا موجب رود خون ہے
اور کبھی حضور علیہ السلام کے ادرار خون نہوا دوسرے مسموم اور مقتول مین فرق ہے اور ہمارے
مسیح علیہ السلام بہی مارے نہین گئے اور نہ مسیح نے کلام موعود کا دعوی کیا پس ہمارے
مسیح علیہ السلام نبی راست گو تہے اور انجیل مین جو لکہا ہے کہ ایلی ایلی لما سبقتنی کر کے
جان دی اور چورونکی ٹانگین توڑین اور ہڈیان نکالین اس سے بہی صاف ظاہر ہے
کہ مسیح مصلوب یعنی استخوان شکستہ ہوئے اور بغیر اسکے کہ ہنوز قتل کا وقت ٹانگین توڑنے
سے آوے خود وفات پا گئے اور شبہ مقتولونکے ساتہ واسطے یہودیون کے ہو گئے اس صورت
مین اگر انجیل حوارین مین سے یوحنا کے لکہی ہوئی ہے ہمارے قرآن مجید کو مخالف نہین
اور ہمارے حضور علیہ السلام نے دعوی نزول کلام فرمایا جو ٹکڑے ٹکڑے آپکے منہ مین کہے
گئے اور تکبر بہی نکیا جابجا مصدقا لما معکم فرمایا اس سبب سے فصل ۱ استثنا ہمارے
حضور علیہ السلام سے متعلق ہے — اور تیسرے امر تنقیح طلب کا جواب مسلمان نے
یہ دیا کہ ورس ۱۲ فصل ۱۶ اور ورس ۱۸ فصل ۲۵ تکوین نکالکے رکہدے جسمین صاف اسماعیلیونکو
برادران اسرائیلی کہا گیا ہے یہانتک کہ عیسو بن اسحاق کی شادی دختر اسماعیل سے ہوئی
جیسے ورس ۹ فصل ۲۸ تکوین مین ہے پس نصارے اس لاجوابی کے سات چونکہ گورنمنٹ انگلشیہ
کی حکومت اپنی سمجہتا تہا غرانے لگا یہ نہ جانا کہ اول تو حکومت گورنمنٹ مین مسلمان
نصارے برابر ہین دوسرے اوسنے حکومت عدالت عالیہ آسمانی مین حاضر گو لایق سزا کے
اس جہان مین نہو کیونکہ یہ جہان چندے کافرونکے واسطے ہے لیکن جزا واقعی جو وہان مقرر
ہوئی ہے کامل پاوینگے کہنے لگا کہ اسماعیل کی ماں کنیزک ہاجرہ ہے مسلمان نے کمال وقار سے
جواب دیا کہ کنیزک مین اول عیب بیان کیجیے علی ہذا غلام مین اور پہر یوسف صدیق سے
اوسکو رفع کیجیے علاوہ جو چار بیٹون یعقوب کے شرکت اجداد مسیح مین ہے اور دوسری

توہین کب مقابلہ کر سکتی ہین جبکہ رومیولوس و روس و اغسطس کے بیٹے وغیرہ کا حال دریافت
کیجیے شرمانا چاہیے اور پھر جیسے یہودا روزن و ربانا کا حال آپ اپنے اجداد مسیح علیہ السلام
مین بر سر بازار کرتے ہین کچھہ منہ نہ دکھلایئے پھر ربانیون یہود کے کلام کو دیکھیے کہ
ہاجرہ کو شاہ مصر کی بیٹی لکھتے ہین کہ سارا کی بزرگی دیکھکر خدمت کے لیے دیدی تھی
اور رسم ہے کہ چھوٹی عورت امیرون مین بجائے خادمہ کے ہوتی ہے اوسکو آپ نے
ظلم سے کنیزک کے ساتھہ ترجمہ کیا ہے دیکھو باب اول تاریخ ایام کو کہ اوسمین قنطورہ کو
فقط کنیز کر کے لکھا ہے اور صاف باب ۴ نامہ اول گلیتیون مین دو عہد کا ذکر کرتا ہے
ایک عہد اولاد ہاجرہ کا جو مکان پاک مقابل جروسلم یہود مین عرب مین بستی ہے یعنی
کوہ سینا ہے عرب مین جو مکہ کے پہاڑ کا بھی نام ہے یعنی کوہ سنگ ریزہ دیکھو فصل
سفر مثنی و فصل ۳ حبقوق و مزبور ۸۴ مین حضور علیہ السلام کا ذکر ہے جنکی ہجرت صحرائے
فاران مین مدینہ منورہ لکھی ہے اور فصل ۴۲ شعیا مخصوص حضور علیہ السلام سے اس طرح پر
ہے کہ پولوس نصاریٰ کو نصیحت کرتا ہے کہ عیسائی ہوکر دین موسوی کیون اختیار کرتی
ہو آیا تم توریت پر عمل کو محصور کرتے ہو حالانکہ توریت مین بھی دو عہد لکھے ہین ایک اسماعیلی
دوسرا اسحاقی لیکن اسحاقی کے ساتھہ اسماعیلی جمع نہین ہو سکتا ویسے ہی دین عیسوی
موسوی کے ساتھہ پس صاف اس سے دوسرے امر تنقیح طلب کا جواب معلوم ہوا کہ جابجا
اسماعیلیون کی نسبت وعدہ توریت مین ہین اگر تفصیل کرین موجب تطویل فیصلہ ہوتا ہے
اور رسالہ اقتباس عالمتاب و تفسیر معالمات الاسرار فی مکاشفات الاخیار مین بہت کچھہ
مفصل ہین اور فصل ۴۲ شعیا مین تو مکہ کا لفظ تک موجود ہے جسکا ترجمہ چوسنے والا
کر دیا ہے اور فصل ۶۰ شعیا مین بنی قیدار سے اوسکی آبادی اور پھر ترکون بنی قنطورہ
یعنی عیفا بن مدین کی اولاد سے اور ابراہیم کو وعدہ برکت اولاد اور امت عظیم ہونا
اسماعیل سے کتاب تکوین اور باب ۳ کتاب اعمال سے واضح ہے اور نسبت

امر اول تنقیح طلب کے ظاہر ہے کہ کوئی وعدہ اولاد عیسو اور بنی قنطوراہ مین نہین سوائے اسکے کہ بنی قنطوراہ بعد اولاد قیدار کے حسب فصل ۶۰ شعیا کے مکہ کو آباد کرین اور بنی یہودا کی نسبت خود ورس ۱۴ باب ۷ نامہ عبرانیون سے واضح و باب ۳ کتاب اعمال مین اسماعیلیون کے عظیم الشان نبی کا وعدہ جلسے عہد جدید قائم ہوا اور جیسے عہد عتیق و عہد جدید قرآن کے حسب کتاب نامہ عبرانیون کے ورس ۱۲ باب ۸ کے میانجی دوسرے کے ورس ۲ و ۲۵ باب اول انجیل یوحنا کے لفظ نبی پر جو سوائے مسیح و یحییٰ کے عظیم الشان ہونیوالا تہا نصاریٰ کے ہاتہہ کے نشان لکھے ہوئے ہین کہ اوس سے مقصود فصل ۱۸ سفر مثنی کا نبی عظیم الشان ہے اور وہی تباہی نصاریٰ ہندیونکا قول معتبر نہین جو کہتے ہین کہ یہود مین یہ امر غلط مشہور ہو رہا تھا جیسے امر تنقیح طلب اول مین گذر گیا پس فصل ۱۸ سفر مثنی کے نبی عظیم الشان وہ خاص پیغمبر اہل اسلام علیہ السلام ہین و بس نظر بدین وجوہات برہانیہ **حکم ہوا** کہ دعوی نصاریٰ ڈسمس اور نقل فیصلہ طبع کرائی جاوے تاکہ اہل اسلام مطلع ہو کر مولد شریف کی محفل کرین مورخہ ۱۹ مارچ ۱۸۷۶ عیسوی —

فقیر مرزا موحد کہتا ہے کہ سکرٹری گورنمنٹ آلہی کا حکم سنتے ہی مسلمانون نے فوراً محفل مولد شریف اس خوشی مین منعقد کی اور سجدہ شکر بجا لایا فقط ؂

تمت بالخیر

الحمد للہ و المنۃ کہ رسالہ لاثانی مسمی بہ فیصلہ ہائی کورٹ آسمانی من تصنیف جناب مولوی مرزا موحد صاحب جالندہری بماہ جون ۱۸۷۶ء

مطبع رضوی دہلی مین چہپکر شایع ہوا

خاتمہ چند سوالات جو طالب کے بیان مین

ندھمین ایسے پادریون و محققین تاریخ مثل ماسٹر رامچندر صاحب و صاحبان انصاف و عین علمیت جو پادر تقلید آبائی سے نکلکر و تنار تحقیق کا لباس کہتے ہین یہ التماس ہے کہ تقلید بے شبہ مسدود باب تحقیق ہے اہل عقل مثل ماسٹر صاحب موصوف کے نزدیک ایسے مذہب کی پابندی لازم نہے جسکے اصول و دلائل یقینیہ سے مستحکم ہون کیونکہ مذہب آبائی مین جبکہ نقصان پاکر ترک کر بیٹھے پہر دوسرے مذہب کی تقلید اسپر کیا ضرور ہے اونپر پابندی تحقیق فرض عین ہے گو روٹی کہاتے بہائی بہتیرے کرسچنونکو تقلید پادریونکی ڈبل روٹی و بسکٹ کے لیئے لابدی ہے ایسے لوگون سے ہمکو گفتگو نہین کہ اونکو تاریخ مین دخل نہ اونکو مادہ علمیت بلکہ قصہ قضیہ کی ضد مین چند سوالات بطور مناظرہ ہین جسمین تحقیق حق مطلوب ہوتا ہے نہ مجادلہ و مکابرہ پس ناظرین براہ انصاف بلا تعصب ہوکر جواب سے مطلع فرماوین لیکن پہلے تقریر سوالات سے آسانی کے لیئے حال تاریخی جو مجکو معلوم ہے بطور اختصار لکھتا ہون تا تلاش مقامات مین دقت نہو اور وہ یہ ہے جنرل ہسٹری کی رو سے بیت المقدس جروسلم ایکمرتبہ سنہ ۵۸۶ قبل مسیحی مین بخت نصر نے اجاڑ دی ورنشہ بعد اوسکے کورش سیرس نے سنہ ۵۳۶ قبل مسیحی مین بابل لیا اور یہود کو مطابق ورس ۱۲ فصل ۲۵ یرمیاہ کے قید بابل سے خلاص کیا اور سنہ ۵۲۲ قبل مسیحی مین دارایوش بن حشویرش تخت نشین ہوا اور سنہ ۵۲۰ قبل مسیحی مین فرمان تعمیر بیت المقدس صادر کیا اور سنہ ۳۲۳ قبل مسیحی مین تیسری سلطنت والا اسکندر مرا اور اوسکے چار وزیرونکی سلطنت ہوئی اونکی سلطنت کے بعد قیصرونکی سلطنت ہوئی جو رومی غیر قوم تہے اونکے دوسرے قیصر اغسطس کے وقت مین بعد ساٹھہ ہفتے یعنے چار سو بیس سال صدور فرمان تعمیر جروسلم کے بعد عیسے پیدا ہوئے اور سنہ انہتر مسیحی مین بادشاہ شیشین رومی یہودیہ مین آیا اور مطابق تاریخ یہود کے سات سال تک پانزور کرتا رہا اور ساڑہے تین سال اپنے مرے بعد سات سال کے طیطوس اپنے بیٹے کو شریک سلطنت کیا یہود کی تاریخ فصل ۲ ورس ۲۶ و ۲۷

فصل نہم دنیال کو مطابق ہے جیسے آیندہ آتا ہے اور سنہ اسّی مین بیت المقدس و قربانی دائمی کو
برباد کیا اس عرصہ کا حال بقول مورخ تاریخ کلیسیا وغیرہ کے لکھا ہے کو ذاتی دریافت نہین اور سنہ
اسّی مسیحی سے ستر ہفتے یعنی چار سو نوے سال بعد سنہ ۵۷۰ مسیحی مین مسلمانون کے پیغمبر صاحب پیدا ہوئے
اور جبکہ رومیون کو سنہ ۶۱۴ مسیحی مین دس پادشاہون نے سنہ ۶۱۸ تک برباد کیا اور گیارہوین شاخ
ہرقل کی برپا سنہ ۶۱۱ مسیحی مین ہوئی اوسوقت مین دعوی پیغمبری کیا جنکی امت نے ہرقل کو برباد کیا
اور بیت المقدس کو از سر نو آباد کیا جو پہر ویران نہوئی اس رو سے فصل نہم دنیال کا مطلب
یہ ہوا کہ سنہ ۴۲۳ قبل مسیحی مین جو سنہ اول جلوس دارا یوس تہا دانیال نے ورس ۱۲ فصل ۲۵
یرمیا کو نسبت آزادی یہود و بربادی بابل جبکہ مطابق پایا اور ورس ۱۳ فصل مذکور سے
بار دگر بربادی کا یہود و بیت المقدس کے ذکر پایا دانیال رویا کہ کب تک یہ حال اونکی
آبادی و بربادی کا رہیگا پس جبرئیل آیا اور مطابق ورس ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ کے بیان
کیا کہ بربادی بیت المقدس یعنی مرتبہ ثانیہ سے زمان ولادت ختم المرسلین تک ستر ہفتے
یعنی چار سو نوے سال ہونگے لیکن زمانہ بربادی بار دگر بیت المقدس کا حال پہر نہی معلوم
ہوا پس ورس ۲۵ مین فرمایا کہ بعد سنہ صدور فرمان بیت المقدس یعنی سنہ ۴۲۱ سے مسیح تک
ساٹ ہفتے یعنی چار سو بیس سال ہون گے و سنہ ۱۲ مین مسیح پیدا ہوگا اسی مقام سے
الحاق ورس ۱۰ کو مین دریافت ہوا جو ساٹ ہفتے کے بعد سات ہفتے و دو ہفتے کر کے
لکھا ہے جسکی خود عبارت دلیل الحاق ہے اور ورس ۲۶ کا یہ حاصل مطابق تاریخ کے ہوا
کہ انہتر روز یعنی سال بعد ولادت مسیح کے سردار باشپاشین رومی آویگا اور وہ بیت المقدس
کو اوجاڑیگا اوسکی تفصیل ورس ۲۷ مین کرتا ہے کہ ایک ہفتے یعنی سات سال تک اپنا زور
کمریگا اور نیم ہفتے یعنی ساڑہے تین سال مین یعنی سنہ اسّی مسیحی مین بیت المقدس کو ڈہائیگا
و قربانی کو اوٹہائیگا اور اوسی سال مین وہ مرجاویگا پس ورس ۲۶ کے ترجمہ عربیہ مین
غلطی ہے کہ انہتر روز کے مقام پر انہتر ہفتے مصحف ہوگئے اور ولادت مسیح کے مقام پر

مسیح

قتل مسیح اور دوسرے ترجموں مین انہتر روز کے مقام پر باسٹھ ہفتے اور ولادت مسیح کے مقام پر قتل مسیح

سوال اول اگر مجموعہ توریت مین تصحیف و تبدیل معنوی نہین تو عیسیٰ مشہور جو سنہ چار پیشتر
سال یعنی ساٹھ ہفتے پیچھے صدور فرمان دارا یوس سے پیدا ہوئے نبی موعود نہوئے پہر
عیسیٰ راست گو موعود کا پتا بتائے اگر عیسیٰ مشہور نبی موعود تھے تو منکرین تصحیف معنوی
ورس ۲۵ فصل مذکور کو صحیح کرین وہ غلط ہوا جاتا ہے علی ہذا مسیح مشہور سنہ ۳۴ مین اوٹھائے
گئے اگر یہ امر صحیح ہے تو ورس ۲۶ کے معنی غلط ہوتے ہین اگر ورس مذکور کو صحیح کہتے ہین تو
وہ عیسیٰ موعود تھے جسکو انہتر ہفتے یا باسٹھ ہفتے بعد اوٹھنا چاہیئے اور پہر شروع انہتر
یا باسٹھ ہفتے کا بیان کرین کہ کیسے ہے —

سوال دوم اہل اسلام زمانہ بربادی بیت المقدس یہود سنہ اتنی مذکور سے ستر ہفتے
بعد ولادت اپنے نبی ختم المرسلین علیہ السلام کو بیان کرتے ہین کہ مطابق تحریر گذشتہ کے
سراسر مطابق ہے و محققین تربیت یافتہ بیان کرین کسطرح سوا اہل اسلام کے پیغمبر صاحب
کے مطابق ورس ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ فصل دانیال کہاتے ہین —

سوال سوم فصل ہفتم دانیال مین بادشاہتوں بخت نصری فارسی سکندری کے بعد
رومی سلطنت کا ذکر ہے جسمین مسیح پیدا ہوئے اونکی سلطنت کا زوال دس بادشاہون سے
لکہا ہے جو سنہ ۲۱ مسیحی سے ہوئے اور پہر گیارہوین شاخ ہرقلی کا بیان ہے جسکو مسلمانون کے
پیغمبر صاحب کی امت نے برباد کیا جنکو دعوی ہے کہ لاکہون لاکہ مقدسون کے ساتہ ہمارے
پیغمبر صاحب صاحب روز ہائے قدیم یعنی ازل سے آپکا نور پیدا تہا آئے یہانتک کہ آدم منجدل
اپنی مٹی مین تہے اور ابن آدم مسیح کو نور محمدی بصورت مہدی کی نگر خلافت بخشیگا اب محققین
نصاریٰ سے دریافت کیا جاتا ہے کہ آپ صاحب روز ہائے قدیم سے کیا مراد فصل ہفتم
دانیال مین لیتے ہین عیسیٰ تو وہ ہو نہین سکتے کیونکہ وہ زمانہ رومن چوتہی سلطنت مین پیدا
ہوئے تہے بلکہ صاحب روز ہائے قدیم وہی ہے جو زمانہ گیارہوین شاخ ہرقل مین ذکر کیے

تناخ مذکور کو برباد کرے علی ہذا فصل ۷ دانیال مین چار پادشاہتون و روس پادشاہون کا
دس انگشت پا سے ذکر ہے جن دس پادشاہونکے زمانہ سلطنت خداوند قایم ہوکر روئے زمین
کو گھیر لے وہ سوائے اہل اسلام کے دوسری کونسی سلطنت ہوئی بیان کیجیے ۔

سوال چہارم باب ۴ و ۵ و ۶ مکاشفات مین جو ذکر خداوند چار یار و چوبیس بزرگ
کی سلطنت کا ہے اہل اسلام کہتے ہین کہ خداوند سے مراد حضور علیہ السلام ہمارے ہین جو اول
مظہر خداوند قدیم بالزمان زندہ باعتبار حقیقت ہین کہ تمام عالم آپکی حقیقت و نور سے
پیدا ہوا او چار یارونکے نام بھی اوسیکے موافق کہ اسد سے اسد اللہ علی اور بکر کے چہرہ سے
ابوبکر و انسان سے تپلی ذوالنورین عثمان و عقاب سے فاروق عمر اور زمانہ مروانیہ سے
عرصہ ہزار سال مین تیموریہ تک چوبیس سلطنتون کے بانی ہوئے اور ایکہزار سال بعد
مطابق باب بستم مکاشفات کے جنکی بہت مسیح کا اقرار رکھتی ہے یاجوج روس ماجوج
انگریزون مین آزادگی پیدا ہوئی اب انصارے سے دریافت کیا جاتا ہے کہ اگر یہ مقصود
نہین جو مذکور ہوے تو وہ کون چار پرجاندار ہوے جنکی سلطنت مطابق باب ۵ کتاب مذکور کے میسر
ہوئی اور یاجوج ماجوج باتفاق باب بستم مکاشفات و اہل اسلام کے دوزخی ہین اور یاجوج
تو مطابق فصل ۳۸ و ۳۹ خرقیل کے دوزخی روسی والی روش و مشک و توبل ہے
اور وہ بھی نصارے اور ماجوج کی اصل مقام فصل ۱۰ ہم تکوین کے تفسیر انگریزی مین سیتھیا
شمال بخارا لکھا ہے وہی تفسیر سیفنیا وہی مین شمال آرمینیہ و آذربیجان ممالک سیتھیا کو ممالک
ماجوج لکھا ہے اور سیل صاحب نے سویڈن ناروے کو ڈنمارک و شمال جرمن کو جبرانی سٹری
وغیرہ مین ماجوج اور شمال جرمن سے وہ لوگ نارمنڈی فرانس کو گئے اور وہان سے
انگریز کہلائے اگر یہ نہین تو اے واقفین تربیت یافتہ کے مدعین وہ جو ریگ کے برابر شمار
مین بکثرت مطابق باب بستم مکاشفات نکلے ہین آپ قیف جغرافیہ زمین سے سو بیان
کر وہ کون ہین اور ہزار سال بعد خداوند مسیح کی تقریب کے وہ کون ہی اور اگر چنگیز خانی تو

اور دورسا

اور دوسرے ترکون کو کہیئے پس اول تو وہ اولاد عیفا بن مدین ہے مین جنکی نسبت فصل ٦٠
شعیا مین لکہا ہے کہ بنت یعنی بنت بن حمل بن قیدار و قیدار کی اولاد بیت المقدس کو
آباد کریگی وہی عمر فاروق قیداری نے آباد کی پہر اولاد عیفا بن مدین یعنی بن ابراہیم سے
آباد ہوگی وہی ترکون کو پہلے شوکت ترکون سے کتب احادیث اہل اسلام مین موجود
ہے کہ اولاد قنطوراہ آوے گی اور قنطوراہ زوجہ ابراہیم ہین مادر مدین پہر دوسری فصل
۳۸ و ۳۹ حزقیل کا کیا جواب ہے صاف والی روش و مشک توبل کرکے لکہتا ہے جسکی فتوحات
اولاد کو شن بخارا و خوط خیوا پر ہوئی اور اونکے ساتہی اہل فارس جرمن ہین —

سوال پنجم فصل ۵۴ شعیا کو مخصوص باولاد ہاجرہ فصل ۴ نامہ اول گلتیون مین کرتا ہے
اور اپنے دعوی غلط پر نوشتہ سابق معتبر سے سند لاتا ہے کہ دیکہو دو عہد مقرر ہوئے ہین ایک اولاد
سارا کا دوسرا خاص اولاد ہاجرہ کا جو عرب مین ایسے مکان پاک مین جو مقابل جروسلم ہمارے کو
ہے قائم ہو لیکن سارا کہتی ہے کہ عہد اسحاق کے سات عہد ہاجرہ جمع ہونے پاوے
پس اے نصاری نصاری ہوکر تم کیون عہد عتیق کو مانتے ہو اور جروسلم عرب کو کوہ سینا پر بتلاتا ہے،
اور سینا کہتے ہین کوہ سنگریزہ دار کو وہ خاص مکہ ہے مسلمان کہتے ہین وہ عہد خاص ہمارے
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے کامل ہوا جنکی امت کو خاص خدا نے تعلیم حسب عدہ فصل ۵۴
شعیا کیا اور وہی بنی قیدار تہے جنکی ہجرت مطابق فصل ۲۱ شعیا کے تہا یعنی طیبہ مدینہ طیبہ مین
ہوئی کہ ایک سال ہجرت کے بعد بنی قیدار کے لوگونپر فتح موعود فصل ۲۱ شعیا مدینہ مین ہوئی
اب نصاری سے دریافت کیا جاتا ہے کہ ایسی تصریحات کو کسپر محمول کرتے ہو عیسی سے
کچہہ علاقہ بنی قیدار سے نہین جو ایک سال کے بعد جنکی تہا مین فتح ہوئی ہو اب این کریمہ
کہ صاحب شجاعت خداوند بنی قیدار پر جسکا صاف ذکر فصل ۴۲ شعیا مین نظر شجاعت سے
کیون اعتراض کرتے ہو —

سوال ششم ورس ۱۸ باب ۱۸ نامہ عبرانیون مین لکہا ہے کہ مسیح کی نبوت کی خبر موسی نے نہین دی اور

ظاہر ہے کہ عیسی نبی یہود تہا پس برادران اسرائیلی سے ہوا اور فصل ۱۹ سفر مثنی مین ایک نبی عظیم الشان کی جو برادران اسرائیل مین ہو۔ اسرائیل مین خبر ہے اور فصل ۲۵ تکوین مین اسماعیلیون کو برادران اسرائیل کر کے لکہا ہے اور ورس ۲۲ سے تا آخر باب ۳ اعمال مین کہتا ہے کہ جب تک موسی کی فصل ۱۸ سفر مثنی کی خبر کامل نہولے عیسی کا مکرر آنا نہین ہو سکتا پس مسلمانون کا قول ہے کہ مراد اوس نبی صاحب کلام سے ہمارے حضرت علیہ السلام ہین پس عیسائی اسکا کیا جواب دیتے ہین اگر کہین کہ خود عیسے نے کہا ہے کہ میری خبر موسی نے دی ہے لیکن تم اوسکو نہین سمجہتے اس سے واضح ہے کہ پال کا کہنا غلط ہے علی ہذا باب ۲ تین اعمال مین پس اول تو کتاب اعمال و پال کا اعتبار نہ ہونا دوسرے مطلب عیسے کے قول کا یہ ہے کہ فصل ۳۲ سفر مثنی مین جو غیرت دلانا یہود کو غیر قوم یعنی رومی سے لکہا ہے اوسمین اشارہ مسیح کیطرف ہے جسکو یہود وقت کی نظر سے نہین سمجہتے تہے لیکن نبوت عیسی کی نسبت تصریح نہین جسکو پال کہتا ہے اگر نبی اخوان اسرائیل سے مراد یہود ہوتا تو قول پال ہرگز صحیح نہوتا فقط

اشتہار کتب مناظرہ مذہبی

شایقان علم مناظرہ مذہبی کو مژدہ ہو کہ مطبع ہذا مین اس فن کی کتابین اکثر طبع ہوتی رہتی ہین چنانچہ بالفعل بہی چند کتابین جو قابل دید ہین اور جمیع اہل اسلام کو اپنے پاس رکہنا ضروریات سے ہے طبع ہوئی ہین جسکو خریدنا منظور ہو قیمت سید حسین صاحب ضوی مالک اخبار خیر خواہ عالم دہلی کے نام بہیجکر منگالے کتابین یہ ہین —

اعجاز عیسوی یہ کتاب جواب مولوی رحمۃ اللہ صاحب کرانوی کی تصنیفات سے ہے اسمین کتب عہد عتیق و جدید کی تحریف کا ثبوت اور متعلق اوسکے دیگر امور کا بیان نہایت شرح و بسط سے کیا گیا ہے۔ بسبب غدر دہلی ایام کے یہ کتاب بالکل مفقود ہو گئی تہی اب دوبارہ زندہ ہوئی ہے قیمت محصول ڈاک

ابطال التثلیث تصنیف مولوی رحمۃ اللہ صاحب رد تثلیث

بطلان ہے فقط

ما شاء الله لا قوة الا بالله

تفسیر قسم بابی قرآن مجید

در مطبع رضوی دهلی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حامداً وشاکراً الله العلی الاعلی ومصلیاً ومسلماً علی ولیه النبی المصطفی وعلی کل آله المجتبی
وکل اصحابه المرتضی بعد ازین پوشیده مباد که در ابتدا از زمانه خود بوجه ممانعت حدیث
از نقل کتب سابقه نظرم مقصود بر تفاسیر متداوله بود واز علوم عقلیه بهره داشتم و
آن ترتیبی که در کتب اهل عقل ونقل یافته میشود مطابق تفاسیر مذکوره در مابین آیات
قرآنی نیافتم وگو در نجم نجم بے شبه آن فصاحت وبلاغت که از بیان بیرون است
نگر یکباره جمله واحده نیز منزل پس وهمی گذشت که کلام خدا وبآن بے ترتیبی که مفسران
مینویسند وتسکینی از تاویلات شان حاصل نمیشد وازینجا در نسبت حروف مقطعات
که بهر یک سورت حرفی دون حرفی علی هذا در نسبت قسمهائے قرآنی که خصوصیت قسمی
بجائے دون جائے گمان ترجیح بلا مرجح بود در روزے اتفاق مطالعه ترجمه فصل اول
کتاب علم مشکوة از محدث دهلوی شیخ عبد الحق مرحوم او فتاد در آن مینویسند خلاصه اش
آنکه در ابتدا از اسلام بنظر آنکه در کار دین اهل اسلام از ناواقفیت متحیر نشوند اجازت نقل
از کتب سابقه از حضور صلی الله علیه وسلم نشد وچون دران‌ها عجائبات وغرائبات
موجود اند اجازت نقل بعده از اهل کتاب شد بلکه حکم شد که بلغوا عنی وحدثوا عن بنی اسرائیل
که رسانید از من ونقل کنید از بنی اسرائیل پس بمعائنه حکم مذکور شوق مطالعه کتب سابقه

او فناد الحمد للہ دران ما آن عجائبات وغرائبات بالخصوص در تفسیر قرانی موجود یافتم کہ ہرگز
در تفاسیر مندا اولہ نیافتہ بودم و ترتیب آیات قرانی بطورے دریافت شد کہ از و تسکینے
کامل گشت پس ہر کسیکہ از تعصب بیزار باشد معلوم کند کہ در نسبت مقطعات صورت عبرات
استہلال ہر سورت مصدرہ حسب ارشاد مرتضیٰ است کرم اللہ وجہہ کہ بعض از اشارات
حدیث مصطفےٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام و بعض از بزرگان دین ظاہر پس خصوصیت
حرفے بہر سورت دون سورت بدین وجہ براعت است چنانکہ مفصل در تفسیر معالمات الاسرار
فارسی و تفسیر حسینی اردو نمودہ ام و در ہنگام تحریر تفسیر معالمات الاسرار در نسبت
قسمہائے قرانی غورے برین طرف نرفتہ بود بپاس خاطر نور چشم ناظر الحق ہمشیرہ زادۂ
بندہ خواستم کہ آنچہ برو مطلع شدہ ام بقید تحریر درآرم تا تتمہ تفسیر مذکور شود و نور چشم
مستفید گردد وباللہ توفیقے الا باللہ العلی العظیم و لا حول ولا قوۃ الا باللہ القوی الکریم **مقدمہ**
بدانکہ عادت عرب وغیرہ آنست کہ با اعلےٰ یا لعزیز یا بمقصود در مقام تاکید کلام قسم میخورند
وچون بندگان را اعلےٰ وعزیز و مقصود بہتر از خدا تعالےٰ دیگر نیست و در کتاب زکریا
بن عدنی کہ قبل پنجصد سال تقریباً از زکریا بن سیرکیا ابو یحیی علیہم السلام بودہ اند نسبت
این امت مخصوص نشان است کہ بخدائے یگانہ قسم خواہند خورد در اہل اسلام برائے
قسم خدا تعالےٰ متعین گشت وظاہر است کہ خدا تعالےٰ را اعلےٰ و برابر منتفے پس در
مقام تاکید قسم او بذاتہ یا لعزیز خواہد شد یا بآن اشیائیکہ متعلق بعزیز خواہند بود
و عزیز ترین حضور صلے اللہ علیہ وسلم اند پس چون نیک تامل کردہ شد قسمہائے قران
یا بذات خود است یا بحضور صلے اللہ علیہ وسلم یا آنچہ متعلق بآنحضرت صلے اللہ
علیہ وسلم است و در جائیکہ خوردہ است در انجا قسم با مناسبت مقسم علیہ
سراسر مطابق و در اکثر مقام تحقیق مناسبت موقوف بر دریافت کتب سابقہ
است و قسم در بست و پنج سورہ دریافت شدہ است پس مطابق کتب سابقہ آنرا

در نسبت و پنج فصول نوشتہ میشود **فصل اول** در سورہ حجر لعمرک انہم لفی سکرتہم یعمہون واقع یعنی قسم عمر تست کہ قوم لوط ہر آئینہ در سکرت ہستند سرگردان در معالم از ابن عباس است کہ نہ پیدا کرد اللہ تعالے نفسے اکرم بر خود از حضرت محمد صلے اللہ علیہ وسلم و قسم نخورد اللہ تعالے بحیات کسے مگر بحیات آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم انتہے وچون حضور صلے اللہ علیہ وسلم برامت خود زیادہ خوف خوردہ بدانچہ برامت قوم لوط غالب بود کہ خلاف فطرت تخم انسانے کہ در احسن تقویم مخلوقست ضائع در غیر موقع زراعت کردندے وبدین نظر فعل مذکور بدتر از زناست زیرا کہ در صورت فساد و نزاع وعدم وراثت وغیرہ است و درین سوائے فساد و نزاع تلف تخم احسن تقویم است بدین وجہ در ذکر قوم لوط این قسم مخصوص گشت و درین سورت قسم دیگر است فوربک لنسألنہم یعنی قسم پروردگار تست کہ ہر آئینہ سوال کنیم از ایشان قسم در اینجا بنام صفتے خود است و لطف اضافت بطرف ضمیر خطاب غیر مخفے و وجہ خصوصیت مقام ظاہر است کہ سوال در آن روز مخصوص بحق تعالے است **فصل دوم** در تفسیر قسم سورہ یٰس یٰس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم اے انسان چنانکہ قول ابن عباس است وحسن بصری وسعید جبیر وجماعت پسند کردند و در فصل اول حرف قیل بدان اشارت قسم قرآن باحکمت است کہ بدرستے تو براہ درست ہستے و چون درین سورت حسب آیت نکتب ماقدموا و آثارہم اشارت از کتاب اعمال حوارین است کہ در احوال متقدمین حوارین ومتاخرین است کہ پیشین گوی آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بدرجہ کمال بودہ اند تا آنکہ در فصل سوم کتاب مذکور فرمود کہ کسے نبی نیست کہ پیشین گوی آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم نکردہ باشد پس انسان کامل در حقیقت آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم اند پس وجہ تخصیص در براعت یٰس ظاہر کہ سینش ماخوذ از سین انسانست و در فصل مذکور تخصیص بیارہ پارہ نزول قرآن است چنانکہ از فصل ۱۸ اسفر ثنیہ نقل فرماید پس وجہ قسم قرآن مجید بدان وجہ است

زیراگو مطلق نبوت موقوف بر نزول کلام الٰہیست وازین رو فرق در توریتہ وانجیل و
قران نیست لیکن خصوصیت اعجاز قرآنے بنظر ختم نبوت است بدین وجہ در فصل ہژدہم
سفر ثنیے فرمودہ شدہ است کہ در دہن نبیکہ در برادران دوازدہ قوم اسرائیل نہ
در اولادشان خواہد بود یعنے در اسماعیلیان کہ بعد از دورہ نبوت اسحاقیان مقرر شدہ بود
کلام خود انداختہ بفرلسیم یعنے پارہ پارہ ولبعد از دعوی نبوت آنحضرت علیہ الصلواہ والسلام ہر کہ
دیگر دعوی نبوت تشریعی کند ضرور است کہ برائے تصدیقش کلام منزل آرد واو نائے
او یک آیت است و ہر کہ سوائے موعود خاتم دعوی کلام منزل دیگر کند کشتہ شود و نبوت
و پیشین گوئی او راست نیاید بنا بر آن در اوائل سورہ بقر آلم نہ فرمودہ شد وتفسیرش
در حدیث آمد کہ اوائل این سورہ از الواح موسیٰ عطا شدہ است کہ از اوایل ول الواح و
تم موسیٰ ماخوذ فرمودہ شد ونیز در مجموعہ توریتہ متداولہ سی و نہ کتابند و کتاب امثال از
فصل بست وپنجم کتاب دوم است پس ازین رو چہل شد واین مجموعہ بر سی ویک انبیا
منزل کہ در ہر یک ذکر قران مجید ونبی صلے اللہ علیہ وسلم ہنوز موجود است چنانکہ
در تفسیر حسینے مفصل نمودہ ام پس آں اشارت بسی ویک انبیا وتم بچہل کتب مذکورہ
درین سورت است واز ذلک اشارت بد الظرف فرمودہ تطبیق پیشین گوئی نمودہ لبعدہ
فرمود کہ اگر شما اے اہل کتاب مجموعہ چہل کتب از سی ویک انبیا منزل در شک ہستند
پس بیارید برائے تصدیق کتب خود ہا یک سورت نشان پیغمبر یعنی یک آئت منزل زیراکہ
زمانہ نبی موعود ختم المرسلین در فصل نہم دانیال از بربادی بیت المقدس طرطوسے ہفتاد ہفتہ
مقرر شدہ است و بربادی بیت مقدس حسب تاریخ یہود وحسب فصل نہم مذکور در سنہ ہشتادم نہ در
ہفتادم مسیحی شد پس مجموعہ چہار صد ونود و ہشتاد پنجصد و ہفتاد شدند کہ در سنہ مذکور ولادت
حضور علیہ الصلوٰہ والسلام شدہ است پس اے اہل کتاب بخوانید اندرین حال حاضرین زمانہ
اگر صادق در کتاب خود ہستید دگر بیارید ورنہ بحسب راستی پیغمبر ہستی قیداری کی موعود میفرمائیم کہ نخواہید آورد پس

بدانید که این منزل موعود و در صورت خلافش برسید از آتش دوزخ پس هر هر آیت معجزه شد که در و دعوا است که این منزل موعود است و هرکه دیگر بدین دعوی بعد ختم المرسلین علیه السلام منزل گفته ار کشته شود و پیشین گوی او راست نیاید پس این وجه بحقیقت اعجاز قران منزل بر حضرت صلی الله علیه وسلم مخصوص شد و بدستور وعده نکشته گشتند والله یعصمک من الناس وانا له لحافظون بدین وجه فرموده و لو تقول علینا بعض الاقاویل لقطعنا منه الوتین هم ازینجا است و گاهی از دهن مبارک خونی جاری نگشت تا قطع ابهر دلیل بودی بر مسموم بودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم البته بر صدیق اکبر رضی الله عنه این کیفیت گذشت پس از صدیقه آنچه به نسبت پدر خود منسوب کرده بود بحضور صلی الله علیه وسلم راویان منسوب نموده باشند پس نه وارد شود آنچه بعض گویند که با وجود وحدت حقیقت کلام توریة وانجیل و قران خصوص قران چرا بفصاحت مخصوص گشت که یکی فصیح باشد بدرجه اعجاز و دیگر نباشد زیرا دعوی بنظر نزول کلام بر ختم المرسلین علیه الصلوة والسلام موعود است که دیگر دعوی درست نتواند کرد و اگر دعوی کند کشته شود و پیشین گوی او راست نیاید و نیز وارد نشود که در باب جهر کتاب صلوة بخاری وارد که انا سمعنا قرانا یعنی تا ۱۹ آیات کلام جنان بود و جز این نیست که وحی کرده شد بطرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم قول جن و گر کسی خلاف متبادر گوید که شاید بالمعنی منقول شده باشد پس اول خلاف متبادر دوم تصدیق نشد که لفظاً بعینه نباشد پس وارد شود که آیا دعوی اعجاز باستقرا ناقص است پس سند نشد یا باستقرا تام و آن بقول شما ممنوع که یقینا معلوم نیست که این کلام بعینه از جنان نبود وجه عدم ورود آنکه اگر هزار عبارت مثل قران مجید یافته شود چون بدعوا نزول نباشد مساوی نتواند شد و از دلایل ثبوت قرآن در سوره رحمن فرموده شد و دعوی کرده شد که رحمن نازل کرده است و تعلیم کرده است حضرت محمد علیه الصلوة والسلام را قران نه دیگر بدلیل آنکه پیدا کرد الله تعالی آدم را و تعلیم کرد آدم را بیان محمد صلی الله علیه وسلم که در هزارها هفتم از وجود تشریف

خواهد آورد که بدان نظر تعظیم سبت که بمعنی هفت است میگردند وگر کسے را شک باشد
در وجود حضور صلی الله علیه وسلم در هزار هفتم میفرماید که آفتاب و مهتاب بحساب اند
بنشینند حساب کنید و هرگاه یکے از انچه آدم و توریت معتبره یونانیه حساب نمایند بدستور
وعده در هزار هفتم پابند و قاعده ایست که سخنان جد و پدر هر کس تسلیم میکند بالخصوص پیشین
گوئی جد امجد آدم علیه السلام و دلیل دیگر میفرماید که گیاه و درخت برین پیغمبر رجوع مے آرند
چنانچه در احادیث است پس قسم قران در سوره یٰس از ضروریات بر آمد برائے
منکرین والله اعلم بالصواب **فصل سوم** در تفسیر قسمهائے سوره صافات بدانکه در
عالم وجود دو صورت متحقق یکے قریب باطلاق و علو دوم بعید بسفل و سجن و قید و تعین و
جزویت پس هر که رجوعش باطلاق باشد مرجع او بعالم علیین است که کتاب مرقوم از
ارواح مقدسه است و اولین علیین مسمی بروح است که ذکرش در فصل پنجم بیاید و آخر او
جبرائیل با ملائکه است و هر که رجوعش بقید و جزئیت است او بسجین و ملک بمعنی فرشته
ماخوذ از لاک بمعنی ارسال است پس ازین و جمله موجودات در عالم کثرت ملک است
که از اطلاق بقید فرستاده شده و ازینجا بعض ملایک حسب حدیث و قران مجید
آفتاب و ماهتاب و رعد است و انچه متعلق بآب بارانے است مسمی بمیکائیل و انچه
متعلق بنور و وحی است مسمی بجبرائیل پس ازینجا معلوم شد که ملایک عالیه انان ارباب
انواع مخلوقات اند جزئیه و گو در موجودات هوائی او از را حکماء سابق غیر قار میگفتند
و بر آیه قرانے ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید خنده میکردند چنانکه شیخ محی الملة والدین
ترجمه کرده لیکن درین عرصه از آله حفاظت او از خیالات شان قابل خنده شد پس
بر منکرین وجود اجنه چنانکه احادیث بران ناطق است سوائے جهالت چه گفته شود
و در احادیث وجود اجنه سه گونه مفصل یکے صاحب اجنحه که طیران کنند و ازین قسم
آن حیوانات زهر دارند که در موسم هوائے وبائے براه قصبه ریه باندرون دلها روند

و آتش در مزاج انسانی زنند و وجود اینچنین اقسام درین زمانه بتحقیق جدید بخوب وجه ثابت حکمای یورپ نموده اند پس منکران که خنده میکردند درینوقت قابل خنده اند قسم دوم حیات و کلابند و در حیات خزندگان آمدند که بحسب اسم خود جن که بمعنے پوشیده است در زمین مخفی مانند و در کلاب درندگان و شریر داخل ازینجا در احادیث شتر را شیطان فرموده است که از قسم جن است قسم سوم آنانکه محل تراعند و ایشان آیند که بجائے فرود آیند و کوچ نمایند و آنان مثل موجودات هوائی همچو آوازند مخلوق از آتش که بشر بیایند ازینان ابلیس است مبدی فساد و رب انواع ضرر و نقصان پس گو عوام را دریافت بحس نشود نزد انبیاء و اولیا چنانکه ارواح دیگر متمثل باشند او هم متمثل باشد و نیز نزد عاملان و خبیثان هم صورت گیرو چنانکه درین زمانه در بسیاری مقامات در یورپ حاضری ارواح خبیثه دریافت کرده اند و انسان جامع عوالم است پس چنانکه در روحش لمه هر ملک است لمه شیطان نیز است و او قوتے باشد در نفس نه نفس منطبعه حیوانیه نه قوت واهمه واهمه و شیخ محب الله فرماید که ورائے انسان درخارج شیطان موجود نیست مطلبش اینست که ورائے انسان در انسان شیطانی اثر ندارد بلکه اثر او در لمه باشد که در انسان موجود است چنانکه اثر دیگر ملائکه ارباب انواع است اغوا را او بدین لمه باشد پس در هر انسان بدین طریق باشد مولانا فرماید **اشعار**

یک سگست و در هزاران میرود	هر که دردی رفت او آن میشود	هر که سروت کرد میدان کو درو است
دیو پنهان گشته اندر زیر پوست	چون نیابد صورت آید در خیال	تا کشاند آن خیالت در وبال
از خیالات تو می آید بلا	چون خیالت فاسد آمد جا بجا	گه خیال فرجه گاهے وگان
گه خیال علم و گاہے خان و مان	گه خیال مکسب و سوداگری	گه خیال تاجری و داوری

تا آخر پس در کسیکه صورت نه بند و اثر لمه اش در خیال باشد پس باوجودیکه رب نوع بلهمات خود در هزاران اثر دارد پس دران عالم ارواح حسب باب ستم مکاشفات

یوحنا تا هزار سال خداوند چهار خلفاء مقید شده بود که ذکر آنحضرت نام بنام در فصل چهارم
و پنجم و ششم کتاب مذکور است که هر یکی را شش شش سپه سالاران بودند و چهار شش بست و چهار
باشند. و بعد هزار سال خداوند موصوف که عبارت از هزار هفتم از وجود آدم بود و بدین نظر
حسب نامه عبریان تعظیم سبت مقرر بود که سبت هفت را گویند و بحسب قرآن و نامه پطرس
بعض روز نزد خدا هزار سال باشد و بحسب توریة یونانیه و حدیث وجود حضور صلی الله
علیه وسلم در هزار هفتم از وجود آدم شد کشاده شد و قیامت او وے برپا کرد پس معنے
آن احادیثیکه بعد هزار سال ورود وعید قیامت است راست آمد که از نشان قیامت
کبرے است که بچشم خود معاینه کنیم که براطراف ممالک اهل اسلام تسلط
یاجوج و ماجوج آمد زیرا که یاجوج حسب فصل ۳۸ و ۳۹ حزقیل والی رشیا و توبل
و مسک است که بحسب وعده همراهش فارس و جرمن و مسلط بر ممالک کوش و گومر از
بخارا و خیوا و مرو شده است و آنچه در نسبت او موعود حسب فصول مذکوره کامل خواهد شد
و ماجوج آن اهل یورپ که بعد هزار سال اهل اسلام بر ممالک اهل اسلام از اطراف
مسلط شده اند چنانکه در زمان پیغمبر علیه الصلوة والسلام حسب حدیث متفق علیه و ابن ماجه
و ترمذی از سد کشاده شده بودند اگر حسب حدیث بخاری حلقه ابهام باسبابه از دست
چپ باشد اشارت بهزار سال فصل بستم مکاشفات بود و گر از دست راست بود چنانکه
ابن ماجه گفت از عقد ده اشارت بده صد سال بود و سد مذکور حسب تفسیر بیضاوی
در مابین آرمینه و آذربیجان ذوالقرنین یعنی کورش بسته بود چنانکه در فصل هشتم دانیال
است و حسب تحقیق ابن عباس و واثق بالله در کوه ارل متصل دو بته بفاصله سے میل از شمال
هویدا و خروج ثالث بر ممالک مقدس بعد سی و چهار سال ازین سال سیزده صد
هجری بعد تشریف آوری مسیح و مهدی چهارم امید کرده شده و مفصل حالات این دو قوم
که در تشبیهات در احادیث مذکور اند مع ذکر مهدی چهارم و مسیح علیه السلام در رساله

حقیت اسلام وتبکیت نصاری بما لاکلام کرده ثم هر کرا تحقیق قد ستان وگوش
ایشان وغیره باشد بدان رجوع آرد واز آن تسکینے نسبت مسیح ومهدی نماید
که بر بسیار اعتراضات رکیکه وجوابات شافیه مشتمل است الحاصل چونکه ختم نبوت
تشریعی منظور بود خواست که خبرهاے اجنه هم مفقود سازد پس گو وجود شهاب
از سابق بود لیکن کثرت او در زمان حضور صلے الله علیه وسلم شد وسیاهی آسمان
حسب کتاب انسان کامل بنظر عدم انتهاے بصر است وحقیقت آسمان حسب آیه
والسماء ذات الحبک آن وسعتیست که بنظر ستارها جالدار است که بشدت محکم است
وثوابت را شش درجه اهل یورپ گویند اهل اسلام هفت درجه فرمایند که بدرجه یابیکش
ستارهاے ثوابت روشن نمایند واز رجم روح شیطانی کرده شود گو علت فاعلے
چیزے دیگر باشد چنانکه از ملل منافق حسب حدیث خواهم بیان کرد مگر غای علت این است
که چون آفتاب وماهتاب حسب حدیث ملک اند ودیگر ثوابت نیز ملک پس وجود شهاب
ثاقب از ملک بلا نزد ثابت وپیروی یونان وفارس بر یابر وجود هفت افلاک لازم
نیست زیرا که بر ثبوت حرکت زمین دلیل موجود وحرکت عطارد گرد آفتاب ثابت وصریح
آیت قرآن دلیل بر آنکه آسمان بایین بجائیست که در انجا کثرت ستارها ست
الحاصل ازین شهاب بر روح شیطانی صدمه رسید واز خبر دادن نزد کهنه
باز ماندند پس ملائکه صف بستند وشیاطین را بشهاب زجر کردند وتلاوت قرآن نمودند
پس شیاطین که صورتے نزد کهنه از امه شان یا مثل خود میشدند گفتند که نزول
قرآن باعث هلاکت وممانعت ما از ترقیست بدان وجه از خبر دادن عاجز یم وتا هزار
سال حال شان بدستور بود اکنون که سردار شان ظهور خواهد کرد یعنی دجال که
بر وجودش خر او که عبارت از ریل است دلیل که در و آتش وآب موجود در یک روز
مسافت یکماه قطع کند ظهور ارواح خبیثه ظاهر از مسمریزم وغیره است اینقدر

که سلطان روم تباه بالکلیه شود و تسلط بنی اصفر یعنی نصاری که سوای یاجوج والی رشیا
و ماجوجیکه باطراف ممالک اهل اسلام مسلط شده اند گردد و مهدی تشریف آرد که فتوحات
انجناب تا ممالک قسطنطنیه موعود در ذیل از اصفهان تا دمشق جاری شود بدین نظر فرماید

والصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتالیات ذکرا ان الهکم لواحد رب السموات والارض وما بینهما
ورب المشارق قسم بفرشتگان صف بسته مانعین شیاطین پس قسم فرشتگان زجر
کنندگان شیطان از شهاب پس قسم فرشتگان تلاوت کنندگان قران منزل که بدرستی
معبود شما هر آئینه یکیست پروردگار آسمان و زمین و آنچه مابین هر دو ست از سیاره
و هوا وغیره و پروردگار مشارق پس شیاطین که از نزول قران باز مانند و آفتاب
قابل پرستش نیند پس پرستش آفتاب بوقت طلوع بیسود است و هم برین
قیاس بوقت غروب بدلیل آنکه انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب وحفظا من کل شیطان مارد

لا یسمعون الی الملاء الاعلی ویقذفون من کل جانب دحورا ولهم عذاب واصب الا من
خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب بدرستی ما مزین کردیم بلندی پائین را خواه نزد ما عبارت
از محیط ستارهای روشن ثوابت باشد خواه سیدان جاالمدار ثوابت محکم بترتیب
کواکب و حفاظت کردیم محکم بلائکه از هر شیطان سرکش در رفتار بلندی که نشنوند
بطرف ملاء اعلی و انداخته شوند از هر جانب شهاب و بعد بعید کرده شوند و برای
شان عذابیست دایم بالخصوص تا هزار سال مگر کسیکه برباید بودنی پس در پی آید
او ما شهاب ثاقب باید دانست که از تطبیق پیشین گوئی های حضرات انبیا بواقعات
جهان ایمان داریم که فرموده آنحضرت راست است و درست گو در تشبیه و
استعاره و کنایه باشد چنانکه حالات یاجوج ماجوج در احادیث بطور تشبیه
وغیره مذکور بودند و درین عالم بصورت روس وغیره دریافت شدند که از آثار
قیامت خروج شان اولا از سد و بعد هزار سال بر اطراف ممالک اهل اسلام

وبوقت تشریف آوری مسیح در ممالک مقدس بود و اول با چشم خود معائنہ کردیم
و آثار سوم ظاہر و بسیاری امور در نیچر و طبیعت درین وقت ظاہر شدہ اند
کہ حکمار سابقین را دریافت بنود و بسیاری در خزانہ موجود کہ آیندہ ظاہر شوند
پس انکار از آن امور یکہ اہل کمال دریافت باشند و بدرک عامی نرسد
خلاف نیچر نتوان گفت مثلاً سبب ظاہری زلزلہ مثلاً آتش فشانی در زیر
زمین باشد و بنظر غایت بابت زلزلہ ارشاد رفت کہ درین وقت منافقی در
مدینہ مردہ است کہ روحش را باسفل سافلین می برند و در سفر این واقعہ ارشاد
رفتہ بود چون بمدینہ رسیدند مطابق یافتند پس سبب فاعلی حکیم را سبب غائی نبی
منافی نیست پس برین قیاس حال رجم شیاطین است و بر ما لازم نیست
کہ تقلید کسانے اختیار کنیم کہ گاہے چنین گاہے چنان باشد مثلاً در سابق
حرکت عطارد و زہرہ گرد آفتاب ثابت نبود و بوجود آسمان زہرہ و
عطارد و آفتاب و مہتاب وغیرہ قایل بودند و اہل اسلام آسمان باین را
از قرآن مجید بجاسے می گفت کہ درین جا نواتبتند مگر مقلدین فارس و یونان
ہم بدستور ایشان میگفتند درین زمانہ ہمہ بند و بست شان تباہ گشت و معتقد
حرکت زمین نبودند درین زمانہ بطرف شرق افتادن سنگ کہ از بالا انداز ند
حرکت زمین قرار واقعی ثابت شد پس خیالات یونانیان و فارس غلط شدند
ہم برین طریق انچہ درین زمانہ مخالف شد است مخالف است مگر بہ تشبیہ و استعارہ
و عالم مثال کہ حضرات انبیار ازان بگویند مطلع باید شد و معنی سقف
مرفوع و شدید نسبت آسمان سمے آید واللہ یحق الحق وہو یہدی السبیل

فصل چہارم در تفسیر قسم سورہ ص ص والقرآن ذی الذکر بل الذین کفروا
فی عزۃ وشقاق قسم قرآن صاحب ذکر است کہ کافران را بے وصا داست

کہ تا انکار کنند از دلیل بلکہ کافران در حمیت جاهلیت و شقاق اند نہ نبی صلی اللہ
علیہ وسلم و لفظ ص دال بر براعت جواب قسم است
بدین وجہ مقدم کردہ شد **فصل پنجم** در تقسیم سورہ ق ق والقرآن المجید
بل عجبوا ان جاءهم منذر منهم فقال الکافرون هذا شیء عجیب قسم قرآن بزرگ
است کہ قرآن دلالت دارد بر قیامت و دانند کفار حسب وعدہ اسماعیل و
وابراهیم و بہ نشانات خاصہ مطابقہ و بشنیدن شان از یهود پس انکار شان
از عدم تطبیق نیست بلکہ تعجب کردند کہ آمد او شان را منذری از ایشان کہ
مساوی را مساوی در قوم جایز ندارد بنظر طبیعت جزویہ پس گفتند کافران
این شی عجیب است دال بر قیامت کہ چون میریم و خاک شویم پس بار دگر رجعت
بعید است و تقدیم ق بنظر براعت است تا دلالت کند برانکہ در سورت
اشیائیست کہ دران ق بکثرت است بالخصوص ذکر قیامت کہ درین سورت
زیادہ است چنانکہ در سورہ ص اموری مذکور اند کہ بران صاد است بر
عاقل را **فصل ششم** در قسمهای سورہ ذاریات بدانکہ فهمید خصوصیات
قسمهای این سورت موقوفست بر دانستن معنی فصل دوم و هفتم دانیال و
خلاصہ فصل دوم آنکہ بخت نصر در خواب دید تصویری کہ سر و گردنش از طلا
و سینہ اش از سیم و شکم و رانش از برنج و ساقش از آهن و در دہ انگشت
پاش خاک آمیختہ کہ ناگهان سنگی از آسمان آمد و بر پایی او زدہ مثل کوہ
شدہ تمامی زمین را پر کرد پس در تعبیرش دانیال علیہ السلام فرمودے
کہ آن سر طلا توئی و سینہ سیمین سلطنت دیگر است یعنی کیانیہ و شکم و رانهای
برنجین سلطنت سوم است یعنی سکندری صاحب چهار وزیر و ساقهای
آهنین سلطنت چهارمیست یعنی رومیہ و دہ انگشت پا سلطنت دہ شاخست

که بعده قطعه قوی و قطعه ضعیف خواهد شد که از سنه مسیحی از الارک کاتهی تا سنه ۶
سر الوبین لمباری تمام شدند و سنگے آسمانے که مثل کوه شد او سلطنت
خداست یعنے زمانه اسلام که بزمانه قطعه قوی هرقلے بر پا زود خلاصه فصل هفتم آنست
که دانیال درخواب چهار باد دید که بر سمندر بزور وزیدند یعنی از سمندر چهار
حیوان خارج شدند که عبارت از چهار سلطنت مذکوره است و بعده ذکر
ده شاخ مذکوره است که از سنه تا سنه مسیحی ماندند بعده ذکر شاخ یازدهم
قوی هرقلی است و بعد سکندر سلطنتش چهار حصه شده بود و بر یک حصه رومیه
غالب شده بودند و هرقل بر کل ممالک سکندر قابض شد و سلطنت بخت نصری
یهودیان را تباه کرد و از کیانیه باز رونق گرفتند و سلطنت سکندری باوجود
عظمت برائے یهود نیک و بد نبود و از رومیان تباه و برباد گشتند بالا خر زمانه
فتوحات اسلام موعود شد و بعد از زمانه فتوحات اسلام تشریف آوری مهدی
صاحب روزهائے قدیم کرده مذکور اند که مسیح مرید شوند ازان حقتعالے درین
سورت ملبسان اشاره اشارت فرماید گو بمعنے آیت و مطلب دیگر هم دانسته باشد چنانکه مفسران
نقل کنند والذاریات ذروًا فالحاملات وقرًا فالجاریات یسرًا فالمقسمات امرًا انما توعدون لصادق
وان الدین لواقع یعنے قسم هواهائے زمانه بخت نصری پراگنده کنندگان یهود است
پس قسم ریاح حامله سحاب زمانه کیانیه فارسیه برائے یهود است پس قسم ریاح
جاریات سکندری است بمجرائے طبعی برائے یهود پس قسم بریاح پراگنده
کنندگان رومیه است برائے یهود که به تحقیق انچه وعده کرده شده اید از فتوحات
بادشاهت خداهر آئینه صادق است تا زمان بار دیگر مسیح و مطابق قران مجید ردنه
دین بعد مسیح هرآئینه آمدنیست والسماء ذات الحبک انکم لفی قول مختلف و قسم بآسمان
جالدار است بنظر ستارها که سنگے از آسمان تباه کننده هرقلے که مثل کوه گردد لابد آمدنی

که بدرستی شمادر قولیت مختلف درمقدمهٔ قران ونبوت که کسی سحر گوید کسی شعر
کسی چیزی دیگر بازداشته شود از وحسب فصل ۱۲ شعیا ازینی قید آنکه بازداشته
شود که در پدر گشته شود یا گرفتار ذلیل گردد معنی آیت فورب السماء والارض ظاهر است
فصل هفتم در تفسیر قسم سورهٔ طور باید دانست که در قسمهای این صورت اشارت بچند
فصولست از کتب سابقه و در فصل دوم از سنگی که بشکل کوه شد مراد حضور علیه الصلوة
والسلام صاحب بادشاهت خداست وطور کوه را گویند پس در والطور قسم
طور از انجا و در فصل ۱۰ سفر مثنی وغیره نزول پاره پاره کلام الشان بر نبی اسماعیل
از ینجا است وکتاب مسطور فی رق منشور و قسم کتاب قران است مسطور در قهاسی
پراگنده و در فصل ۵۴ شعیا تعمیر کعبه در دولت اسلامیه موعود از ینجا ست والبیت
المعمور و قسم کعبه است آباد شونده تا قیامت و در فصل چهارم مکاشفات یوحن
نسبت صلی الله علیه وسلم میفرماید که دیدم در آسمان تختی و عرشی که برو
خداوند چهار خلفا نشسته است حتی که تام انحضرات رضی الله عنهم سراسر
مطابق که مراد از اسد الله علی مرتضی واز شخصیکه نامش بکر باشد
ابو بکر صدیق واز انسان ومرد مک عثمان ذی النورین واز عقاب عمر فاروق
رضی الله عنهم پس از ینجاست والسقف المرفوع وقسم سقف بلند محمدیست که یوحن
آزادید ونوح علیه السلام حق تعالی مطابق توریة تکوین فرموده بود که تا وقتی که
کمان نیاید ابر طوفانی نخواهد آمد در فصل چهارم مکاشفات یوحن تفسیر کرده
که مراد از کمان موعود کمان خداوند چهار خلفاست که صاحب جهاد است
پس ازین جاست والبحر المسجور و قسم است بدریای جوشدار در قیامت صاحب
بربادی عالم ان عذاب ربک لواقع که عذاب پروردگارت برای کفره در روز
قیامت هر آئینه شدنیست عوذ در امور سابق نمایند که چگونه مطابق فرموده

آمدند و خواهند آمد

فصل هشتم

در بیان قسم سوره نجم بدانکه در درس ۱۹ فصل ۱۲ نامه دوم پطرس مسیح را چراغی تشبیه داده و حضور صلی الله علیه وسلم را بستاره صبح داده و در درس بستم فصل دوم مکاشفات یوحنا از مسیح نقل کند که حضور صلی الله علیه وسلم را ستاره صبح فرماید چنانکه بدرخت حیات در وسط فردوس و بتاج حیات و پوشیده سن و بسنگ سفید و بعصاء آهن و بسفید پوشاک و بهیکل خداوند کرده در باب دوم و سوم مکاشفات اشارت بحضور صلی الله علیه وسلم نماید پس بدان نظر قسم بنجم میخورد والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی وهو بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی یعنی قسم است بستاره محمدی علیه السلام چون از اعلی علیین بصورت جسمانی در شب معراج آمد که نه گمراه شد صاحب شما و نه کج رفت در بیان معراج از هوا نیست آن قولش مگر وحی که وحی کرده شده است تعلیم کرد او را رب یعنی روح اعظم صاحب سخت قوت و منظر خوب که بصورت امر و تجلی کرده بود پس مستوی شد محمد در روح بافق اعلی بود باز محمد قریب شد پس به قریب شد یعنی تدلی نمود به محمد پس شد روح اعظم بتجلیات صوری قریب دو کمان یا کم پس وحی کرد بطرف عبد خود آنچه وحی کرد تا آخر و روح اعظم ملکیست که برتر از وی در عالم کثرت چیزی نیست چنانچه در سورت نبا فرماید یوم یقوم الروح والملائکة صفا و در تفسیرش در سورة فجر فرماید و جاء ربک والملک صفا صفا و در آیت ما خلقنا السموات والارض الا بالحق هو روح مسمی بحق است چنانکه مولانا جامی فرماید و مقام این روح در صف اول مقربین بهشت است و آخرین با ملائکه خود جبرائیل و باز ذکرش در فصل چهارم

در تفسیر قسم سورۂ کوثر بیاید و بقلم اعلے و بعقل اول و بنور محمدی این روح معبر
است بدین نظر در کتاب حبقوق از کتب سابقہ نوشتہ شدہ است
کہ روح در مکہ تشریف آرد و برخود پردہ افگند این وجہ سوال کفرہ از روح
موعود بود کہ برخود پردہ افگند چنانکہ در قران مجید است ویسئلونک عن الروح
پس جوابش حسب وعدہ در پردہ آمد قل الروح من امر ربی کہ از نام روح
اعظم امر رب نیز ہست واللہ اعلم بالصواب **فصل نہم** در تفسیر قسم سورۂ واقعہ
باید دانست کہ مواقع نجوم عبارت از آیات نجم نجم پارہ پارہ است کہ در فصل
ہیجدہم سفر ثنیے موعود است و ہنوز لفظش محفوظ کہ در فصل ۳ کتاب اعمال حواری
متداخلہ انجیل آنرا تسلیم بحق حضور صلے اللہ علیہ وسلم کردہ میگوید کہ کسے
نبی نگذشت کہ تصدیق نکردہ باشد بدان نظر میفرماید فلا اقسم بمواقع النجوم
وانہ لقسم لو تعلمون عظیم ۝ انہ لقران کریم فی کتاب مکنون ۝ لا یمسہ الا المطہرون نیست
انچہ کفار در نسبت قران تراشند قسم است بمواقع آیات پارہ پارہ و بدرستی
این قسم است اگر دانید بزرگ کہ کدامی نبی نیست کہ خبر بدو ندادہ باشد کہ بدرستی
او منزل قرآن قدر بزرگست در کتاب توریتہ نگاہداشتہ شدہ کہ نرسند
بمطلبش مگر مقدسین اہل اسلام پاک چنانچہ اہل اسلام مقدسین را در اوایل توریتہ
تکوین بکرہ و بین تفسیر نمودہ و در کتاب ملاکی اوشان را متقین گفتہ و تقوی
موجب طہارت ظاہری و باطنیست و از کتب توریتہ و انجیل بالاستیعاب از یہ
کتاب ذکر خیر حضور صلے اللہ علیہ وسلم حسب اشارتیکہ در دیگر جا مفصل ندر
کتاب تفسیر قران مسمی بہ تفسیر حسینی مفصل نمودہ ام **فصل دہم** در تفسیر قسم سورۂ
نٓ بدانکہ ن براعت است از ذی النون کہ صاحب حوت است کہ در سورت ذکر
آنجناب عمدہ تر است برائے تسلی حضور علیہ السلام وانکہ گویند کہ ن ماہیت آن

در عالم مثال است نہ درین عالم محسوس و قلم عبارت از ملکیت مسمی بروح کہ اورا عقل اول
و روح اعظم و امر اللہ و رب و جوہر اول و نور محمدی خوانند چنانکہ در فصل ہشتم گذشت
و روح حضور صلے اللہ علیہ وسلم بروز وجہ ذاتے آن روح اعظم است بدان نظر
فرماید و اوحینا الیک روحا من امرنا یعنی نازل کردیم بطرف تو روحی از امر خود بدین وجہ در
اکثر کتب سابقہ مذکور کہ روح تشریف خواہد آورد و بر خود بیردہ خواہد اند اخت چنانکہ
در سابق گذشت بدان نظر میفرمایدن والقلم وما یسطرون ما انت بنعمۃ ربک بمجنون براعت
بذی النون است قسم قلم اعلے است وانچہ نویسند نویسندگان در تعریف تو کہ مظہر قلم
اعلے ہستی کہ نیستی بنعمت نبوت پروردگارت دیوانہ **شعر** محمد کش قلم چون نامور ساختہ بہ
زمیمش حلقہ طوق و کمر ساخت ؛ یعنی قلم اعلیٰ مظہر اول ذات حق کہ حضرت محمد علیہ الصلوٰۃ
والسلام را بظہور خود در صورت نامور نمود در اسم آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم از میم
قلم خود حلقہ طوق و کمر نمود واین قلم را چہ یارا کہ نامور ہمچو حضور صلے اللہ علیہ وسلم
راسازد **فصل یازدہم** در تفسیر قسمہائے سورۂ قیامت بدانکہ وجود قیامت
بدولت قد بالای حضور صلے اللہ علیہ وسلم خواہد بود **شعر** لوگ کہتے ہیں قیامت ہوگی ؛
دیکہیے کس قد کی بدولت ہوگی

شعر

قیامت کو قد راونکی کہلجائیگی ؛ خدائی تمام اونپہ ڈہلجائیگی ؛ پس بدین نظر فرمود لا اقسم
بیوم القیمۃ نسبت انچہ کفرہ خیال برند کہ جمع عظام نخواہد شد قسم بروز قیامت ونظاہر است
کہ نفس ملامت کنندہ کفرہ مثل حضور صلے اللہ علیہ وسلم دیگر نباشد چنانکہ قول
امام حسن بصری نسبت نفس لوامہ است بدان نظر فرمایند ولا اقسم بالنفس اللوامۃ ایحسب الانسان
ان لن نجمع عظامہ وقسم نفس نبی است ملامت کنندہ کفرہ کہ عظام را جمع کنیم ایا گمان
میبرد انسان کافر کہ نہ جمع کنیم استخوان او را بلی قادریم برآنکہ برابر کنیم بنان او را پس
در جمع کردن استخوان چہ جائے بعد است **فصل دوازدہم** در تفسیر قسمہاے

سورهٔ مرسلات بدانکه درین سورت نیز چهار قسم بنظر فصل دوم و هفتم دانیال مطابق ذاریات نشست
و پنجمی مطابق فصول مذکوره قسم بنظر فتوحات دولت اسلامی چنانکه میفرمایید

والمرسلات عرفا فالعاصفات عصفا والناشرات نشرا فالفارقات فرقا فالملقیات ذکرا عذرا
او نذرا انما توعدون لواقع قسم ریاح زمانه بخت نصری است که شهرت بر یهودیان
وزیده تباه کرد و قسم بریاح جهنده کنایه بسنحتی که بخت نصریان را تباه کرد و قسم است بپراکنندگان سکندر
که کیانیه را تباه کرد پس قسم است بریاح بپراکنندگان رومیه که یهود را تباه کرد و قسم بریاح سکندری
که بریاح ملقیات ذکر قرائے اسلامے برائے عذر کفار تا در قیامت نگویند که مارا چرا هدایت نفرمود و برائے
تخویف کفره که بتحقیق آنچه وعده کرده شده اند نسبت فتوحات عامه هر آئینه واقع شدنی است **فصل سیزدهم**
در تفسیر قسمهائے نازعات مطلب قسمهائے این سورت بطور اشاره مطابق فصل دوازدهم است والنازعات غرقا والناشطات نشطا والسابحات

سبحا فالسابقات سبقا فالمدبرات امرا یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة قسم بهواهای کشندگان
ارواح یهود بدخول بخت نصریان حسب آیه فجاسوا خلال الدیار در اندرون ممالک شان
و قسم بهواهائے خوش کنندگان یعنی کیانیه برائے یهود و قسم است بهواهائے سکندری
رونده بمجرائے طبعی پس قسم است بهواهائے رومیه سبقت برندگان بسبقت
عظیم بقتل و غارت یهود پس قسم است بهواهائے اسلامیه مدبرات امر که روزیکه حرکت
کند حرکت کننده یعنی نفخه صور اولی پس آید ردف کننده نفخه ثانیه دلها در آن روز خوفناک
باشند **فصل چهاردهم** در تفسیر قسم سوره کورت مخفے مبادکه در درس ۱ فصل اول
نامه دوم پطرس رسول است که آنچه ما گفتیم مطابق کلام انبیا است و زیاده پایدار و شما
خوب میکنید که فهمیده نگاه دارید که مسیح آن چراغیست که در تاریک جا روشنی بخشد
تا آنکه صبح دمد و ستاره صبح در دلهائے شما ظاهر شود یعنی حضرت صلے الله علیه و سلم
تشریف آرد چنانکه در فصل دوم مکاشفات وعده شده است پس حضرات انبیا را
همچو ستارها فهمباید که خنس جوار کنس گویند که انهار راست رو و بر عکس رونده و مقیم

معلوم میشوند یعنی خمسہ متحیرہ خواہ این صورت بحرکت تدویر باشد یا بحرکت خاص شان
کہ بحرکت زمین باہم صورت بند دو مراد از شبیکہ تمام شود نسبح اغش مسیح است واز صبح
اشارت بصبحے است کہ ستارہ صبح حضور علیہ السلام جلوہ گر گردد پس میفرماید فلا اقسم
بالخنس الجوار الکنس واللیل اذا عسعس والصبح اذا تنفس انہ لقول رسول کریم عند ذی العرش
مکین مطاع ثم امین یعنی پس نیست انچہ کفرہ در نسبت قران بگویند قسم است یا نبیاء پیشین
گوئیان اصحاب نور مثل کواکب وقسم بشب مسیحیکہ دورہ اش تمام شد کہ مسیح او را مثل
چراغ بود وقسم بصبحیکہ چون طلوع کند وستارہ صبح محمدی جلوہ گر گردد ہر آئینہ قران شریف
قول جبرائیل رسول بزرگست نزد روح صاحب عرش صاحب مکانہ مطاعت رسول معروف
باز امانت دار کہ انچہ از صاحب عرش بشنود خلاف نگوید از ینجا معلوم شد کہ تعلیم جبرائیل بنظر
تعلیم یافتن اواز نور حضرت صلے اللہ علیہ وسلم بود کہ عبارت از روح اعظم است
وصفت عرش در شرح فصوص الحکم مفصل نمودہ ایم **فصل پانزدہم** در تفسیر قسمہائے
سورہ انشقت ظاہر است کہ در اوائل این سورہ بیان قیامت است ومخفی نیست کہ بعد
وجود امت مرحومہ وتکمیل دین وتجدیدش بزمان مسیح کہ آثار انجناب علیہ السلام ما بچشم
خود معاینہ میکنیم وجود قیامت از ضروریات چنانکہ ظہور شفق در شبہاے سیاہ وشب
محاق قمر وبعد از محاق وجود ہلال از ضروریات عادیست تا درجہ بدرجہ بدر شود ہمچنین بعد
زمانہ حضرات انبیاء سابق کہ مثل شفق بودند در شب تاریک وجود شب مسیح لازم بود کہ مثل
چراغ او را مقرر شدہ بود وبعد از وجود مسیح قمر حضور علیہ السلام ببدریت رسیدن لازم
شد ونیز قومی از بنی قیدار کہ در زمان نبوت حسب فصل ۲۱ شعیاان کا فرمانند دو در بدر
بعد یکسال ہجرت کشتہ شوند وگرفتار وذلیل گردند وقومی مشرف باسلام شود پس
وجود شب ہلاکت قوم وہم وجود روشنی احمدی از ضروریات بود بدان نظر فرمود فلا اقسم
بالشفق واللیل وما وسق والقمر اذا اتسق لترکبن طبقا عن طبق پس نیست قران انچہ بہ نسبت

اذکفرہ گویند قسم خورم لشفق انبیاء سابق و قسم است بشب زمانہ مسیح چون
تاریک شد کہ مسیح برائے او چراغے بود و قمر زمانہ اسلام چون روشن شود
ہر آئینہ روید درجہ بدرجہ حسب فرمودہ حضرات انبیا و بلسان اشارہ ازین اشارت
کہ درین امت نیز طرق بطور یہود خواہد شد **فصل شانزدہم** در تفسیر قسمہائے
سورۂ بروج بدانکہ در تفسیر سورہ رحمٰن مطابق انچہ در کتب سابقہ نوشتہ شدہ است
زمان دولت اسلامیہ مطابق برج میزان واقع شدہ زیراکہ در ہر شئے قدرت
حق ظاہر است از آفتاب حرارت وغیرہ ظاہر از ماہتاب وجود رطوبت علے ہذا
از ہر یک برجی تاثیرات ظاہر شوند بدان وجہ قسم آسمان صاحب بروج است
والسماء ذات البروج قسم آسمان صاحب بروج است مشتمل بر برج میزان زمانہ
دولت احمدی صاحب میزان وعدالت واز زمان آدم علیہ السلام مطابق توریتہ در آرم
سمیت اشارت بحضور صلے اللہ علیہ وسلم در ہزار ہفتم بود چنانکہ در نامہ عبریان
در ہزار ہفتم بود چنانکہ در نامہ عبریان پولوس مقدس تفصیلے بلیغ نمود و مطابق او حضرت
صلے اللہ علیہ وسلم حسب توریتہ یونانیہ وحدیث در ہزار ہفتم از وجود آدم رونق
افروز گشتند بدان وجہ روز موعود عبارت از زمانہ حضرت صلے اللہ علیہ وسلم است
بود زبور بروز امروز اشارت بدین سو د زمانہ عبریان میفرماید کہ بعد از مسیح آید بدان نظر فرماید
والیوم الموعود قسم است بروز موعود حضرت نبی علیہ الصلوۃ والسلام وشاہد جملہ انبیا
برائے این دولت اسلامیہ شدہ بالخصوص موسیٰ ومشہود حضور علیہ الصلواۃ والسلام
اند چنانکہ فرماید وشاہد ومشہود وقسم شاہد مثل موسیٰ وقسم مشہود حضور نبی علیہ الصلوٰۃ
والسلام است قتل اصحاب الاخدود والنار کہ این قران ہمون موعود است کہ صاحبش کشتہ
نخواہد شد بلکہ شمائش اصحاب خندق کشتہ شوید کہ مقتول شدند اصحاب خندق در
آتش علے ہذا فرعون وثمود مقابلین انبیا گذشتہ برباد شدند وتکذیب شما نسبت قران

بے سود بلکہ او در لوح پنجم موسیٰ ہنوز محفوظ الوعد است کہ علم بدان مقابلین را ممکن
بخلاف لوح محفوظ کہ در و جملہ نوشتہ شدہ است خصوصیت قران چیست

فصل ہفتدہم

در تفسیر قسمہائے سورہ طارق بدانکہ کفرہ را در اعادہ معدوم بوجہ عدم تمیز بطور قول
حکمائے یونان انکار بود حالانکہ حالش مثل اسمان و ستارہ صبح است کہ باخر شب طلوع
کند باز غائب شود پس فنائے کلی نباشد زیرا ہر کہ ازین عالم میرود در عالم مثال و روح
قائم ماند پس تمیز چگونہ رود گو بمقابل وجود حق وجود خلق در ہر وقت ہالک و نیست است
کہ بجملہ اسمیہ و الہ بر ثبوت کل شیٔ ہالک الا وجہہ فرمودہ شدہ است لیکن مطلق فنا وجود
مخلوق را نباشد در قیامت بلکہ ہفت اشیا از فنا مستثنے حسب آیتہ دیگر علماے نمایند
و بر ہر شے بنظر روح و مثال حافظ است و حضور صلے اللہ علیہ وسلم حسب فصل اول
نامہ دوم پطرس و فصل دوم مکاشفات نجم ثاقب اند سرکوب شیطان چنانکہ در فصل ۱۵ و ۱۶ ا
یوحنا انجیل سردار اینجہان کہ در انجا مراد شیطان است محکوم فارقیت دوم شدہ است
و العود احمد مشہور است و فارقلیت دوم عبارت از تسلی عائدہ است بدان نظر فہماید و السماء
و الطارق و ما ادرٰک ما الطارق النجم الثاقب ان کل نفس لما علیہا حافظ قسم آسمان و قسم
ستارہ صبح است و کدام تعلیم کرد ترا چیست طارق آن نجم ثاقب محمد یست علیہ الصلوٰۃ
و السلام نیست ہر نفسے مگر بر و نگاہبان است از زوال پس چرا انکار از اعادہ نمایند
نہ بینند کہ انسان از چہ چیز پیدا کردہ شدہ است ہر کہ برین قادر بر آن قادر تر باز واضح باد
کہ از وجود حضور صلے اللہ علیہ وسلم سرسبزی اہل حق بالخصوص عرب در فصل چہل
شعیا موعود است پس نزول قران مجید و وجود حضور صلے اللہ علیہ وسلم مثل
آسمان صاحب باران راجعہ شد بدین نظر اسم مبارک احمد بمعنے عود تسلی است
و ہم زمین صاحب سبزہ و اشجار و نباتات شد و کفار مکہ قران را ہزل میگفتند و ہم
در پے قتل حضور صلے اللہ علیہ وسلم بودند حالانکہ حفاظت نبی موعود در فصل ۹ اسفر

نمنے وقران مجید متواتر موجود ومعنے آیۃ افان مات او قتل انقلبتم انکہ ایا اگر میرد
ختم المرسلین علیہ السلام مگر آنکہ قتل کردہ شود منقلب شوید اے اہل ایمان ہرگز نباید شد
وشکست اہل مکہ بالخصوص دربدر در فصل ۲۱ اشعیا موجود پس بدان وجہ میفرماید والسماء
ذات الرجع والارض ذات الصدع انہ لقول فصل وما ہو بالہزل قسم بآسمان صاحب رجعت
یعنی حضور صلے اللہ علیہ وسلم وقسم زمین صاحب انشقاق یعنی قران بدرستی قران
قول فیصل است مابین حق و باطل نیست او ہزلے بدرستی آنان مکر کنند در قتل تو مکر
عظیم کہ از ہریک قبیلہ پنج پنج جمع کنند بہر قتل تو ومن جزائے مکر وہم کہ بعد از ہجرت یکسال
دربدر ذلیل گردانیم **فصل ہجدہم** در تفسیر قسمہائے سورۂ فجر بدانکہ کفار مکہ درپے
قتل حضور علیہ الصلوۃ والسلام بودند وخرابی ظاہر مثل ارم صاحب عمادی نمودند بمقابل
ہود زیرا در زمانہ نوح علیہ السلام وعدہ شدہ بود کہ تاوقتیکہ کمان بیاید ابر طوفان
قیامت نخواہد آمد یعنی کمان خداوند چہار خلفا چنانکہ در فصل چہارم کتاب مکاشفات
یوحنا است پس چون ہود اوشان را ترسانید ند خواستند کہ از طوفان ہوائے محفوظ
مانند وعماد برجی بنا میکردند کہ بگردش سہ میل و بہ بلندی سہ میل رسد پس بجائے
ہود علیہ السلام منکران قوم ارم تباہ شدند وباقی بباد تند در زمین پراگندہ
گشتند چنانکہ درین وقت کہ ممالک کلان در زمین آباد اند ہنوز بنام اولاد
واحفاد نوح علیہ السلام آباد اند چنانچہ مفصل در تاریخ مفرح دلکشا وشرح
فصوص الحکم وتفسیر حسینی نمودہ ایم حتی کہ امریکہ نیز از الیگا بن یونان آباد
بودکہ ہنوز نشانہائے شہرش موجود اند وبقیہ قوم ہود در ممالک جابلقا افتادند
کہ عبارت از بلقان است وہنوز شہر ملیاق در مملکت بلقان موجود است
واولاد ہود از بلک وقحطان شدند ونیز کفار مکہ در تخریب اہل اسلام
مثل ثمود بودند صاحب صنعت کہ مکانہا در کوہ ہائے مقام حجر عرب میساختند

ونیز اشنیدند چون صالح علیه السلام او شانرا هرباد کرد قوم خود در جابلسا آباد کرد
که عبارت از مملکت اسپین است در این دو مملکت حسب پیشین گوئے حضور
صلے الله علیه وسلم از ممالک یورپ سلطنت اسلامیه ماند بخلاف ممالک بنی اصفر
از جرمن و فرانس و حوالی قسطنطنیه و روم اٹلی و سلطنت یاجوج والی رشیا
و ماجوج انگریز که در ایشان حسب وعده سلطنت اسلام نشد چنانکه از ممالک مشرقیه مملکت
تمسک که تسین یعنی چین از و آباد گشته و هم مملکت تاره یعنی تاتار و هم مملکت توبل که پیشتها
از و آباد گو در ابتدا این هر سه در سیبیریای روس آباد شده بودند و نیز اهل مکه
در تخریب دین مثل فرعون ذی الاوتاد یعنی صاحب هرمان بودند که در مصر منار
محکم و عظیم ساخته بود و بر هر یک عذابی سخت آمد حالانکه وجود باجود حضور علیه الصلوة
والسلام برائے شان مثل فجر بود تا هزار سال و زمانه شب بعد هزار سال معائیه
میکنم که غالبا تا قیامت ده صد سال ماند و در ایشان مهدی و مسیح علیهما السلام تشریف
آرند و نیز قران مجید در مولیالے اخیره رمضان شریف نازل شده است پس ده شب
بدان وجه تکریم بلکه وجود شفع که عبارت از عالم است از حقیقت محمدی علیه الصلوة والسلام
صورت گرفت و کفار با وجود انکار قبل از هجرت در عیش و عشرت بودند حالانکه
حقتعالے برائے شان درکمین بود بدان نظر فرماید والفجر ولیال عشر تا آخر قسم وجود
فجر محمدیست که هزار سال باشد و قسم ده شبهائے که جمله واحده قران در آنها
نازل شد مشتمل بر شب قدر و قسم شفع عالم است که از حقیقت محمدی
بظهور آمد و قسم وتر ذات الله است و قسم شبیست بعد هزار سال که مهدی
و مسیح ظهور کنند آیا درین مذکور قسمیست برائے صاحب عقل هر آئینه پروردگارت البته
درکمین کفار مکه است تا حسب وعده کامل کند انچه در سابق فرموده شده است
که حسب فصل ۱۲ شعیا در بدر کشته شوند آیا نه بینی چه کرد پروردگارت بعاد آرم ذات العماد

عاد یکہ نہ پیدا کردہ مثل او در شہرہا کہ بفاصلہ سہ میل بلند مے بردند و ثمود یکہ
مے کندیدند صخر بیرا الصخری و فرعون صاحب ہرمان پس زیادہ کردند در زمین فساد
پس ریختہ شد برایشان تازیانہ عذاب بریں نمط نسبت اہل مکہ در کمین است
سرداران ایشان حسب فصل ۲۱ شعیا دربدر کشتہ شوند و اسیر و ذلیل گردند چنانچہ
بفضلہ تعالے حسب فرمودہ جملہ بوقوع آمد **فصل نوزدہم** در تفسیر قسمہائے سورۂ
بلد واضح باد کہ اسید بن کلدہ جمحی کافری بود پہلوان او برادیمی نشستے و پہلوانان ادیم را
کشیدندے و پارہ پارہ کردندے مگر ہرجائیکہ نشستے کشیدہ نشدے و بدروغ گفتے
کہ مالہا بسیار صرف نمودہ ام و برابر خود کسی را ندانستے و ایمان نیاوردی و این
صفات بمقابل صفات حضور صلے اللہ علیہ وسلم ہرچند کہ ولادت حضور صلے اللہ
علیہ وسلم درین شہر مکہ مثل فصل ۴۲ و ۶۰ شعیا وغیرہ موعود است بدان نظر فرماید
لا اقسم بہذا البلد و انت حل بہذا البلد نیست مقام فخر انچہ بن کلدہ گوید قسم است
باین شہر مکہ مولد تو کہ از زمان آدم برائے عزت تو حرام کردہ شدہ و براہ
پیشین گوئی گفتہ شود کہ تو حلال شدنیست باین شہر برائے یک ساعت کہ قتل جایز
گردد و از زمان آدم خبر ختم المرسلین علیہ السلام بہزار ہفتم موعود بود و بدستور شد
بدان نظر فرماید و والد و قسم والد بزرگ یعنی آدم است یا قسم عبد اللہ است
والد نبی علیہ الصلوۃ والسلام کہ در فصل ۴۲ شعیا بعبید او وناکردہ مینویسند کہ یعنی
عبد اللہ است چنانکہ عبد المطلب کہ شیبہ است بترجمہ نوشتہ شدہ و
مبارک آبادی بقیدار بن اسماعیل ساکن مکہ دادہ شدہ کہ حضور صلے اللہ
علیہ وسلم از نسل قیدار موصوفند و ما ولد و قسم است بآن نبی عظیم الشان
کہ والد تولید نمود در مکہ لقد خلقنا الانسان فی کبد بدرستی پیدا کردیم انسان بن
کلدہ را بالخصوص کہ کلام درو است آیا گمان کند اسید تا آخر

فصل بستم در تفسیر قسمهائے سورۂ شمس بدانکه درین سورت بیان تاکید
فلاح نفسی است که پاک شود و ایمان آرد و بیان خسران نفسی است که کفر کند
و هلاک گردد که در بدو فطرت الهام فجور و تقوی کرده شده است که بغلبه طبیعت
جزویه ما بین فلاح و خسران فرق نتوان کرد که فلاح نفس مثل آفتاب و روشنی است
و این صفت در اصل صفت نفس نبی است علیه الصلوة والسلام که خود روشن و دیگرانرا
روشن کند چنانکه در فصل ششم شعیا است که از برائے کعبه حاجت آفتاب در روز
و احتیاج ماه در شب نخواهد بود بلکه خداوند یعنی رسول خداوند نور ابدی و خدایت
عزت خواهد بود و بار دگر آفتابت غروب و ماهت ناپدید نخواهد شد بدان نظر فرماید
والشمس وضحها والقمر اذا تلها قسم شمس محمدیت و روشنی او که در
عالم هویدا شد و قسم ماهتاب مهدی است چون در پس آفتاب آید که
بر وجود مهدی چهاردهم دلایل در توریته و انجیل هنوز موجودند چنانکه
در تفسیر حسینی و تاریخ مفرح دلکشا وغیره تحریر نموده ایم والنهار اذا جلها
و قسم روز هفتم محمدیست که عبارت از هزار هفتم است که تعظیم سبت بدان وجه است
چون جلاد ظلمتے را واللیل اذا یغشها و قسم شبیست چون غشا کند آفتاب
محمدی را که بعد هزار سال سیاهی پیدا کند که ظهور یاجوج ماجوج بعد هزار سال
گردیده زمانه مسیح در آید والسماء وما بنها و قسم آسمان نبوت موجب فلاح
و قسم ذاتیکه بنا کرد اورا والارض وما طحها
و قسم زمین و قسم آن ذاتے است که اورا بسط کرد و اورا دو حصه ساخت یکے میدان
جنت که در انجا سلطنت اسلام ماند از مقام حوالی نیل تا حوالی جیحون و بقوسے
تا گنگا دوم میدان دوزخ مملکت بنی اصفر و ماجوج یاجوج ونفس وما سوها
و قسم نفس که در و نفس نبی نیز هست و قسم ذاتیکه راستار است کرد اورا

فالہمہا فجورہا وتقوٰیہا قد افلح من زکّٰہا وقد خاب من دسّٰہا پس الہام کرد
اورا الله تعالےٰ فجور او وتقواے او فلاح یافتہ است آنکہ پاک کرد اورا و زیان کرد
آنکہ خراب کرد اورا **فصل بست ویکم** در تفسیر قسمہاے سورۂ لیل واضح باد
کہ صدیق رضی الله عنہ بلال را از امیہ بن خلف ببردہ ودہ اوقیہ خریدہ آزاد کرد حقتعالے

نازل فرمود واللیل اذا یغشےٰ والنہار اذا تجلےٰ وما خلق الذکر والانثیٰ ان سعیکم لشتےٰ
قسم شب است چون پوشد روز دولت اسلامیہ را بر کفار وقسم روز است
چون تجلی کند بر اہل اسلام وقسم نر یعنی آدم وانثی یعنی حوا است کہ از زمانہ آنحضرت
ذکر امامت در خت حیات حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام مے آید کہ کافران ومنافقان را
روز بتاہیست واہل حق را از زمانہ رجوع است کہ سعے شما ہر آئینہ متفرق است تا آخر
فصل بست ودوم واضح باد کہ چون کفار مکہ از یہودیان مدینہ صفت نبی آخر الزمان
علیہ الصلوٰۃ والسلام پرسیدند انان بنظر آنکہ در ایشان خیر بفضل ہنوز موجود است
سہ امور گفتند یکے آنکہ چون نبی اعظم اند از ما سبق ہم خبردار باشند وقصہ
اصحاب کہف در گدامی کتاب نیست دوم چون نبی اعظم اند براے امت خود از ہر واقعہ
کلان نبوت یعنی پیشین گوئی خواہند کرد وبرامستہ نبی موعود یکے آفتی عظیم از یاجوج
والی رشیا وتوبل ومسک وازماجوج انگریز آمدنیست کہ ذوالقرنین یعنے کورش کہ
ذکرش در فصل ۴۵ اشعیا و ۸ دانیال است سدی بر ایشان بستہ است سوم آنکہ
او روح عظیم الشان موعود است وباوجود این حسب فصل سوم کتاب حیقوق بر وجود
پردہ خواہد افگند پس ازین امور دریافت کنید اگر از سہ جواب ندہد نبی موعود
نشد کہ عظیم الشان موعود است واگر از دو اول جواب داد وسوم را در پردہ کرد
بدانید کہ او ہمون نبی موعود است پس از حضرت صلے الله علیہ وسلم پرسیدند
آنحضرت صلے الله علیہ وسلم فرمود کہ فردا جواب خواہم داد ونبوت تشریعی اثر کسی نیست

بلکہ وہی مخالف نبوت کہ از آینده خبر دہد در بعض صورت کسب را در وہم دخل است
پس چند روز وحی نیامد کفار گفتند کہ حضرت محمد صلے اللہ علیہ وسلم
را خدا ئے او ترک نموده پس جواب داد امر اول مفصل در قران آمده و در نسبت روح
امر مجمل گذاشت و برائے تسلی حضور صلے اللہ علیہ وسلم این سورت نازل شد
والضحیٰ واللیل اذا سجیٰ ما ودعک ربک وما قلیٰ قسم روز ہزار ہفتمی اسلامی است و قسم
شب بعد ہزار سال چون تیرگی آرد کہ اہل اسلام ضعیف شوند و مددی از مہدی
و مسیح فرماید نہ رخصت کرد ترا پروردگار ت ونگذاشت ترا نیز نسبت زمانہ اہل
اسلام از درس اول فصل دوم یوئیل میفرماید کہ روز خداوند می آید بلکہ نزدیکست
روز تیره و تار و روز ابر و جہم دار مانند انتشار طلوع فجر بر کوہا امت عظیم و قوی کہ
مانند ان از ازل نشده بود پس قسم آن روز اسلامی برائے نیکوکاران و شب
برائے بدکاران است کہ بر ایشان تاریکی ہلاکت آید باقی تفسیر این سورت مطابق
فصل ۴۹ شعیا نموده ایم کہ از ان ظاہر شود کہ خطاب بہ نبی و مراد امت است
تفسیر معالمات الاسرار مطالعہ باید کرد

فصل بست و سوم در

تفسیر قسمہائے سوره تین باید دانست کہ تین و زیتون دو کوه متصل بیت المقدس
اند کہ مسیح علیہ السلام حسب فصل پنجم متی در انجا پیشین گوی اسلام از زمانہ ہجرت
کہ در ان وقت اہل اسلام ضعیف بودند فرموده و بعده ذکر زمانہ ہجرت کہ
در ان تسلی یافتند و بعده ذکر صدیق و فاروق و ذی النورین و مرتضےٰ و حضرات حسنین
میفرماید و معنی مثلہم فی الانجیل از ان فصل پنجم باید جست و نیز بر کوه زیتون حسب
فصل ۱۲ متی و ۲۴ ذکر دولت اسلامیہ و ہم در فصل اول و دوم و سوم اعمال حواریین
کرده اند و بر طور سینین بر موسیٰ علیہ السلام پیشین گوی این زمانہ ظاہر فرموده شد
و در فصل ۱۲ و ۲۲ و ۶۰ شعیا وغیره در بلد امین مکہ پیشین گوی آن امانت و ختت

خیانت است بدان نظر فرماید والتین والزیتون وطور سینینا وہذا البلد الامین لقد
خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددنا اسفل سافلین الا الذین آمنوا وعملوا الصلحات
فلہم اجر غیر ممنون قسم کوہ تین وزیتون مسیح جوارین وطور سینینا ے موسیٰ واین
شہر مکہ است کہ بلد امانت وار است کہ بدستور وعدہ امانت موعود در اینجا وضع کرد
کہ ہر آئینہ انداز کردیم انسان را در نیک صورت باز روکردیم اورا بطرف اسفل
سافلین طبیعت کہ ترا با اینچنین وعدہ نشناسند مگر کسانیکہ ایمان آوردند
تا آخر **فصل بست وچہارم** در تفسیر قسمہائے سورہ عادیات
بدانکہ در فصل دوم یوئیل است کہ در پیش پیشش امت عظیم آتشے میسوزد
ودر عقبش شعلہ ملتہب تو در پیش پیشش زمین مثل باغ عدن ودر عقبش
بیابان ویران است واز ان رہا شوندہ نخواہد بود نمایشش مثل نمایش
اسپانست وچنانکہ فارسان چنین دوند مانند صدائے عرادہا بر سر کوہا جست
وخیز نمایند ومثل زبانہ آتش کہ کاہ بن را میسوزد وشبیہ
بقوم عظیم مہیا شدہ بجنگ صدا میکنند تا آخر فصل سوائے درس ۲۸ و ۲۹ کہ
دران قبل ازین واقعات اسلامیہ ذکر نزول روح القدس بر حوارین است
الحاصل ہر کہ درین زمانہ تعظیم نبی اعظم علیہ الصلوٰۃ والسلام بجا آرد زہی نصیب
ورنہ تباہ وبرباد شوند چنانکہ میفرماید والعادیات ضبحا فالموریات قدحا فالمغیرات صبحا
فاثرن بہ نقعا فوسطن بہ جمعا ان الانسان لربہ لکنود قسم اسپان دوندگان اہل
اسلام است کہ آواز دہند نفسہا از زیارت دویدگی وقسم اسپان آتش
برارندگان بجوافر خودہا قدح کنندگان پس قسم باسپان سرعت کنندگان
اہل اسلام بوقت صبح پس برانگیختہ کنند بدان غباری پس داخل شوند
بدان غبار در وسط جماعت دشمنان بدرستی انسان منکر ہراے پروردگار

خود هر آئینه قلیل الخیر است که در دنیا تباه و در آخرت بدوزخ رود این پیشین
گوئی درکه شده بود **فصل بست و پنجم** در تفسیر سوره عصر بدانکه
مسیح علیه السلام در فصل نوزدهم یا بستم متی نسبت زمانه بادشاهت خدا
مثلے فرموده که مالکی را باغی بود که بوقت اشراق بیرون آمد و مردمان را بیکار نشسته دید
پس ایشانرا تا شام یک مثقال مقرر کرد تا مزدوری نمایند باز بوقت چاشت
بدین دستور کرد و بوقت دو پاس و سه پاس بدین دستور رفت پس بوقت
عصر بیرون آمده باز دید که بسیاری مردمان بیکار نشسته اند پس اوشانرا نیز تا شام
یکمثقال مقرر کرد پس چون شام شد هر یکے را مثقالے بداد پس اولین بر مالک
خفا شده گفتند که چرا ما را با عصریان برابر کردی مالک فرمود که انچه مزدوری
هر یک مقرر کرده بودم ادا کردم آیا مرا اختیار بر کار خود نباشد ازین رو آخرین
اولین خواهند شد و همبرین طریق قریب این در حدیث است که اهل امت
عصری اند ازینجا متخلف عصر منافق باشد چنانکه متخلف جمعه نیز منافق باشد
زیراکه اصل سبت روز جمعه بود تا زمان تحریر انجیل چنانکه مینویسند که قبل یک
روز سبت روز صلیب بود و تحقیق این امر در تفسیر معالمات است ولشب
سبت و شب دوم و شب یکشنبه مسیح در قبر ماند و در آخر شب یکشنبه مذکور برخاست
ازین صاف دریافت شد که روز سبت روز جمعه است و از آدم تا حضور علیه
السلام پنج فرقه شده اند یکے اشراقے و آنان قبل از ابراهیم علیه السلام
از آدم علیه السلام هر یک شریعت بوده اند و در ایشان سه دوره متفرق گذشت
از آدم تا نوح و از نوح تا هود عیبر و از هود تا حضرت ابراهیم دوم چاشتے از
زمان ابراهیم علیه السلام تا موسی علیه السلام و در ایشان چهار انبیاء عظیم شده
اند حضرت ابراهیم حضرت اسحاق حضرت یعقوب حضرت یوسف علیه السلام

وحضرت اسماعیل علیہ السلام جدا این امت مخصوص اند سوم نیمروزی یہود و درایشان
ہرچند بسیاری انبیا شدہ اند لیکن بر طریق موسیٰ و ہارون علیہما السلام رفتہ اند
چہارم زوال نصارے و درین دورہ زکریا و یحییٰ و مریم و مسیح چہار مقدسین عجیب
آند و برا مناسب کہ چنانکہ متاخرین متقدمین مقرر شدہ اند از عبادت ہر نبی بہرہ ور
شویم و شب مقدم است از روز زیرا کہ عدم ما مقدم بود بر وجود ما پس بجاسے نماز
اشراق بعد طلوع آفتاب نماز مغرب بعد غروب مقرر شد و سہ عدد رکعت بنظر
سہ دورۂ ایشان گشت و بجاے چاشت نماز عشا مقدم کردہ شد و بنظر عبادت
چہار انبیا چہار رکعت مقرر شد و بنظر حضرت اسماعیل نماز وتر است و بجاے
نماز دو پاس یہود نماز فجر مقرر شد دو رکعت بنظر موسے و ہارون کہ
در ایشان پیشوا رفتہ اند و نماز اشراق و چاشت اصلے شان مسنون کردہ شد
و بجاے سہ پاس نماز دورہ مسیح چہار رکعت ظہر مقرر کردہ شدند و بنظر چہار
اشخاص چہار رکعت و نماز عصر خاص نماز این امت است باید کہ اکمل باشد
جامع شفع و وتر و آن چہار رکعت شد بدین وجہ فرماید والعصر ان الانسان لفی خسر
الا الذین آمنوا وعملوا الصلحات وتواصوا بالحق و تواصوا بالصبر قسم عصر است کہ انسان
باوجود این زمانہ مقدس و زیان کار لیست مگر آنانکہ ایمان آوردند و کار کردند نیک
و وصیت کردند بحق و وصیت کردند بصبر والله یحق الحق وہو یہدی السبیل فقط

تمت

الحمد اللہ والمنت کہ رسالہ عجیب وغریب دربارہ تفسیر قسمہاے قرآن مجید الموسوم
بہ رسالہ قسمیہ من تصنیف لطیف جناب حکیم سید محمد حسن صاحب امروہی اول مدرس عربی کالج
اجمیر دام فیوضہ مطبع رضوی دہلی مین اہتمام سے خاکسار سید میر حسن کے چھپکر مطبوع طبائع اہل روزگار ہوا فقط